

ارزش وقت

نزد علمای اسلامی

تألیف:

عبدالفتاح ابو غده

تهیه و ترتیب:

محمد اسماعیل (حقانی) غوری

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	4
مقدمه.....	5
ارزش وقت نزد علمای اسلام.....	14
بگو به آفتاب تا بایستد تا با تو سخن بگویم.....	14
حجة الاسلام، امام غزالی.....	15
خلیل بن احمد، شیخ امام النحاة، سیبویه می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌ها در زندگی من ساعتی است که مشغول خوردنم.....	18
ابویوسف، قاضی القضاة و ناشر مذهب امام اعظم، در حال احتضار هم به فکر مسایلی علمی بوده است:.....	18
ابوعلی ابن سینا دانشمند بزرگ و طبیب عالی‌قدر:.....	19
امام محمد بن حسن شیبانی، دانش‌آموز امام اعظم، شب نمی‌خوابید، مگر اندکی:.....	20
عصام بلخی موقعی که در حضور استاد، قلمش شکست یک قلم را به یک دینار طلا خرید تا از درس استاد محروم نشود:.....	20
محمد بن سلام بیکندی به آواز بلند گفت: قلم را به یک دینار طلا می‌خرم:.....	20
دانشمند محدث کبیر، عبید بن یعیش، سی سال خواهرش لقمه را به دهن او می‌گذاشت تا حدیث را بنویسد:.....	21
دانشمند بزرگ در علم حدیث، یحیی بن معین، به شیخش گفت: از بَر (حفظ) املاء نما که می‌ترسم دوباره تو را نبینم:.....	21
بیان مسأله‌ای که میان یحیی بن معین و شیخ او محمد بن الفضل پیش آمد:.....	23
حرص جاحظ و فتح بن خاقان و اسماعیل قاضی بر علم:.....	24
ابن سحنون، کنیزش شام او را لقمه به لقمه به دهنش می‌نهاد و او مشغول تألیف بود و خبر نداشت:.....	25
ثعلب نحوی قبول دعوت می‌کرد به شرط این که وقت برای مطالعه‌ی کتابش به او بدهند:.....	25
شیخ المفسرین ابن جریر طبری نمی‌گذاشت لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد و تصمیم گرفته بود تفسیر قرآن را در سی هزار ورق بنویسد:.....	26
ابن جریر چگونه اوقات و اعمال خود را تنظیم می‌نمود؟.....	27
ابن الخیاط نحوی در کوچه و راه هم مشغول مطالعه بود و گاه بی‌خبر به گودال می‌افتاد:.....	28
حاکم شهید، ابوالفضل مروزی با کسانی که به دیدارش می‌آمدند سخن نمی‌گفت، چرا که مشغول تألیف بود:.....	28
تألیفات بسیار امام محدث حافظ ابن شاهین:.....	29
منذر مروانی نحوی، لقب «المذاکرة» یافت به سبب شدت تعلق او به مذاکره در نحو:.....	29
ابونعیم اصفهانی در کوچه و راه نیز کتاب بر او می‌خواندند:.....	30
ابوریحان بیرونی موقعی که در حال جان‌کندن بود مسأله‌ای در میراث می‌آموخت:.....	30
سلیم‌رازی یا نسخه برداری می‌کرد یا درس می‌داد یا می‌خواند یا تلاوت قرآن می‌نمود:.....	31
خطیب بغدادی حتی موقعی که در کوچه راه می‌رفت کتاب به دستش بود و مطالعه می‌کرد:.....	31
امام الحرمین خوراک و خوابش اضطراری بود، نه عادی:.....	32
یعقوب نجیر می‌در حال راه رفتن کتابش را مطالعه می‌کرد:.....	32
ابن عقیل و ابن الجوزی در حفظ وقت در غایت و منتهای کوشا بوده‌اند که لحظه‌ای بیهوده نگذرانند:.....	32
عبدالغنی مقدسی و محافظت بر اوقاتش و تنظیم آن‌ها.....	41

- کسی که در علوم متعدد معروف به امام است: 41
- امام ابن سُنَّه و حفظ وقت و تنظیم و پرکردن آن به اعمال شایسته: 43
- مجدالدین ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله بن تیمیة الحرانی الحنبلی: 44
- امام حافظ عبدالعظیم منذری به دست خود نود مجلد نوشت و هفتصد جزء از تألیف غیر خودش: 44
- ابن مالک یا نماز می‌خواند، یا قرآن تلاوت می‌کرد یا کتاب می‌نوشت و یا مطالعه می‌کرد: 45
- امام نووی دو سال پهلوی خود را بر زمین نهاد: 46
- طیب ابن النفیس امامی است در طب و فقه و حفظ وقت: 48
- شیخ ابن تیمیه به سبب حفظ وقت، بعد از خود کتاب‌هایی به یادگار گذارد که بی‌شمار است: 50
- علامه ابوالثناء شمس الدین اصفهانی خیلی اندک می‌خورد تا وقتش با رفتن به مستراح ضایع نشود: 51
- شوکانی در روز و شبی سیزده درس داشت: 51
- آوسی تألیف خود را در شب می‌نوشت و در سیزده درس به طلاب می‌آموخت: ... 52
- عبدالحی لُکْئوی در جوانی در عمر 39 سالگی درگذشت، اما 110 تألیف بعد از خود به یادگار گذاشت: 53
- تألیفات دانشمندان پیشین دلالت می‌دهد بر این که قدر وقت را می‌دانسته‌اند: 53
- اثمه و پیشوایانی که تألیف بسیار نمودند** 55
- ابن جریر بزرگترین مؤلف در اسلام است 55
- ابوبکر باقلانی شب نمی‌خوابید تا این که سی و پنج ورق تألیف خودش را بنویسد: 56
- تألیفات بسیار ابن ابی الدنیا و ابن عساکر و ابن شاهین: 56
- تألیفات بسیار ابن حزم و ابن ابی حاتم رازی: 56
- تألیفات بسیار حاکم نیشابوری: 56
- تألیف بسیار امام ابوالحسن اشعری: 57
- تألیفات بسیار بیهقی و ابن تیمیه و ابن القیم: 57
- تألیفات بسیار محمد بن سحنون مالکی: 57
- تألیفات بسیار ابوبکر ابن العربی معافری: 57
- تألیفات بسیار ابوجعفر طحاوی: 57
- تألیفات بسیار ابو عبیده و ابن سریق و ابن حبیب اندلسی: 58
- تألیفات بزرگ گروهی از علمای پیشین: 58
- اکنون بیان واقع: 58
- قال عبدالفتاح: هذه كلمة عجلي بشأن المكثرين من التأليف غير محررة ولا مستوفاة. كتبها العلامة الحجوي رحمه الله تعالى
استطراداً بدون تتبع واستقراء بمناسبة ذكره كثرة مؤلفات الإمام ابن جرير الطبري. 60
- مراعات حفظ وقت عمر را طولانی می‌کند و بر آثار خیر می‌افزاید: 60
- سخنانی از گروهی از تابعین راجع به داناتری سَلَف از خَلَف** 60
- ابن عساکر** 62
- بلندهمتی ابن عساکر و پهناوری شهرها و قصباتی که برای ملاقات اساتید به آن جاها سفر نمود: 64
- ابن عساکر مسموعات خود را به کسی سپرده بود تا برایش بیاورد: تأخیر نمود و ابن عساکر از این تأخیر ناراحت بود تا
این که باو رسید: 66
- تقسیم‌بندی هر کاری برای وقت مناسب آن از اسباب کامیابی است** 67
- بیان بهترین وقت و محل برای حفظ کردن 68
- مستحب بودن دوری از جاهای پرهیاهو به هنگام حفظ کردن: 69
- خوب است که انسان وقتی احساس خستگی و ملال نمود خود را فریب دهد: 69

- عواملی که خستگی را از بین می‌برد و خواب و سستی را می‌راند: 69
- لازم است رعایت کردن اصل الْأَهْمُ فِ الْأَهْمِ و مقدم‌داشتن مُهم بر غیر مهم: 70
- یادکردن گروهی از دانشمندان که پنجاه تألیف تا صد تألیف یا بیشتر داشتند 71**
- بیان چیزهایی که بر وقت‌یابی و استفاده از آن کمک می‌کنند: 71**
- طالب علم باید خوراک و خواب و استراحتش به قدر ضرورت باشد: 72
- ابوالوفا، ابن عقیل فرمود تا می‌توانم از وقت خوراکم کم می‌کنم: 72
- آنچه از وقت فوت شد بر نمی‌گردد: 73
- سستی رفیق بدی است و آسایش و تن آسایی نتیجه‌اش پشیمانی است: 73
- بیان مهم‌ترین کاری که بر غنیمت‌شمردن وقت کمک می‌کند: 74
- وقت یعنی حیات، وقت یعنی عمر و زندگی 75**
- حفصه دختر سیرین خواهر محمد بن سیرین فرمود: وقت کار، ایام جوانی است: .. 75
- 76 امام احمد فرمود: شباب و جوانی را به چیزی شباهت می‌دهم که در آستینم بود و افتاد:
- امروزه میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد: 76
- آلوسی پسرزاده‌ی آلوسی مفسر، و حرص شدید او بر درس و علم: 76
- انسان در بزرگسالی از سن جوانی و کودکی مشغول‌تر و ناتوان‌تر می‌شود: 77
- تو لأبالی مباش که نه به کار دنیا بیایی و نه به کار آخرت: 79
- مقاله‌ی احمد امین در حفظ وقت و اثرهای ضایع‌کردن وقت: 80
- وقت حیات است و زندگی و وقت گرانبهارتر از طلاست: 83
- منابع Fejl! Bogmærke er ikke defineret.**

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين. إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونشكركه ونشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له، إله الحق ورب العالمين. وأشهد أن سيدنا محمداً عبده ورسوله ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له. اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا محمد وآله الطاهرين وصحبه أجمعين.

به دنبال کتابی می‌گشتم در باره‌ی اهمیت وقت و اعتقاد به این که وقت همان زندگی است، وقتی کتاب «قیمة الزمن عند العلماء» تألیف علامه‌ی فاضل، شیخ عبدالفتاح ابوغده، پیدا کردم بسیار خوشحال شدم، گویی دنیا را به دست آورده باشم. وقتی شروع به بررسی و مطالعه‌ی آن کتاب نمودم، دیدم که مؤلف علامه‌ی آن - خداوند او را غریق رحمت و خشنودی خود قرار دهد و به بهشت فردوس خود درآورد - در تألیف و نگارش این کتاب به امانت نقل و رعایت ادب در حق علماء و توضیح عبارات و اخلاص در کار کاملاً وفا نموده است، آنگاه بنده نیز به ترجمه و شرح آن و بعضی افزوده‌های مناسب مبادرت نمودم تا نوشته‌های مؤلف فاضل آن روشن‌تر گردد.

بنابراین، مطالبی که در این کتاب می‌خوانیم از منبع دانش مؤلف بزرگوار و به قلم ایشان تحریر یافته است که بنده‌ی داعی کوشیده‌ام تا با صداقت و امانت بی‌آن که از دایره‌ی مطالب کتاب خارج شوم آن را ترجمه و تشریح کنم. از این روی همه‌ی فضل این کتاب متعلق به آن مرحوم است، و بنده تنها مترجم و شارح نوشته‌های آن فاضل هستم.

«إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب. والحمد لله تعالى أولاً وآخراً وصلّى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه ومن والاه».

محمد علی بن عبدالرحمن سلطان العلماء به درخواست جوان اهل کنگ، حاج محمود سرپرست، جزاه الله تعالی خیراً.

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَالتَّابِعِينَ.
إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَشْكُرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مِنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا
مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا
بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ.

بعد از سپاس و ستایش بی‌شمار پروردگار عالمیان و درود و سلام بی‌شمار بر حبیب رب العالمین المبعوث رحمة
للعالمین شفیع‌المدنیین، محمد خاتم‌الانبیاء والمرسلین وآله الطاهرین وصحابته أجمعین.

یکی از دوستان از اینجانب درخواست نمود کتابی در خصوص وقت شناسی بنویسم، دیدم دانشمندان ما آیات و اشعاری
دل‌انگیز در این خصوص گفته‌اند و در سیرت بزرگان ما اهمیت دادن به وقت مشهور و مشهود است. و همه از آیات کلام
الله مجید و بیانات سید الاولین و الآخرین اقتباس نموده‌اند.

در آیه‌ی 96 سوره‌ی انعام آمده است: ﴿لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَدْبَارًا لِلنَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامِ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾
﴿لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَدْبَارًا لِلنَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامِ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾.

«خدای متعال شب را (مایه) آرامش و خورشید و ماه را (وسیله) حساب (زمان) قرار داده است». پیاپی آمدن شب و روز و
تشکیل دادن هفته و ماه و سال به وسیله‌ی خورشید و ماه انجام می‌گیرد. بنابراین، هیچ کس حق ضایع کردن وقت ندارد، برای
این که عمر آدمی از همین شب و روز حاصل می‌شود، و همان گونه که روز و شب به شمار است، نفسی که انسان می‌کشد
هم به شمار است.

و نفس آخر است که پایان عمر را اعلام می‌دارد، و موقعی که همه چیز در دنیا به حساب است و حتی نفس همه به شمار
است، آیا نباید مراقب وقت بود و نگذاشت هیچ لحظه و نفسی بیهوده بگذرد؟

در سوره‌ی انعام فرمود: ﴿لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَدْبَارًا لِلنَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامِ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾
﴿لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَدْبَارًا لِلنَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامِ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ آفتاب و ماه را برای به دست دادن حساب آفرید: گردش شب و
روز، گذشت هفته، ماه و سال، پیدایش فصول چهارگانه، بهار و تابستان و پاییز و زمستان نتیجه‌ی گردش خورشید و ماه
است. این دو گواه صدق اعمال ملت‌های گذشته و حال و آینده هستند، اگر زبان قال ندارند زبان حال‌شان گویای حوادث
روزگارند. در سوره‌ی انعام از حساب زمان که به آفرینش خورشید و ماه بستگی دارد صحبت فرمود. و در سوره‌ی الرحمن
فرمود: ﴿لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَدْبَارًا لِلنَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامِ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ یعنی: «خورشید و ماه به
حساب منظم (دقیق) در حرکتند».

مثال آن مثال ساعتی است که به دست می‌بندیم و ساعات شبانه روز از آن می‌فهمیم، خود ساعت هم از روی دقت و حساب آفریده شده است تا بتواند حساب به دست بدهد و آنچه بر همه ظاهر و آشکار است گردش خورشید و ماه است که لحظه‌ای توقف ندارند و از روز خلقت تا روز قیامت به گردش خود ادامه می‌دهند.

خدای متعال در آیه‌ی 12 سوره‌ی النحل می‌فرماید: ﴿لَا يَسْبِقُكَ فِي الْحِسَابِ وَاللَّهُ سَابِقُ الْحَسَابِ﴾ «و شنب و روز را و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد، و ستارگان (نیز) به فرمان او مسخر هستند، بی‌تردید در این نشانه‌ای است برای گروهی که خرد می‌ورزند».

و در آیه‌ی 32 تا 34 سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید: ﴿لَا يَسْبِقُكَ فِي الْحِسَابِ وَاللَّهُ سَابِقُ الْحَسَابِ﴾ «و شنب و روز را و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد، و ستارگان (نیز) به فرمان او مسخر هستند، بی‌تردید در این نشانه‌ای است برای گروهی که خرد می‌ورزند».

«الله (همان) کسی است که آسمانها وزمین را آفرید، واز آسمان آبی (گوارا) نازل کرد، پس با آن (آب) میوه‌های (گوناگون) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد وکشتی (ها) را برای شما مسخر گرداند تا به فرمان او در دریا روان باشد، ونهرها را (نیز) برای شما مسخر گرداند. وخورشید وماه را که پیوسته در گردش اند برای شما مسخر ساخت، و شب و روز را (نیز) برای شما مسخر گرداند. و از هرچه از او خواستید به شما ارزانی داشت، واگر (بخواهید) نعمت (های) الله را بشمارید نمی‌توانید آن را بشمارید، بی‌شک انسان ستمگری نا سپاس است».

انسان از آب باران و کشت زمین انواع استفاده را می‌نماید و از کشتی‌ها در حمل مال التجاره انواع استفاده را می‌نماید و از رودهای آب برای آشامیدن و زراعت انواع استفاده را می‌نماید و از شب و روز چه فایده‌ها می‌برد، کار و کاسبی در روز و شب است و فراگرفتن علوم در روز و شب است و آسایش و خواب راحت در روز و شب است و انواع مسافرت‌های سودمند در روز و شب است، کسب روزی و ولادت و وفات در روز و شب است؛ وقتی که انسان از همه‌ی آنچه یاد شد استفاده می‌برد، صحیح است اگر بگوییم همه‌ی این‌ها در فرمان آدمی هستند، و خدا از فضل و کرمش به آدمیان آنچه می‌خواهند عطا فرمود؛ زن و فرزند و خویش و پیوند و کارگزار و کارمند همه در روز و شب مشغول خدمت آدمی هستند، اما این آدمی است که همه‌ی خوبی‌ها را فراموش می‌کند و روی از طاعت خدا می‌گرداند؛ واقعاً که آدم بسیار ستمگر و ناسپاس و کفران‌کننده‌ی نعمت‌های آفریدگار است.

و در آیه‌ی 62 سوره‌ی الفرقان می‌فرماید: ﴿لَا يَسْبِقُكَ فِي الْحِسَابِ وَاللَّهُ سَابِقُ الْحَسَابِ﴾ «و شنب و روز را و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد، و ستارگان (نیز) به فرمان او مسخر هستند، بی‌تردید در این نشانه‌ای است برای گروهی که خرد می‌ورزند».

مثل: آیهی 16 سورهی انشقاق: ﴿مَنْ حَمَلَتْهُ يَتِيمَةً﴾ «پس به شفق سوگند می خورم».

آیهی 18 سورهی التکویر: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «وسوگند به صبح، هنگامی که بدمد».

و آیهی 34 سورهی المدثر: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «وبه صبح هنگامی که روشن شود».

و آیهی 1 و 2 سورهی الفجر: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «سوگند به صبح، وبه شبهای دهگانه (ذیحجه)».

و آیهی 2 سورهی اللیل: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «وسوگند به روز هنگامی که آشکار شود».

آیهی 1 سورهی الضحی: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «سوگند به آغاز روز».

و آیهی 17 سورهی التکویر: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «وسوگند به شب، هنگامی که (تاریکی اش کاسته شود به) پشت کند».

و آیهی 2 سورهی الضحی: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «وسوگند به شب هنگامی که آرام گیرد».

و آیهی 17 سورهی الانشقاق: ﴿مَنْ حَمَلَتْهُ يَتِيمَةً﴾ «وسوگند به شب و آنچه را فرو می پوشد».

برای این که وقتی شب کوه و بیابان و درخت و جانوران همه را در تاریکی خود قرار داد، مثل این است که همه را در خود جمع کرده باشد.

و آیهی 33 سورهی المدثر: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «وبه شب هنگامی که پشب کند».

و آیهی 1 سورهی اللیل: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «سوگند به شب هنگامی که (همه چیز را) بپوشاند».

و آیهی 1 سورهی العصر: ﴿لَا تَنْصَبْ لِكُلِّ دِينٍ عَدُوًّا﴾ «سوگند به عصر. که انسان در (خسران و) زیان است». مگر مردمی که دارای این خصلت‌ها بودند: ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و همدیگر را بر پایداری بر حق و بر پایداری بر صبر و شکیبایی در راه احقاق حق سفارش دادند، همه‌ی مردم در راه زیان‌کاری هستند، برای این که در مقابل هر چیزی که به دست می‌آورند قسمتی از وقت خود، یعنی قسمتی از عمر خود را می‌پردازند و این ایمان است و نکوکاری و حق‌جویی و صبر بر آن است که عمر انسان را

به عاقبت خیر می‌رساند و انسان را بهره‌مند و سربلند و نیکبخت می‌سازد، در همه‌ی این آیات قسم بر وقت بود. قسم بر اوقات شب و روز بود تا انسان قدر وقت را بداند و همه کاری کند که فرجام کار او نیکبختی دنیا و آخرت و نیکنامی و سربلندی باشد.

چه راست گفت شاعر:

یـا داری کـه و قـت زادن تـو هـمـه خـنـدان بـودنـد و تـو گـریـان
آن چـنـان زی کـه و قـت رـفـتن تـو هـمـه گـریـان بـودنـد و تـو خـنـدان

در این دنیا سرمایه‌ی آدمی عمر اوست، و عمر از مال و ماه و هفته و روز و ساعت و دقیقه و نفس تشکیل یافته است. و همین نفس که چون به سینه می‌رود مُمدّ حیات است و چون از ذهن برون آید مفرح ذات است، همین نفس پایه و مایه‌ی عمر آدمی است و خوشا به حال کسی که در هر نفسی سپاسی برای خدای متعال بگوید و در همه عمر زبان او به یاد خدا تر باشد.

الْعَرَضُ:

آثار زندگی نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقای
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق این مسکین دعایی

و همانگونه که عمر آدمی وقت اوست، هرچه در دنیا هست وقت‌بندی شده است. نمی‌بینی که عبادات همه‌اش وقت‌گذاری شده است.

نماز فرض به وقت صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء وقت‌گذاری شده است.

نماز جمعه در وقت ظهر می‌باشد، و نماز اداء و قضاء به حساب وقت آن می‌باشد.

نماز سُنّت، مانند نماز ضحی و قبيله و بعدیه فرض، و نماز وتر و نماز تهجد و نماز تراویح و نماز طلب باران و نماز کسوف و خسوف همه این‌ها دارای وقت معین است.

برای اخراج زکات، وقتی معین است. برای روزه، وقتی معین است. و برای عمره و حج هم وقتی معین است. و همچنان که عبادات همه دارای وقت معین است، در معاملات نیز از روی وقت ترتیب شده است، مگر نه سن بلوغ معین شده است، مگر نه سن تمییز و سن رشد همه به سال و ماه تعیین شده است، سال‌های درس از ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان و دانشکده همه به سال و ماه تعیین شده است؛ سن ازدواج، مدت بقاء حمل در شکم مادر، مدت شیرخوارگی و زمان طفولیت و خردسالی این‌ها همه به سال و ماه تعیین شده است. کارمندان با مزد ماهیانه و بازاریان با قرارداد سالیانه و کارگردان با مزد روزانه، خلاصه کارها همه از روی وقت می‌باشد، با این حال چگونه معقول است که انسان عاقل عمر خود را بی‌هوده برباد دهد، و روز باز پسین و دم مرگ و به درود زندگی با دستی تهی و بدون توشه از این جهان برود. آن افرادی که نام‌شان در صفحات تاریخ می‌درخشد همه افرادی هستند که یک لحظه هم نگذاشته‌اند وقت‌شان بدون نتیجه از دست برود، و در بین

خدای عزوجل قسم به زمان یاد فرمود. و خدای عزوجل قسم به زمان یاد فرمود. و خدای عزوجل ما را آگاه فرمود که شب و روز فرصتی هستند که اشخاص غفلت زده قدر آن را نمی دانند و آن را بیهوده از دست می دهند. و زمان بر مکان شرف دارد، برای این که زمان نعمتی خالص است که عیبی در آن نیست و این آدمی است که دچار عیب قدر ناشناسی زمان است، و آن را از دست می دهد».

امام شافعی τ فرمود: اگر مردم به همین سوره‌ی والعصر عمل می کردند، آن را می فهمیدند و بر زندگی خود تطبیق می نمودند همین یک سوره برای شان کافی بود.

امام شافعی τ فرمود: از همنشینی با صوفیان این دو سخن را آموختم: «الوقت سیف إن لم تقطعه قطعك». و سخن دوم: «نفسك إن شغلتها بالحق وإلا شغلتك بالباطل».

سخن اول: وقت مانند شمشیر است، اگر استفاده درست نکردی تو را از استفاده قطع می نماید. سخن دوم: اگر وجود خود را در راه حق به کار بردی خوب، و گرنه تو را به باطل مشغول می سازد. یعنی وقت گذران است، اگر از وقت در راه های خیر استفاده نمودی، بیهوده خواهد گذشت و منافعت را قطع می نماید. و وجود خودت را باید به کاری مشغول داری، اگر خود را به حق مشغول ساختی و در صدد صرف وقت در اسباب راحت و سعادت خودت و دیگران به کار بردی، از وقت خود به نفع خود استفاده نموده‌ای و هرگاه خود را به کار خیر مشغول نساختی، به کارهای شر و یا به کارهای بیهوده و مایه‌ی اتلاف عمر مشغولت می گرداند. برای این که در دنیا چیزی نیست که خالی باشد، مثلاً اگر لیوان آب را پر آب نمودی کاری خوب، و گرنه هوا آن را پر می نماید.

امام زین العابدین علی بن الحسین τ از دعاهای خوب و سودمند او چنین بود: «خدایا قسمت هرچیز را به من بفهمان» این دعا با همین اختصار، دنیایی معنی در بر دارد. یعنی وقتی که دانستم آخرت جاویدان است و دنیا زودگذر، همه‌ی سعی خود را در اعمالی به کار می برم که در آخرتم به کار آید، وقتی دانستم که وقت گرانبهاترین چیزی است که استفاده از آن در اختیار بشر گذاشته شده است، نمی گذارم لحظه‌ای از وقتم بیهوده بگذرد. وقتی دانستم که دنیا زودگذر است، نه وفایی دارد و نه بقایی، دنیا را کشتزار آخرت قرار می دهم تا نفع و خیرم به خلق برسد، وقتی دانستم که ارزش فرزند در صلاح و طاعت اوست، فرزند را به صلاح و تقوی تربیت می نمایم، و به همین ترتیب این دعای مختصر می تواند آینه‌ی تمام نمای یک زندگی سعادت بار باشد، وقت شناسی و دانایی ارزشمند است و خود انسان را از ضایع کرد وقت نگه می دارد.

قسمتی از آیات قرآن عظیم که دلالت بر اهمیت وقت داشت بیان نمودیم، اکنون وقت آن است که از سنتِ مطهره‌ی خاتم النبیین کلماتی یاد نماییم:

در کتاب «الجامع الصغیر» تألیف امام جلال الدین سیوطی آمده است:

عن ابن عباس قال رسول الله p : «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ» [رواه البخاری والترمذی وابن

النعمه: ما يتنعم به الإنسان ويستلذه: نعمت چیزی است که خوشی و لذت انسان در آن باشد. چشم، گوش، زبان، بینی، پوست در حواس ظاهری نعمت است. فهم، هوش و حافظه و ادراک مطلب در حواس باطنی.

الصحة: به معنی سلامت اعضاء و حواس و تندرستی.

غبن: فریب خوردن، مثل این که چیزی که دو ریال می‌ارزد به ده ریال خریدن. یا چیزی که ده ریال می‌ارزد به دو ریال فروختن.

معنی حدیث: دو نعمتند که بسیاری از مردم در آن فریب خورده‌اند: نعمت تندرستی و فراغت؛ یعنی تندرستی داشت و موانعی نبود که او را از کارهای خیر عام المنفعه و از اعمال صالح باز دارد و با این حال هیچ کاری برای آخرت خود ننموده و عملی که رضای خدا به بار آورد انجام نداد؛ واقعاً فریفته‌ی فریب شیطان شده و خود را بدون عذر از خیر دو جهان محروم ساخته است.

از آنجا که دنیای جای تغیر و دگرگونی است همیشه تندرستی نیست، همیشه فراغت نیست، گاه است که تندرستی هست فراغت نیست. گاه است که فراغت هست و تندرستی نیست، بنابراین کسی که صحت و فراغت را در طاعت خدا به کار برد، اوست که گوی سبقت را ربوده است و کسی که صحت و فراغت را داشت و آن را در معاصی به کار برد، اوست که گوهر گرانبهای عمر همراه با تندرستی و فراغت را از دست داده و روسیاهی رفتن به دوزخ را به دست خود برای خود تهیه نموده است. و آن کسی که صحت و فراغت را داشت، ولی نه کاری برای آخرت خود نمود و نه خود را از معاصی باز داشت، اوست که مغبون و فریفته‌ی شیطان شده و خود را محروم کرده است. او شباهت به یکی از این سه نفر دارد: کسی که بذر به او داده شد و آن را کشت و آبیاری کرد و موقع خرمن آن را درو کرد و خرمن آن را ذخیره نمود. و این مثال کسی است که صحت و فراغت را در طاعت خدا به کار برد، از کار خود راضی و از حاصل خود خوشنود و از نیکبختی عاقبت شادمان است.

و کسی که بذر را گذاشت، نه کشت و نه آبیاری کرد و موریانه آن را خورد و موقع خرمن دستش از تخم و درو و خرمن تهی بود، اوست که مغبون است و حسرت تخم از دست رفته و خرمن محروم شده از آن، او را دچار اندوه سخت نموده است.

و کسی که آن بذر را داد و معاصی خرید و خود را آلوده کرد، نه یک حسرت دارد، بلکه بیشتر، حسرت تخم برباد شده و خشم خدا که به جای خرمن بر خود روا داشته، و شرمساری آلودگی به گناه و ترس رسیدن به عقوبت، خواب راحت را از چشمان او دور کرده و او واقعاً مغبون دنیا و آخرت است.

فرموده‌ی خاتم النبیین p: «مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»؛ «بسیاری از مردم در آن دو فریب خورده هستند» می‌رساند که اندکی هستند که قدر صحت و فراغت را می‌دانند و آن را در راه رضای خدا و خدمت به خلق به کار می‌برند و نیکبختی دنیا و آخرت را می‌یابند.

تعجب در این است که مردم همه چشم دارند و به چشم خود می‌بینند که چقدر افراد ثروتمند از دنیا می‌روند و همه‌ی آنچه اندوخته‌اند از دست می‌دهند و با دست تهی و بی‌توشه و با رویی شرم‌زده و حسرت‌دیده از دنیا می‌روند، ولی دیدن آن مایه‌ی عبرت دیگران نمی‌شود.

راست فرمود صاحب مثنوی که گفت:

چشم باز و گوش باز و این عمی حیـرتم در چشم‌بندی خدا

خداوند توفیق وقت‌شناسی و صرف وقت در طاعت و دیدن عاقبت در آغاز هر کار به ما و شما و همه ارزانی داد، دنیا برای کسی که زیاد بماند فرتوتی و درماندگی به بار می‌آورد.

رسول الله ص برای فهمانیدن این که صحت و فراغت سرمایه‌ی آدمی هستند، مثالی آورد: و آن مثال تاجری که سرمایه دارد و در صدد آن است که از تجارت خود فایده‌ای به دست بیاورد، این است که باید کوشش نماید با افراد معتبر معامله نماید، و در معامله‌ی خود راستی به کار برد و هوشیاری داشته باشد تا فریب حقه‌بازان نخورد.

بنابراین، هر فرد باید بداند که گرانبهاترین اشیا وقت است و نگهداری وقت و استفاده از آن ضرورت دارد. و شخص با ایمان نباید لحظه‌ای از وقت او بیهوده بگذرد.

شاد باد روح شاعر شیرین‌سخن ما که فرمود:

نگه‌دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است
سکندر به آن زور و قدرت که داشت در آن دم که می‌رفت و عالم گذاشت
میسر نبودش کزو عالمی ستانند و فرصت دهندش دمی

دمی به معنی لحظه‌ای. و دمی: به معنی نفس کشیدن. که دمی به معنی نفس است. چقدر لحظات که هیچ، چقدر ساعت‌ها که معلوم، چقدر روز و ماه و سال می‌گذرد که به هدر می‌رود و نفعی از آن به دست نمی‌آید، در حالی که با هر یک بار «سبحان الله و بحمده» گفتن، درختی برای مؤمن در بهشت کاشته می‌شود.

و باز هم به قول شاعر شیرین‌سخن ما:

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را

دیروز از دست رفت مگر برای صالحان. و فردا هنوز نیامده، امروز از آن توست آن را غنیمت بشمار.

دیروز گذشته است از آن یاد نکن فردا که نیامده است از آن فریاد نکن
امروز از آن توست کوشش میکن تا عاقبتی بخیر یابی تو از آن

در حقیقت عمر انسان همان وقت اوست، وسیله‌ی سعادت ابدی انسان وقت اوست، و پایه‌ی زندگی تلخ و رسیدن به عذاب الیم وقت اوست. می‌تواند وقت خود را در راهی به کار ببرد که خود را در صف ملائکه قرار دهد و می‌تواند وقت خود را در کاری بگذراند که در سلک أعوان الشیاطین شمرده شود، و همین وقت طوری به سرعت می‌گذرد که تصور آن

دشوار است، اگر کسی در آب جاری قدم بنهد و تا وقتی که گذشتن آب را تماشا کند نه یک آب، بلکه چند آب از زیر پایش گذشته است، و تا وقتی بگویند حالا، آن حالا گذشته است و جزو گذشته شده است، کسی که زندگی او برای خدا و در راه خداست، اوست که حیاتش حیات سعادت و نیکبختان است، اما آن کسی که زندگی در غفلت و شهوت و آرزوهای باطل می‌گذرد و بهترین وقت او، وقتی است که خوابیده است، چنین کسی مردنش بهتر از زندگی اوست.

پیشینیان و نیاکان ما حریص‌ترین مردم به حفظ وقت و پر کردن آن در راه خیر بودند.

ارزش وقت نزد علمای اسلام

بگو به آفتاب تا بایستد تا با تو سخن بگویم

از عامر بن عبدالقیس که یکی از تابعین و زاهدان بلند نام بود، نقل شده است که کسی به او گفت: بایست تا با تو سخن بگویم، در جوابش گفت: آفتاب را بایستان. یعنی تا وقتی که آفتاب در حرکت است نمی‌توانم بایستم، باید به کاری مشغول باشم که به کارم بیاید و نمی‌توان وقت را به سخن بیهوده تلف کرد، اینان همه بر دستور خاتم النبیین ص رفتار می‌نموده‌اند. عبدالله بن مسعود^۲ از گذشتن یک روز از عمرش اظهار ندامت می‌نمود. می‌گوید: بر هیچ چیز پشیمان نشدم مانند پشیمانی‌ام از یک روز از عمرم که می‌گذرد و علمم در آن روز بیشتر از روز پیش نبوده است.

عمر بن عبدالعزیز / فرمود:

شب و روز بر تو اثر می‌گذارند و هر روز و شبی که می‌گذرد از عمر تو کم می‌شود. بنابراین، بکوش تا در همین شب و روز شایسته‌کاری داشته باشی.

حسن بصری / فرمود:

ای آدمی زاده، تو همین چند روز هستی. یعنی عمر تو از همین چند روز تشکیل یافته، هر روزی که می‌گذرد قسمتی از عمر تو می‌گذرد. فرمود: من مردمی را دیدم که حرص ایشان بر اوقاتشان بیش از حرص شما بر زر و سیم‌تان بود. یعنی ایشان هیچ‌گاه عمر را هم‌قیمت درهم و دینار نمی‌دانستند. عمر نزد ایشان قابل مقایسه با زر و سیم نبود. حماد بن سلمه یا حدیث تعلیم می‌داد یا قرآن می‌خواند یا تسبیح می‌گفت یا نماز می‌خواند، او به سال 91 هجری به دنیا آمد و به سال 167 از جهان رفت.

شاگرد او عبدالرحمن بن مهدی گفت: اگر به حماد بن سلمه گفته می‌شد که فردا خواهی مُرد، نمی‌توانست بیش از آنچه از اعمال نیک انجام داده بود انجام دهد، او همیشه مشغول بود و روز و شب خود را بر اعمال خود تقسیم کرده تا هیچ‌گاه وقت فراغت نداشته باشد و در نماز بود که عمرش به پایان رسید و درگذشت.

علامه خلیل بن احمد، شیخ امام النحاة، سیبویه، سنگین‌ترین وقت برای او وقت خوردن خوراک بود. ابوهلال عسکری در کتاب خود «الحث علی طلب العلم والاجتهاد فی جمعه» می‌گوید: خلیل بن احمد از تیزهوشان دنیا بود، به سال 100 هجری

به دنیا آمد و به سال 170 درگذشت، او می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌های زندگی‌ام ساعتی است که در آن مشغول خوراک خوردن هستم.

آفرین بر این دانشمندان که این قدر وقت خود را گرامی می‌دانستند که نمی‌خواستند وقت‌شان در غیر تحصیل علم صرف شود.

حجة الاسلام، امام غزالی

در نیشابور بزرگترین شهرهای دنیا که به آبر شهر موسوم بود، و زیری گرانقدر و مدبر و گرانمایه وجود داشت که از دیوار چین تا دریای مدیترانه زیر نفوذ او بود و کاخ او مرجع اجتماع دانشمندان آن زمان بود، همین وزیر بزرگ برای برگزاری مسابقه بین دانشمندان که آن روز مُناظره نامیده می‌شد، دستور داد تا دانشمندان جمع شوند و با جوانی که اعجوبه‌ی دنیا و نادره‌ی دوران بود به مناظره و بحث پردازند.

روز اول مناظره در خصوص فقه شافعیه بود؛ و برای بحث در اصول و فروع آن، بزرگان دانشمندان حاضر شده بودند و شخص وزیر نظام الملک حضور داشت و مردم برای دیدن این مسابقه ازدحام کرده بودند. دانشمندان بزرگ مسایل غریب و پیچیده مطرح نمودند. امام غزالی به همه‌ی آن مسایل به نظری دقیق و استدلالی واضح همه‌ی سؤالات مطرح شده را پاسخ گفت. آنگاه او مسایلی را مطرح نمود تا دانشمندان حاضر پاسخ آن‌ها را بگویند، اما آن دانشمندان از عهده‌ی جواب سؤالات امام غزالی بر نیامدند و به تفوق او اعتراف نمودند.

روز دوم نوبت متکلمین بود، و آن روزها دوره‌ی طلایی علم کلام بود و علم کلام به عنوان خلاصه‌ی فلسفه و شریعت دانسته می‌شد، و قانون دنیاست که هر زمانی چیزی شهرت می‌یابد. در ایام مسیح عیسی ص علم طب شهرت داشت و او با زنده کردن مرده و بینا کردن نابینای مادرزاد و شفادادن پیسیان معجزه‌ی خود را به اثبات رسانید، و در زمان موسی ص سحر و ساحری رونق داشت و موسی با مغلوب کردن ساحران معجزه‌ی خود را به اثبات رساند و در زمان خاتم النبیین ص بلاغت و فصاحت شهرت داشت و خاتم الانبیاء با آوردن قرآن، کلام الله، همه‌ی اهل بلاغت و بیان را مغلوب کرد. و نظر به این که هر معجزه‌ای برای انبیاء آ بوده، برای بزرگان علماء امت محمدی چیزی به عنوان کرامات ظاهر گشته است، روزی که علم کلام در اوج شهرت خود بود و متکلمین میدان‌دار مناظره بودند و برای مناظره با امام غزالی گروهی از زبردستان علم کلام به مجلس خواجه نصیرالدین طوسی آمده بودند و مردم هم برای دیدن و شنیدن این مناظره ازدحام کرده بودند، امام محمد غزالی به قوت بیان و قدرت استدلال باعث شد که همه‌ی زبردستان علم کلام به امامت و تفوق او اعتراف کنند. روز سوم نوبت مناظره در فلسفه‌ی یونان بود. فلاسفه که تصور می‌کردند امام محمد غزالی فقیه است و در فلسفه اطلاعاتی ندارد، با گردن افرازی به مجلس خواجه نظام الملک حاضر شدند گویی خود را بالاتر از آن می‌دانستند که در فلسفه با امام محمد غزالی مناظره نمایند، اما ساعت شروع مناظره رسید و فلاسفه برخلاف تصور خودشان دیدند که این جوانی که با آنان مناظره می‌نماید کسی است که آنان باید در علوم فلسفی از او استفاده کنند؛ و نتیجه این شد که در پایان بحث و مناظره همگی به امامت و تفوق امام محمد غزالی اعتراف کنند.

این مناظره با علماء در فنون مختلف در چندین روز ادامه یافت و همین جوان توانست بر همه‌ی آن دانشمندان پیروز شود.

خواجه نظام الملک با دیدن این همه فضایل امام محمد غزالی و تفوق او در همه‌ی علوم در نظرش خیلی بزرگ آمد، و خواجه که دانشگاه‌هایی به نام مدارس نظامیه در نیشابور، اصفهان، مرو، و بصره، موصل، هرات و بلخ تأسیس نموده بود، از امام محمد غزالی خواست تا ریاست نظامیه‌ی بغداد را بپذیرد و او را با نامه‌ی منصب ریاست دانشگاه نظامیه‌ی بغداد روزانه‌ی بغداد ساخت، بغداد که آن روز دارالخلافه و مرکز و پایتخت جهان اسلام بود، جوانی را به ریاست دانشگاه نظامیه‌ی بغداد می‌پذیرفت که اعجوبه‌ی زمان و نادره‌ی دوران بود.

در بغداد نیز علماء با او مناظره نمودند و امام محمد غزالی این جا هم بر همه پیروز شد و همه به امامت و تفوق او اعتراف نمودند.

امام محمد غزالی یکی از چند نفری است که از بزرگترین دانشمندان فکر و علوم اسلامی به شمار می‌آیند. همچنین از چند نفری است که بزرگترین نویسندگان دنیا را تشکیل می‌دادند.

او در شرح حال خود می‌گوید که در تمام مدت عمرش در تمام ساعات شبانه روز یک ساعت کامل خوابیده است. او می‌گوید: شوق من در فراگرفتن علم به حدی بود که می‌خواستم بدانم فلاسفه چه می‌گویند و چه مقصدی دارند، روی این اصل کتاب‌های‌شان را به دقت مطالعه می‌نمودم تا بر حقیقت کارشان واقف شوم و همچنین در سایر اقوام و مذاهب قانع نمی‌شدم تا این که بر همه‌ی گفته‌ها و مقاصدشان آگاه شوم.

او در ابتداء فلاسفه را تأیید نمود و کتابی به نام «مقاصد الفلاسفه» تحریر نمود که خود فلاسفه از آن استفاده می‌نمودند، اما کتاب دیگری به نام «تهافت الفلاسفه» نوشت و در آن طوری فلاسفه را کوبید که بعد از آن هیچ گاه نتوانستند اظهار وجودی بنمایند، در باره‌ی زندگی و مزیت‌های او کتاب‌ها نوشته شده است و قصد ما از آوردن مختصری از شرح حال ایشان بیان این نکته است که چگونه کسی که قدر وقت را می‌داند و نمی‌گذارد هیچ لحظه از عمرش بیهوده بگذرد به چه مقامی در علم می‌رسد، یکی از امتیازات این دانشمند بزرگ این بود که می‌توانست هر فکری را هضم نماید و آن را به بیانی روشن و دلایلی منطقی عرضه نماید.

او در مذهب امام شافعی فضلی بزرگ دارد، برای این که او کتاب‌های فقهی مذهب شافعی را مطالعه نمود و در چهار کتاب خلاصه نمود: 1- «بسیط» که یقیناً کتاب بزرگی بوده و چاپ نشده است. 2- «وسیط» که در ده جلد چاپ شده و از کتاب‌های مورد اعتماد مذهب شافعی است. 3- «وجیز» که یک جلد می‌باشد و با این که یک جلد می‌باشد در چهار مذهب است، برای این که هر مسأله‌ای که می‌آورد، اگر امام ابوحنیفه مخالف است میان پراتنز می‌نویسد (ح) تا دانسته شود امام ابوحنیفه در این مسأله با ما مخالف است. و اگر امام مالک در آن مسأله با ما مخالف باشد میان دو پراتنز می‌نویسد (م) یعنی در این مسأله امام مالک با ما مخالف است، اگر در مذهب وجهی واهی بر خلاف معتمد باشد، میان دو پراتنز می‌گذارد (و)،

امام ابوالقاسم «وجیز» را در بیست جلد شرح نموده است. 4- «خلاصه» که امام رافعی آن را مختصر نموده و نام آن را «محرر» نهاده است و امام نووی آن را مختصر نموده و آن را «منهج الطلاب» نامیده است و ازهری منهج الطلاب را مختصر نموده و آن را «نهج الطالب» نامیده است و اکنون کتب فقهی مذهب بر محور همان «محرر» و «منهاج الطالبین» دور می‌زند.

یکی از صالحین این رباعی را گفت:

حَرَّرَ الْمَذْهَبَ حَبْرٌ أَحْسَنَ اللَّهُ خَلَاصَهُ
بِسْطِطٍ وَسَيْطِطٍ وَوَجِيْزٌ وَخَلَاصَهُ

دانشمندی بزرگ، مذهب امام شافعی را در چهار کتاب: بسیط، وسیط، وجیز و خلاصه تحریر و تنقیح نمود، خدا او را جزای خیر دهد!

عواملی که باعث شد امام محمد غزالی به چنین مقامی برسد به شرح زیر است:

1- پدرش یک فرد عادی بود و دارای دکانی بود که امور معاش خود را به وسیله‌ی آن رو به راه می‌کرد. او هرگاه به مجلس دانشمندان می‌رفت از این که عمرش گذشته و وقت از دست داده و دانشمند نشده گریه می‌کرد و دعا می‌نمود که خدا فرزندش را که واعظ گردد به او ارزانی دارد، روزی که پایان عمر او نزدیک می‌شد، خدا می‌دانست چقدر حسرت و افسوس داشت که نتوانسته است دو پسر خود را به مقام ارجمند علمی برساند، دوستی داشت که از صوفیه بود، او را حاضر کرد و اموال خود را به او سپرد و از او خواست تا در عالم شدن دو فرزندش بکوشد و آن دو را به مقام ارجمند علمی برساند، اگرچه همه‌ی مالی را که برای ایشان باقی گذاشته مصرف‌شان نماید، او در گذشت و وکیل صوفی بر تربیت و تعلیم دو پسر او همت گذاشت تا روزی که به آن دو گفت: مالی که پدرتان برای‌تان نزد من گذاشته بود، تمام شده است و خودم مالی ندارم که مصرف شما نمایم، اکنون شما می‌توانید به مدرسه بروید و در مدرسه مصارف‌تان تأمین می‌شود و حرام است که شما ترک تحصیل کنید.

2- همان دوست صوفی پدر امام غزالی که گوئیا به چشم بصیرت می‌دید که این دو جوان افراد عادی نیستند و آینده‌ای درخشان دارند آن دو را به ادامه‌ی تحصیل تشویق و ترغیب نمود.

3- رئیس راهزنان که به امام محمد غزالی گفت: شرم نمی‌کنی که علمت در خُرَجین باشد که دزدها آن را از تو بگیرند، برو علم خودت را در سینه‌ات بگذار که کسی نتواند علمت را از تو بگیرد.

4- از همه مهم‌تر، رغبت غزالی در کسب علم و وقت‌شناسی او به گونه‌ای که جز در راه علم و عمل به آن نگذراند. در اسلام علمای بسیاری هستند که همه در زندگی‌نامه‌ی خود نوشته‌اند که در تمام مدت عمرشان در بیست و چهار ساعت یک شبانه روز، یک ساعت کامل نخوابیده‌اند. مثل امام شافعی، امام غزالی، امام نووی، امام بخاری، ابوعلی ابن سیناء و صدها از بزرگانی که هر لحظه‌ای از وقت خود را از دنیا ارزنده‌تر و بهتر می‌دانسته‌اند، در گلستان سعدی آمده است: از امام محمد غزالی پرسیدند که: چگونه به این مقام علمی رسیدی؟! فرمود: هرچه ندانستم از پرسیدنش ننگ نداشتم:

پرس هرچه ندانی که دُلّ پرسیدن دلیل عزّ تو باشد به روز دانایی

خدای‌شان بیمارزد که قدر وقت را دانستند و نگذاشتند لحظه‌ای از عمرشان بیهوده بگذرد. در گلستان سعدی آمده است: سید عبدالقادر گیلانی را دیدند که مُلتَمَز کعبه‌ی مشرفه را به دست گرفته و می‌گوید: خدایا! در آخرت مرا نابینا برانگیز تا دو روی صالحان شرمنده نباشم، آفرین بر این بزرگان که همه نیکی کردند و نیکی کاشتند، بازهم خود را مقصر می‌دانستند. امام حافظ، ابن حجر، در کتاب «توالی التأسیس بمعالی محمد بن ادریس»، یعنی امام شافعی می‌نویسد: ابن ابی حاتم گفت: از مُزَنی شنیدم که می‌گفت به شافعی گفته شد که: دل بخواه تو در فراگرفتن علم چگونه است؟ فرمود: یک حرف، یعنی هرگاه یک کلمه‌ی مفید می‌شنوم که پیش از آن نشنیده بودم به طوری برایم مسرت بخش می‌شود که سراپای وجودم می‌خواهد گوش بشود و آن را بشنود.

به ایشان گفته شد: حرص شما در فراگرفتن علم چگونه است؟ فرمود: مانند حرص کسی است که لذت او در جمع مال چندان است که می‌خواهد تا بتواند مال را جمع کند و در جمع آن لذت ببرد، یعنی همیشه در فکر زیادکردن علم و نشر علم نافع بین مردم هستم.

به ایشان گفته شد: طلب علم کردنت چگونه است؟ فرمود: مانند طلب کردن مادری که یک فرزند دارد و او گم شده و هر جا به دنبال آن می‌گردد، ببینید شافعی امامت و نبوغ را چگونه به دست آورده است!

خلیل بن احمد، شیخ امام النحاة، سیبویه می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌ها در زندگی من ساعتی است که مشغول خوردنم

ابوهلال عسکری در کتابش «الحث علی طلب العلم والإجتهد فی جمعه» آورده است که: علامه خلیل بن احمد فراهیدی بصری متولد سال 100 هـ ق و متوفی سال 170 هـ ق می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌های زندگی‌ام، ساعتی است که در آن مشغول خوردن هستم. ببینید که این شخص از این که وقت او صرف خوراک خوردن می‌شود، متأسف می‌شود و اگر می‌توانست از آن خودداری می‌کرد، برای این که او می‌خواست تمام وقتش در راه کسب علم صرف شود. بی‌جهت نیست که افرادی مثل امام نحدونان، سیبویه، و امثال او زیر دست او تعلیم یافته‌اند، و بی‌جهت نیست که نام او تا قیامت می‌ماند.

ابویوسف، قاضی القضاة و ناشر مذهب امام اعظم، در حال احتضار هم به فکر مسایلی علمی بوده است:

امام ابویوسف متولد سال 113 هـ ق و متوفی سال 182 هـ ق دانش‌آموز امام ابوحنیفه و ناشر مذهب او، کسی که در زمان سه خلیفه قاضی القضاة بود: در زمان مهدی و هادی و هارون الرشید خلفای عباسی، حتی یک ساعت قبل از وفات هم نمی‌خواست است در غیر علم بگذرد.

شاگرد او، قاضی ابراهیم بن الجراح کوفی مصری می‌گوید: امام ابویوسف بیمار بود، به عیادتش آمدم، دیدم بیهوش است. همین که به هوش آمد، گفت: ای ابراهیم! در این مسأله‌ی علمی چه می‌گویی؟ گفتم: در این حالت که در حال احتضار هستی! گفت: چه مانعی دارد، شاید کسی از این مسأله استفاده نماید. آنگاه گفت: در مناسک حج و سنگ‌انداختن به ستون‌های منی کدام یک بهتر است: پیاده برای سنگ‌انداختن به ستون‌های منی برود بهتر است یا سواره؟ گفتم: سواره. گفت: خطا گفتمی: گفتم: پیاده. گفت: خطا گفتمی: گفتم: پس خودت بفرما. گفت: هر ستونی که باید بعد از سنگ‌انداختن نزد آن

ایستاد و دعا کرد، پیاده رفتن به سوی آن بهتر است. و هر ستونی که پس از سنگ انداختن نزد آن ایستادن و دعا کردن نمی‌خواهد، سواره به سوی آن رفتن بهتر است. با او خداحافظی کردم و بیرون آمدم، به دروازه‌ی خانه‌ی او رسیدم که گریه‌ی بستگانش بلند شد و معلوم شد که وفات یافته است. ببینید علمای بزرگ در حال احتضار و دم واپسین که مرگ به دنبال دارد هم بحث علمی را ترک نمی‌کرده‌اند و نمی‌خواسته‌اند که هیچ لحظه از عمرشان بیهوده بگذرد. **رحمهم الله تعالی رحمة واسعة.**

ابوعلی ابن سینا دانشمند بزرگ و طبیب عالی‌قدر:

شیخ الرئیس، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سیناء، دانشمند بزرگ و طبیب عالی‌قدر، متولد سال 370 هـ ق و متوفی سال 428 هـ ق کسی که در علم طب و فلسفه شهرت جهانی دارد و کتاب‌های طبی او تا دویست سال قبل در دنیا تدریس می‌شد و دو کتاب او «شفا» و «قانون» در طب و فلسفه مقامی ارجمند دارند، نام پدرش عبدالله و نام مادرش ستاره بود. پدرش اهل بلخ بود و بعد به محلی از اطراف بخارا منتقل شد که «خرمینا» نام داشت و ابوعلی و برادرش آنجا به دنیا آمدند، بعداً همگی به بخارا رفتند، شیخ الرئیس بعداً به مراکز علم سفر کرد و جد و جهد او و قدر وقت‌شناسی‌اش باعث شد که در سن ده سالگی دانا به علوم قرآن شود، و علم ادب و اصول دین و حساب و جبر و مقابله به خوبی می‌دانست، روی این اصل حکیم ابو عبدالله ناتلی نزد ابن سیناء آمد، ابن سینا کتاب ایساغوجی در منطق و اقلیدس و محسوطی را نزد حکیم ابو عبدالله خواند، اما هوش و نبوغ ابن سینا باعث شد که بر استادش تفوق جوید تا جایی که رموز این علوم و حل مسایل آن را به استاد خود بیاموزد و در همین حال علم فقه را نزد اسماعیل زاهد فرا گرفت. و موقعی که ناتلی نزد خوارزم شاه مأمون بن محمد رفت، ابن سینا به تحصیل علوم طبیعی و الاهیات و غیر آن‌ها پرداخت، پس از آن به تحصیل علم طب پرداخت و به علاج بیماران نه برای مال، بلکه از روی نوع دوستی پرداخت. وقت‌شناسی و نخوابیدن در شب، مگر خیلی اندک و روز و شب به کسب علم پرداختن باعث شد که بر پیشینیان تفوق یابد و دانشمندان جهت کسب علم طب نزد او آیند و از او کسب فیض نمایند، وقتی که شانزده ساله بود، سرآمد علمای طب در زمان خود بود و عادت داشت که برای علاج هر بیماری که برایش دشوار می‌شد وضو می‌گرفت و به مسجد جامع می‌رفت و نماز می‌خواند و از خدای تبارک و تعالی می‌خواست که علاج آن بیمار را برایش آسان گرداند. و برایش آسان می‌شد.

شیخ الرئیس لباس فقهاء می‌پوشید و دستار و طیلسان می‌پوشید.

عجیب این است که این دانشمند با همه‌ی نبوغ علمی که داشت در سیاست استاد نبود، زیرا موقعی که وزیر شمس الدوله شد، لشکریان بر او شوریدند و از شمس الدوله خواستند تا او را معزول کند؛ شمس الدوله او را معزول کرد، اما دیری نگذشت که شمس الدوله دچار مرض قولنج شد و ناگزیر شد که ابن سیناء را بخواهد تا او را علاج کند. و او را به وزارت برگردانید و شمس الدوله بر دست ابن سینا بهبود یافت، اما پس از مدتی درگذشت. تاج الدوله، پسر شمس الدوله، ابن سینا را معزول کرد. ابوعلی ابن سینا به اصفهان نزد علاء الدوله ابو جعفر بن کاکویه رفت.

سرانجام ابن سینا هم مانند سایر خلائق، زمان رفتنش از دنیا رسید. و وقتی احساس نمود که وفاتش نزدیک است، بدن شست و توبه کرد و اموال خود را بر فقراء صدقه نمود و به ردّ مظالم پرداخت؛ و اگر چیزی از مال کسی نزد او بود به صاحبش برگردانید و بردگانش را همه آزاد کرد و شروع کرد به تلاوت قرآن و هر سه روز یک ختم قرآن می‌نمود تا این که زمان به درود زندگی‌اش فرا رسید و جان را به جهان آفرین تسلیم کرد. رحمه الله رحمة واسعة که زندگی‌اش همه کسب علم بود و نفع خلق. وفاتش در همدان به سال 428 هجری قمری بود.

از گفته‌های اوست:

لقد طفت في تلك المعاهد كلها وسيرت طرفي بين تلك المعالم
فلم أر إلا واضعاً كف حائر على ذقنٍ أو قارعاً سين ناديم

«به همه جا رفتم و نظر به همه جا نمودم. اما ندیدم مگر کسی که کف پشیمانی زیر چانه نهاده است. یا کسی که دندان پشیمانی به هم می‌کوبد.

یعنی در این جهان کسی را که از اول عمر تا آخر عمر به راحت و خوشنودی گذرانیده باشد ندیدم. نکوکاران از این که چرا بیشتر نکوشیدند و اعمال صالح بیشتری نیندوختند، دچار پشیمانی بودند، و بزهکاران از این که چرا عمر خود را در معاصی به باد دادند دچار پشیمانی و حسرت جانگاہ بودند و هر دو گروه پشیمان بودند.

امام محمد بن حسن شیبانی، دانش‌آموز امام اعظم، شب نمی‌خوابید، مگر اندکی:

علامه طاشکبری زاده در کتاب «مفتاح السعادة ومصباح السيادة» نوشته است که: امام محمد بن الحسن، فقیه، مجتهد، محدث و شاگرد امام ابوحنیفه، متولد سال 132 هجری قمری و متوفای سال 189 هجری قمری شب نمی‌خوابید و نزد خود کتاب‌هایی می‌گذاشت؛ همین که از کتابی ملول می‌شد کتاب دیگری را مطالعه می‌کرد و خواب خود را با شستن رویش از میان می‌برد و می‌فرمود: خواب از حرارت و گرمی است، از این رو با آب از میان برده می‌شود.

عصام بلخی موقعی که در حضور استاد، قلمش شکست یک قلم را به یک دینار طلا خرید تا از درس استاد محروم نشود:

عصام بن یوسف بلخی، فقیه حنفی و محدث بلخ، که وفاتش در سال 215 هجری قمری است، موقع نوشتن درس استاد، قلم او شکست. گفت: قلم را به یک دینار طلا می‌خرم تا از شنیدن درس استاد باز نمانم، برای این که عمر کوتاه است و علم بسیار است و شایسته‌ی دانشجوی نیست که وقت او ضایع شود، باید وقت و ساعت و شب و روز و اوقات خلوت همه را غنیمت بشمارد و صحبت مشایخ را مغتنم بداند، زیرا هرچه از دست رفت، تدارک آن ممکن نیست.

ولست بمدرک مافات مني بلهف ولا بليت ولا لو أني

«و نمی‌توانم آنچه را که از دست داده‌ام با افسوس خوردن و کاشکی گفتن و نه هم با اگر چنین کرده بودم، به دست آورم»، زیرا هرچه از دست رفت دوباره به دست نمی‌آید و عمر عزیز است و بر پایه‌ی نفس شمردن قرار دارد و نمی‌توان لحظه‌ای از آن را ضایع کرد.

محمد بن سلام بیکندی به آواز بلند گفت: قلم را به یک دینار طلا می‌خرم:

محمد بن سلام بیکندی، شیخ امام بخاری که در سال 227 هجری قمری وفات یافت در زمان دانشجویی قلم او شکست، موقعی که در مجلس املائی استاد نشسته بود، دستور داد به آواز بلند بگوید: قلم را به یک مثقال طلا می‌خرم. چند قلم سوی او پرتاب شد، شیخ ابو محمد عینی، امام حافظ، این حکایت را آورده است. در حقیقت قلمی که در آن زمان ارزان بود به گرانی آن قیمت نبود، مگر از جهت قیمت وقت شناختن. این عالم متعلم از جمله کسانی است که قیمت و ارزش وقت را می‌دانسته‌اند، این بود که طلا و دینار در برابر حفظ وقت نزد ایشان قیمتی نداشت.

دانشمند محدث کبیر، عبید بن یعیش، سی سال خواهرش لقمه را به دهن او می‌گذاشت تا حدیث را بنویسد:

امام حافظ ذهبی در کتاب ارجمند خود «سیر أعلام النبلاء» در شرح زندگی محدث کبیر عبید بن یعیش، شیخ امام بخاری و امام مسلم، نوشته است: «هو الحافظ الحجة الأوحد أبو محمد عبید بن یعیش الكوفي المحاملي العطار». بخاری و مسلم در صحیحین از او حدیث روایت کرده‌اند، و نسائی به واسطه‌ی او روایت نمود و ابوزرعه رازی و محمد بن ایوب بجلي و جمعی از محدثین از او روایت کرده‌اند. او در رمضان سال 229 درگذشت.

عمار بن رجاء گفت که از عبید بن یعیش شنیدم که می‌گفت: مدت سی سال به دست خود در شب خوراکی نخوردم؛ خواهرم لقمه را در دهنم می‌گذاشت و من حدیث می‌نوشتم.

دانشمند بزرگ در علم حدیث، یحیی بن معین، به شیخش گفت: از برّ (حفظ) املاء نما که می‌ترسم دوباره تو را نبینم:

امام احمد و امام ابو عیسی هر دو آن را روایت نموده‌اند. امام احمد در مسند 3: 264 و ترمذی در کتاب «الشمائل المحمدیه» ص 60 در باب «ما جاء فی لباس رسول الله ص» و در این جا لفظ روایت ترمذی آورده‌ایم:

قال الترمذی: حدثنا عبد بن حمید، قال حدثنا محمد بن الفضل، قال حدثنا حماد بن سلمة، عن حبيب بن الشهيد، عن الحسن البصري، عن انس بن مالك τ أن النبي ρ خرج من بيته - وهو في مرض موته - يتكئ على أسامة بن زيد وعليه ثوب قطريّ قد توشح به فصلي بهم.

ترمذی گفت: عبد بن حمید به ما خبر داد و گفت: محمد بن الفضل به ما خبر داد و گفت: حماد بن سلمه به ما خبر داد و گفت: از حبيب بن الشهيد روایت دارم و او از حسن بصری روایت می‌کند و او از انس بن مالک / روایت می‌کند که پیغمبر ص در بیماری‌اش که در آن بیماری رحلت فرمود از خانه بیرون آمد، در حالی که تکیه بر أسامه بن زید داشت و لباسی به تن داشت که در آن مس یا آهن مذاب به کار برده شده بود و خود را به آن پوشانیده بود و به مسجد آمد و امامت نمود و نماز را با مردم خواند. (قطری: منسوب به قطر است که به معنای مس یا آهن مذاب است و تَوْشَحَ به: یعنی خود را به آن پوشانیده بود).

ترمذی بعد از روایت این حدیث گفت: که عبد بن حمید که شیخ ترمذی است گفت که محمد بن الفضل گفت: نخستین باری که یحیی بن معین پیش من برای روایت حدیث نشست در باره‌ی این حدیث از من پرسید؛ گفتم: حماد بن سلمه این حدیث را به من گفت. یحیی بن معین گفت: اگر کتابی که از آن روایت می‌کنی این جا بود خوب بود. محمد بن الفضل گفت: برخاستم تا کتابم را بیاورم، یحیی بن معین دامن جامه‌ام را چسبید و گفت: از برّ این حدیث را املاء نما، برای این که می‌ترسم مرگم فرا رسد و تو را نبینم. حدیث را بر او املاء کردم و بعد کتابم را آوردم و از روی کتاب برایش خواندم. بین

که چقدر وقت را گرامی می‌دانست که می‌ترسید در فاصله‌ی بلندشدن محمد بن الفضل برای آوردن کتابش، حیاتش وفا نکند؛ یعنی هیچ لحظه از حیات‌شان را دست کم نمی‌گرفتند و برای حفظ وقت‌شان حساب هزار احتمالات را می‌کردند.

امانت یحیی بن معین در حدیث:

امام حافظ ذهبی در شرح حال یحیی بن معین در کتاب «سیر اعلام النبلاء» چنین نوشت: هو الامام لحافظ الجهد سيد الحفاظ وملك الحفاظ شيخ المحدثين، ابو زكريا، يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام. او از عرب نبود و لیکن به موالات او با بنی مُرّ لقب مرّی یافت، او در بغداد در سال 158 هجری قمری به دنیا آمد و در بغداد بزرگ شد، در ده سالگی شروع به نوشتن و تألیف نمود، پدرش معین از نویسندگان با کفایت عبدالله بن مالک بر خراج ری بود، و بعد از خود یک میلیون درهم برای پسرش یحیی به میراث گذارد، یحیی بن معین همه‌ی آن ثروت هنگفت را در تحصیل حدیث خرج نمود تا جایی که پولی نداشت که نعلین (کفش) برای خود بخرد و پا برهنه راه نرود.

او حدیث را از عبدالله بن مبارک و هُشیم بن بشر و اسماعیل بن عیاش و سفیان بن عُیینه، و عبدالرزاق صنعانی در یمن، و وکیع بن جراح و یحیی بن سعید قَطّان و عبدالرحمن بن مهدی و جمعی از علماء در عراق و شام و جزیره و مصر و حجاز فرا گرفت.

از جمله روایت‌کنندگان او عبارتند از: امام احمد بن حنبل و امام بخاری و امام مسلم و ابوداود و عباس دُوری بغدادی که راوی‌ی علم اوست، و ابوزرعه رازی و ابوحاتم رازی و عثمان بن سعید دارمی و ابویعلی موصلی و جمعی که از شمار پیروند.

حدیث نوشتن یحیی بن معین به تعداد یک میلیون حدیث و پنجاه بار نوشتن هر حدیث:

علی بن مدینی گفت: علم مردم به یحیی بن معین پایان پذیرفت، عبدالخالق بن منصور گفت: از یکی از علمای حدیث شنیدم که احادیث را به روایت یحیی بن معین روایت می‌کرد و می‌گفت: **(حدیثی من لم تطلع الشمس علی أكبر منه)**: حدیث را از کسی روایت می‌کنم که آفتاب- در این زمانه- بر بزرگوارتر از او طلوع نکرده است. ابن رومی گفت: از چه به شگفت آمده‌ای؟ از علی بن مدینی شنیدم که می‌گفت: من در مردم مثل یحیی بن معین ندیدم، کسی را نمی‌شناسم که از عهد آدم تاکنون حدیث را به قدر یحیی بن معین نوشته باشد.

محمد بن نصر مروزی گفت: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: به دست خط خودم یک میلیون حدیث را نوشتم. امام ذهبی فرمود: قصدش نوشتن حدیث مکرر است. نمی‌بینی که می‌گوید: اگر هر حدیث را پنجاه بار نمی‌نوشتیم آن را فهم نمی‌کردیم، روی این اصل است که گفته شده است:

«کل حدیث لا يعرفه ابن معین فلیس بحدیث»؛ «هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد، حدیث نیست». امام احمد فرمود: هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد حدیث نیست. یحیی بن معین مردی است که خدا او را برای حدیث آفرید. او مُشت هر دروغ‌گویی را باز کرد. و دروغ دروغ‌گویان در حدیث را آشکار و برملا نمود.

وقتی که یحیی بن معین می‌فرماید: یک میلیون حدیث را به دست خود نوشتم، اولاً قصد حدیث مکرر است که هر حدیثی را پنجاه بار می‌نوشت. ثانیاً علمای حدیث هر خبر یا هر کلمه‌ای از کلام رسول الله ص و هر سخن صحابی یا تابعی یا هر لفظ غریبی را تفسیر می‌کردند و هر لفظ مبهمی که آن را روشن می‌ساختند همه‌ی این‌ها را حدیث می‌دانستند، وقتی که آن را با سَنَد می‌آوردند. بنابراین، عدد یک میلیون به همین معنی است.

ابوحاتم رازی گفت: هر بغدادی را که دیدی محبت امام احمد بن حنبل دارد، بدان که او از اهل سنت است و هر بغدادی که دیدی بَغْضِ یحیی بن معین دارد، بدان که باغض یحیی بن معین و کذاب است. از گفته‌های یحیی بن معین است: /
«إِذَا كَتَبْتُ فِقْمِشَ وَإِذَا حَدَّثْتُ فِقْمِشَ».

یحیی بن معین صاحب منهج عظیم و طریق مستقیم است. در تلقی و فراگرفتن علم بدین صورت بود که این عبارت را گفت؛ یعنی موقعی که می‌نویسی هر چه شنیدی بنویس، اما موقعی که روایت می‌نمایی خوب واری کن تا چیزی را روایت نمایی که صدق و مفید است تا سودمندی‌اش به عنوان آثار خیرت بماند، و گفته‌ی شاعر به همین معنی است:

می‌کوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی
 یک دسته گل دماغ پرور از خر من صد گیاه بهتر
 کم گوی و گزیده گوی چون دُر تا زانک تو جهان شود پُر

کتاب‌های بسیاری که یحیی بن معین بعد از خود به یادگار گذاشت:

و عادت یحیی بن معین این بود که اگر به حج می‌رفت، اول به مدینه‌ی منوره می‌رفت و از مدینه احرام به حج می‌بست، و هر وقت که از حج برمی‌گشت از مکه‌ی مکرمه به مدینه‌ی منوره می‌آمد و از مدینه به شهر خود باز می‌آمد و موقعی که به سال 233 هجری قمری به قصد حج آمد در اواخر ذی‌قعدة‌ی همین سال به مدینه داخل شد و در مدینه بیمار شد و در بیست و سوم ذی‌قعدة وفات یافت. و مردم به همدیگر گفتند که یحیی بن معین وفات یافته است. «بنی هاشم» همان سریری که رسول الله ص بر آن شسته شده بود بیرون آوردند و یحیی بن معین بر همان سریر شسته شد و مردم بر او نماز خواندند و در مقبره‌ی بقیع مدینه به خاک سپرده شد و مردم می‌گفتند که این کسی بود که نمی‌گذاشت دروغ را به پیغمبر ص نسبت دهند.

بیان مسأله‌ای که میان یحیی بن معین و شیخ او محمد بن الفضل پیش آمد:

در این که یحیی بن معین این حدیث را از شیخش محمد بن الفضل گرفته است چند فایده‌ی گرانبها است، از این جهت که یحیی به معین که قسمتی از شرح حالش را در شرح زندگی‌اش خواندیم، از شیخش محمد بن الفضل سروسری بصری مُلَقَّب به عارم خواست تا این حدیث را همین که نزد شیخش نشست برایش روایت نماید، هنگامی که محمد بن الفضل شروع کرد به روایت حدیث و گفت: حدثنا حماد بن سلمه، یحیی بن معین گفت: اگر حدیث را از کتاب روایت می‌کردی خوب بود. و قصد یحیی این بود که زیادت اعتماد بر این حدیث برایش حاصل شود و گرنه محمد بن الفضل در حدیث حافظ و مورد اعتماد و معروف به راستی بود و لیکن یحیی می‌خواست زیادت اعتماد به دست آورد.

و پیش از این که مدارس ساخته شود، عادت محدثین در قرن پنجم هجری این بود که شیخ در مسجد به شاگردانش درس حدیث می‌داد، و هرگاه مسجد جا نداشت و کوچک بود در محلی که میدان وسیعی بود درس می‌داد، و هرگاه عده‌ی طلاب اندک بود، جلو درِ خانه‌اش به طلاب درس می‌داد، و محمد بن الفضل برخاست تا داخل خانه برود و کتاب خود را بیاورد و از روی کتاب به یحیی بن معین درس می‌داد. موقعی که محمد بن الفضل برخاست تا داخل خانه برود و کتاب خود را بیاورد و از روی کتاب به یحیی بن معین درس بدهد، یحیی بن معین ترسید که در این مدتی که محمد بن الفضل به داخل خانه‌اش می‌رود ممکن است موانعی رخ دهد و نتواند برگردد و از درس حدیث محروم بماند، این بود که محمد بن الفضل کاملاً بر نخاسته بود که یحیی دامن جامه‌ی او را گرفت، پیش از این که برود و کتاب را از داخل خانه بیاورد و مانع از رفتنش به داخل خانه شد، و از او خواست تا حدیث را از حفظ درس دهد و به او گفت: از حفظ درس بده که می‌ترسم تو را ملاقات نکنم، برای این که زندگی دارای اسبابی است که عمر را قطع می‌کنند، روی این اصل می‌ترسم میان من و تو موانعی پیش آید که همدیگر را نبینیم، محمد بن الفضل اول از حفظ درس حدیث را گفت و بعد به داخل خانه رفت و کتاب را آورد و دوباره از روی کتاب همان حدیث را به وی درس داد. این واقعه به ما می‌فهماند که یحیی بن معین چقدر حریص بر وقت بود و چقدر بر تحصیل علم محافظت داشت، و چقدر پرهیز می‌کرد از وقت به وقت کردن در تقیید علم و منتهای کوشش خود را در استفاده از علم و نگه داشتن خویش از آنچه ناگهان زندگی را قطع می‌نماید به کار می‌برد، و به همین واقعه‌ی کوچک دانستیم که یحیی بن معین تا چه حد در حفظ وقت و زمان می‌کوشید، و دانستیم که او از راه اغتنام فرصت و حفظ وقت توانسته بود یک میلیون حدیث را بنویسد و در شهرها برود و از شیوخ بسیار بشنود و آنچه شنیده است به هزارها محدث و طالب علم حدیث بیاموزد.

و یحیی بن معین در این زمینه تنها نبود، بلکه امام علی بن مدینی و امام احمد بن حنبل و امام بخاری و امام مسلم و امام ابوداود و امام ترمذی و امام نسائی و امثالشان همه مانند یحیی بن معین بودند.

و این که گفتیم یحیی بن معین یک میلیون حدیث نوشت، قصد از آن نوشتن به طریق مختلف است و نوشتن یک حدیث به چند بار است که هر بار یک نوع استفاده از حدیث بنماید، چنانکه امام بخاری یک حدیث را چندین بار تکرار می‌کند؛ هر باری برای مطلبی. و امام جلال الدین سیوطی در کتاب عظیم خود یکصد هزار حدیث جمع نموده و مراجع خود را یادآور شده است و هنوز کسی نیامده است که آن را به دویست هزار حدیث برساند، چه رسد به یک میلیون. از این رو وقتی گفته می‌شود کتاب خود را از میان شش صد هزار حدیث تألیف نموده، به معنی طُرُق حدیث است که یک حدیث از چند طریق روایت شده و به معنی تکرار یک حدیث است که در چند مورد از آن اقتباس شده است.

حرص جاحظ و فتح بن خاقان و اسماعیل قاضی بر علم:

خطیب بغدادی در کتاب خود «تقیید العلم» از ابی العباس مُبَرِّد روایت نمود که مبرد فرمود: کسی را حریص‌تر بر علم از سه کس ندیدم: عمرو بن بحر، جاحظ، امام اهل ادب که به سال 163 تولد یافت و به سال 255 وفات یافت.

و فتح بن خاقان، ادیب و شاعر و یکی از تیزهوشان دنیا از شاهزادگان که متوکل خلیفه‌ی عباسی او را برادر و وزیر خود نمود و کتابخانه‌ای برای خود ترتیب داد که یکی از بزرگترین کتابخانه‌های دنیا بود و به سال 247 وفات یافت. و اسماعیل بن اسحاق، قاضی، امام، فقیه مالکی بغدادی که به سال 200 هجری متولد شد و به سال 282 وفات یافت. اما جاحظ هر کتابی که به دستش می‌رسید از اول تا آخر آن را می‌خواند و دکان‌های وراقان، یعنی کتاب فروشان را کرایه می‌کرد و شب در دکان می‌خوابید تا آن کتاب‌ها را مطالعه نماید.

و اما فتح بن خاقان: او کتاب را در آستینش می‌نهاد و موقعی که از نزد متوکل برای حمام و یا نماز بیرون می‌رفت، کتاب را از آستین بیرون می‌آورد و همان طور که راه می‌رفت کتاب را مطالعه می‌کرد تا به حمام و یا مسجد برسد و موقع مراجعت همچنان با حال راه رفتن کتاب را مطالعه می‌کرد تا به مجلس متوکل خلیفه‌ی عباسی برسد، و اگر متوکل برای کاری از مجلس بیرون می‌رفت کتاب را از آستین بیرون می‌آورد و مطالعه می‌کرد تا وقتی که متوکل به مجلس برگردد.

مبرد در باره‌ی اسماعیل بن اسحاق قاضی می‌گوید: من هیچ وقت بر او داخل نشدم، مگر این که می‌دیدم مشغول مطالعه‌ی کتاب است یا از بین کتاب‌ها در جستجوی کتابی است که آن را بیرون بیاورد و مطالعه نماید.

ابن سحنون، کنیزش شام او را لقمه به لقمه به دهنش می‌نهاد و او مشغول تألیف بود و خبر نداشت:

در کتاب «ترتیب المدارک» تألیف قاضی عیاض در شرح حال فقیه مالکی، امام محدث محمد بن سحنون قیروانی، آمده است که محمد بن سحنون کنیزی داشت که نام امّ مدام بود، روزی نزد کنیز نام برده‌اش بود و مشغول تألیف بود تا شب شد، کنیزش خبرش داد که خوراک آماده است و اجازه خواست تا شام او را بیاورد. ابن سحنون گفت: من اکنون مشغولم. کنیزش وقتی که دید غذا سرد می‌شود و بی‌مزه می‌گردد، شروع کرد لقمه لقمه در دهن او نهاد. و ابن سحنون مشغول تألیف بود تا این که اذان صبح گفته شد. ابن سحنون به کنیزش گفت: ما امشب مشغول شدیم، اگر خوراکی داری بیار. کنیز گفت: به خدا سوگند که شامت را به دهانت گذاشته‌ام. ابن سحنون گفت: ولی من باخبر نشده‌ام.

این یک نمونه از غفلت علمای قدیمی ما از خوراک و آب است که این قدر در علم مستغرق می‌شده‌اند که خبر نداشته‌اند وقت غذا یا خواب است. و مانند همین داستان است آنچه برای امام محدثین در عصر خود روی داد: امام مسلم بن حجاج نیشابوری متولد سال 204 و متوفی سال 261 هجری است، در کتاب «تهذیب التهذیب» تألیف امام ابن حجر عسقلانی در جلد دهم صفحه‌ی 127 در شرح حال او آمده است: حاکم گفت: من از ابوالفضل محمد بن ابراهیم شنیدم که گفت: از دوست و رفیق امام مسلم در سفر از نیشابور تا بلخ و تا بصره از احمد بن سلمه شنیدم که گفت: مجلسی برای مذاکره‌ی حدیث برای امام مسلم ترتیب داده شد، در آن مجلس حدیثی یاد شد که مسلم آن را به یاد نداشت، او از آن مجلس برخاست و به خانه رفت، موقع شب بود، در جلو او سبدی از خرما نهادند، او به دنبال حدیث می‌گشت و دانه دانه خرما به دهن می‌نهاد و شب را به صبح آورد، آنگاه حدیث را یافت و سبد خرما تمام شده بود بدون آن که بداند. یک سبد خرما خورده بود بدون این که احساس خرما خوردن نماید. و در نتیجه، خوردن یک سبد خرما باعث وفات او شد!

ثعلب نحوی قبول دعوت می‌کرد به شرط این که وقت برای مطالعه‌ی کتابش به او بدهند:

ابوهلال عسکری در کتابش «الحث علی طلب العلم والإجتهد فی جمعه» تشویق نمودن برای طلب علم و کوشش برای گردآوردن علم می‌آورد که از ثعلب، احمد بن یحیی شیبانی کوفی بغدادی، یکی از پیشوایان نحو و لغت و ادب و حدیث شریف و قراءات که در سال 200 هجری به دنیا آمد و به سال 291 هجری درگذشت، حکایت شده است که او هیچ وقت از کتابش جدا نمی‌شد و همیشه مشغول مطالعه بود، اگر کسی او را دعوت به ناهار می‌کرد، شرط او این بود که جای یک بالشی که به آن تکیه می‌کنند برای او در نظر بگیرند تا کتابش را در آن بنهد و بخواند.

ثعلب در کوچه راه می‌رفت و مشغول مطالعه بود، اسبی با او تصادف کرد و او را به گودالی انداخت و مُرد:

سبب وفات ثعلب / این بود که روز جمعه بعد از عصر از مسجد جامع بیرون آمد و دچار کری شده بود و نمی‌شنید مگر به زحمت. او در راه مشغول مطالعه بود و با آن گوش سنگین اسبی با او تصادف کرد و او را به گودالی انداخت؛ وقتی او را از گودال بیرون آوردند سخن درهم برهم می‌گفت، مثل کسی که حواسش درهم خورده باشد؛ او را به خانه‌اش رساندند و در همان حالت از سردرد می‌نالید و در دومین روز درگذشت. [این خبر وفات او از کتاب «وفیات الأعیان» ابن خلکان 1: 104 نقل شده است].

شیخ المفسرین ابن جریر طبری نمی‌گذاشت لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد و تصمیم گرفته بود تفسیر قرآن را در سی هزار ورق بنویسد:

امام ابوجعفر محمد بن جریر طبری شیخ محدثان و مفسران و مؤرخان و امام مجتهد بزرگ است، او آیتی از آیات خدا در حفظ وقت و استفاده از آن و پُر کردن وقت به فراگرفتن علم و آموختن آن و نوشتن و تألیف بود، تا جایی که شماره‌ی تألیفات او با ابتکار علمی و تحقیق به عددی شگفت‌آور رسید.

علامه یاقوت در کتابش: «معجم الأُدباء» شرح حال ارزشمندی در باره‌ی امام ابن جریر طبری نوشته که به 56 صفحه رسیده است، همچنین امام حافظ خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» شرح حالی از امام ابن جریر طبری نوشته است که ما در اینجا از هردو کتاب گلچینی می‌کنیم و از نوشته‌ی هردو به طوری که باهم تلخیص کنیم جمله‌هایی می‌آوریم:

«علی بن عبیدالله لُغوی سمسومی از قاضی ابوعمر عبیدالله بن احمد سمسار و ابی القاسم بن عقیل وراق نقل می‌نماید که: ابوجعفر بن جریر طبری به یارانش گفت: نشاط و شوق دارید برای نوشتن تفسیر قرآن؟ گفتند: به چه اندازه‌ای است؟ (چند برگ است). فرمود: بسیار، سی هزار ورق. گفتند: چنین تفسیری عُمُر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. ابن جریر آن را در سه هزار ورق مختصر نمود و آن را در هفت سال املاء نمود، از سال 283 تا سال 290 هجری قمری.

ابن جریر تصمیم گرفت تاریخ را در سی هزار ورق بنویسد:

پس از این که به یارانش گفته بود می‌خواهید تفسیر قرآن را در سی هزار صفحه بنویسید و گفتند: عمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. به آنان گفت: آیا حاضر هستید تاریخ عالم را از عهد آدم تا امروز بنویسید؟ گفتند: در چه حدودی؟ گفت: مانند آنچه در خصوص تفسیر به آنان گفته بود: در (سی هزار ورق) آنان نیز همان جواب قبلی را گفتند: عمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. فرمود: **إنا لله! ماتت الهمم** همت‌ها مردند. بلند همتی باقی نمانده، تاریخ را نیز مختصر کرد، همان گونه که

تفسیر را مختصر کرده بود. (در سه هزار ورق) و فارغ شد از تصنیف آن و عرض آن، یعنی خواندن بر او تا اگر جایی تصحیح بخواهد انجام دهد؛ فارغ شد از تصنیف و عرض کتاب در تاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سال 303 هجری قمری و به پایان آورده بود در سال 302 هجری.

ابن جریر هر روز چهل ورق از تصنیف خود می نوشت:

خطیب بغدادی گفت: شنیدم از سمسومی که می گفت: چهل سال ابن جریر هر روزی چهل ورق می نوشت، و دانش آموز او، ابومحمد عبدالله بن احمد بن جعفر فرغانی، در کتاب خودش که معروف است به «الصلة» و در آن تاریخ ابن جریر را به کتاب خود وصل نموده و به تاریخ ابن جریر ادامه داده است، نوشته است که جماعتی از دانش آموزان ابن جریر اوراق تألیفات ابن جریر را بر سال‌های عمر او که هشتاد و شش سال بود تقسیم کردند، دیدند که به این حساب او هر روزی از عمر خود از تولد تا وفاتش چهارده ورق نوشته است. بنابراین، اگر عمر او را 72 سال حساب کنیم، به حساب هر روزی چهارده ورق، مجموع تصنیفات ابن جریر 358000 ورق می شود! و تاریخ و تفسیر او که هر کدام بیش از سه هزار ورق است حساب کرده اند که مجموع اوراق آن دو به هفت تا هشت هزار ورق می رسد، و تاریخ او در یازده جلد قطور به چاپ رسیده و تفسیر او در سی جزء بزرگ که هر کدام یک مجلد می تواند باش به چاپ رسیده اند. شما با این حساب باقی تألیفات این دانشمند بزرگوار که 351000 ورق است، حساب کنید که چند جلد می شود. تألیفات این امام به منزله‌ی یک مجمع علمی پهناوری در انواع علوم است؛ و بسیاری از تألیفات او به منزله‌ی منبعی برای نشر کتاب است، در حالی که او یک نفر است و به دست خود می نویسد و برای خود می نویسد. و تألیفی که می نماید بر کاغذهایی است که او خودش تهیه کرده است و به صورت کتاب در اختیار مردم می گذارد تا برای آنان همانند عسلی شیرین و کراه‌ای دلنشین باشد، و هیچ‌گاه این همه تألیفات و آن همه آثار گرانبها برای او میسر نمی شد، اگر قدر وقت را نمی دانست. و همین وقت شناسی و استفاده از وقت بود که او را به این مقام ارجمند علمی رسانید.

ابن جریر چگونه اوقات و اعمال خود را تنظیم می نمود؟

قاضی ابوبکر بن کامل فرمود که: احمد بن کامل شجری، دانش آموز ابن جریر و همکار او، اوقات و اعمال ابن جریر را نظم بندی و مرتب می ساخت.

و عادت ابن جریر این بود که در کیسه‌ای می خوابید که با رشته‌های محکم، ولی نازک بافته شده بود. هنگام گرما در همین کیسه که از کتان بافته شده بود به سبب خنکی کتان بر بدن می خوابید. و جامه‌ی آستین کوتاه می پوشید که از صندل و گلاب رنگ آمیزی شده بود.

پس از خواب نیمروز، بیدار می شد و نماز ظهر را در خانه می خواند، سپس تا عصر شروع می کرد به نوشتن کتابی که تصنیف می کرد، آنگاه از خانه بیرون می رفت و در مسجد نماز عصر را با جماعت می خواند و بعد از نماز عصر برای مردم می نشست تا تعلیم دهد و کتاب‌هایی بر او خوانده شود تا مغرب. و بعد از نماز مغرب طلاب برای آموختن فقه و درس جلو او می نشستند تا نماز عشاء و بعد از نماز عشاء به خانه می رفت. شب و روز خود را تقسیم بندی نموده بود برای مصالح

خودش و دینش و مردم، آن چنانکه خدا موفقش می فرمود.

ابن جریر قبل از ساعتی از وفاتش چیزی را که شنید نوشت:

استاد محمد کُردعلی در کتاب «کنوز الاجداد» در شرح حال امام ابن جریر نوشته است: «وما أثر عنه أنه أضع دقيقة من حياته في غير الإفادة والإستفادة»؛ «و نگفته اند که او دقیقه ای از زندگی اش را بدون فایده رساندن و فایده بردن تباه کرده باشد». مُعافی بن زکریا از بعضی از مردان معتبری که ساعتی قبل از وفاتش نزد او بودند روایت می کند که به ابوجعفر بن جریر گفتند که: این دعایی است که از امام جعفر صادق روایت شده است، ابن جریر قلم و کاغذی درخواست نمود و همین که قلم و کاغذ را آوردند آن دعا را نوشت. به او گفته شد: در چنین حالتی می نویسی؟ فرمود: شایسته است که انسان اقتباس و استفاده ی علم را تا لحظه ی مرگ از دست ندهد، خدا او را از علم و دین و دنیا جزای خیر دهد.

همان گونه که تألیفات و آثار ابن جریر جاودانی است نام او هم همیشه پایدار است:

این اشاره ی مختصری بود به تألیفات امام ابن جریر طبری/ بدون شمردن آن ها و بدون آوردن نام آن تألیفات و بدون بیان کردن موضوعات آن ها. و تا امروز که 122 سال از وفات او می گذرد قسمتی از کتاب های او زنده و مورد استفاده است. ابن الجوزی/ فرمود: کتاب عالم فرزند جاویدان اوست، برای این که فرزندان اگر به صد تا هم برسند باز هم در اندک زمانی به گوشه ی فراموشی انداخته می شوند و نه نامی از آنان می ماند و نه نشانی، اما کتاب سودمند او می ماند، کتاب های نافع و سودمند ابن جریر / معروف و مشهورند، اما فرزندان او کجا هستند؟ قاموس فیروزآبادی مانده است، اما فرزندان او کجا هستند؟ کتاب «متن الغایة والتقريب» ابوشجاع جاودانی است، ولی فرزندان او کجا هستند؟ شیخ ابواسحاق شیرازی و امام نووی زن نگرفتند و معلوم است که دارای اولاد هم نشدند، اما کتاب های شان نام شان را بر صفحات روزگار پایدار ساخته است، البته کتاب وقتی می ماند که نافع و همراه با اخلاص باشد.

ابن الخياط نحوی در کوچه و راه هم مشغول مطالعه بود و گاه بی خبر به گودال می افتاد:

ابوهلال عسکری در کتابش «الحث علی طلب العلم والاجتهاد فی جمعه» نوشته است: امام محمد بن احمد بن منصور بن الخياط نحوی، سمرقندی الاصل، مقیم بغداد که به سال 320 هجری وفات یافت، همه وقت مشغول خواندن و مطالعه بود، حتی در کوچه که راه می رفت نمی گذاشت لحظه ای از اوقاتش به هدر برود، سرش در کتاب بود و جلو پایش نگاه نمی کرد و گاه در گودال می افتاد یا حیوانی او را لگد می زد و او خبر نداشت که گودال یا حیوان جلو اوست.

حاکم شهید، ابوالفضل مروزی با کسانی که به دیدارش می آمدند سخن نمی گفت، چرا که مشغول تألیف بود:

در کتاب «الأنساب» تألیف سمعانی در شرح حال حاکم شهید ابوالفضل محمد بن محمد بن احمد مروزی بلخی حنفی که قاضی و وزیر سلطان بود و در سال 334 هجری قمری به شرف شهادت رسید و عالم مرو و امام اصحاب امام ابوحنیفه در عصر خودش بود، چنین آمده است:

ابوعبدالله پسر حاکم شهید فرمود: به خاطر دارم که حاکم شهید دوشنبه و پنجشنبه روزه می گرفت و نماز شب را در حضر و در سفر ترک نمی کرد، و موقعی که می نشست سبدی از کتاب و قلمدان جلوش بود؛ او وزیر سلطان بود و اجازه ی ورود تنها به کسانی می داد که ناگزیر بود، اما بعد از اجازه ی ورود، مشغول تصنیف کتاب می شد، و تازه وارد وقتی که می دید

ابوالفضل در فکر او نیست و در فکر تصنیف کتاب است، پس از مدتی نشستن بر می‌خواست و بیرون می‌رفت، ابوالعباس بن حمویّه از دست او شکایت کرد که ما می‌رویم پیش او، اما او سخن با ما نمی‌گوید و قلم می‌گیرد و مشغول نوشتن می‌شود و ما را در گوشه‌ای از اتاق رها می‌کند.

باید دانست که نزد محدثین، حافظ لقب کسی است که یک صد هزار حدیث از بر دارد. و حاکم لقب کسی است که خیلی بیش از یک صد هزار حدیث از بر دارد.

حاکم ابو عبدالله، صاحب کتاب «المستدرک» فرمود: شب جمعه‌ای به مجلس املاء ابی الفضل حاضر شدم و امیر ابوعلی بن ابی بکر بن المظفر وارد مجلس ابی الفضل شد، اما ابوالفضل از جای خود تکان نخورد و به امیر گفت: ای امیر برو که حالا روز آمدن تو نیست.

واقعاً عجب دانشمندی بود که در مجلس املاء حدیث به احترام حدیث رسول ص برای کسی که می‌آمده اگرچه امیر و فرمانروا بوده است، درس حدیث را رها نکرده و برای کسی از جای خود بلند نمی‌شده‌اند و احترام حدیث نزد ایشان خیلی مهم‌تر بوده از احترام امیر. خدا رحمت کند آنان را که چقدر در طاعت خدا ثابت قدم بوده‌اند و چقدر در پیروی از رسول الله ص متمسک بوده‌اند. رحمهم الله تعالی رحمة واسعة.

تألیفات بسیار امام محدث حافظ ابن شاهین:

امام حافظ محدث ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» 3: 987 در شرح حال ابن شاهین متولد سال 297 و متوفی سال 385 در عمر 88 سالگی چنین می‌فرماید:

«هو الحافظ الامام المفید المکثر، محدث العراق، ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بغدادی، الواعظ المعروف بابن شاهین». ابوالحسن بن المهتدی بالله، دانش‌آموز ابن شاهین فرمود: که ابن شاهین به ما فرمود که من سیصد و سی تصنیف دارم. از آن جمله است: تفسیر کبیر، هزار جلد. و المسند، هزار و سیصد جزء و تاریخ صد و پنجاه جزء و زهد، صد جزء. واقعاً خیلی است، مثلاً تفسیر او سی هزار صفحه می‌شود، خدا می‌داند در تحریر آن چقدر متحمل رنج و زحمت شده است! باید دانست که جزء در آن زمان برابر بود با سی صفحه از قطع متوسط و معمولی امروز.

ابن شاهین در قیمت مداد (مرکب) هفتصد درهم پرداخت:

محمد بن عمر داوودی قاضی فرمود: از ابن شاهین شنیدم که می‌فرمود: آنچه مرکب خریده‌ام تا امروز حساب کرده‌ام به هفتصد درهم رسیده است. ابن ابی الفوارس فرمود: هیچ کس به قدر ابن شاهین کتاب تألیف ننموده است.

منذر مروانی نحوی، لقب «المذاکره» یافت به سبب شدت تعلق او به مذاکره در نحو:

از پیشوایان زبان عربی، کسی لقب «المذاکره» را می‌یافت که زیاد علاقه به مذاکره و بحث در علوم عربی می‌داشت و با هریک از علماء که ملاقات می‌نمود به بحث و مذاکره می‌پرداخت. امام حافظ ابن حجر در کتاب «نزهة الألباب فی الألقاب» فرمود: المذاکره: منذر بن عبدالرحمن بن معاویة بن محمد بن عبدالله بن المنذر بن عبدالرحمن بن معاویة بن هاشم بن عبدالملک اندلسی مروانی می‌باشد. او لقب المذاکره داده شد، برای این که علاقه‌ی شدید به علم نحو داشت و خود یکی از

ائمه و پیشاهنگام علم لغت بود و هر وقت عالمی را ملاقات می نمود می گفت: می خواهی در بابی از علوم عربی بحث و مذاکره نمائیم؟ روی این اصل لقب المذاکره یافت، ابن حزم فرمود که: «المذاکره» در سال 393 درگذشت. شاید یکی از اسباب اطلاع واسع او همین مذاکره باشد که گفته اند: کار نیک کردن از پر کردن است.

ابونعیم اصفهانی در کوچه و راه نیز کتاب بر او می خواندند:

امام حافظ، شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» در شرح حال امام حافظ، ابونعیم اصفهانی که نامش احمد بن عبدالله مورخ محدث صوفی است و به سال 336 به دنیا آمد و به سال 430 درگذشت نوشته است: احمد بن مردویه فرمود: در زمان ابونعیم اصفهانی از همه جا طلاب علم برای کسب علم نزد او می رفتند و در هیچ جای دنیا از او حافظ تر و دانتر به اسناد حدیث نبود. حفاظ دنیا نزد او اجتماع می نمودند و هر روز نوبت یکی از آنها بود که از صبح تا ظهر نزد او باشند و آنچه می خواهند بر او بخوانند تا صحت و یا سقم آنچه می خوانند به آنان بفهماند و موقعی که از محل درس بلند می شد و به خانه اش می رفت، گاه بود که در راه جزیبی بر او خوانده می شد و او خسته نمی شد، گویا غذای او شنیدن حدیث و تألیف کردن در آن بود.

ابوریحان بیرونی موقعی که در حال جان کندن بود مسأله ای در میراث می آموخت:

محمد بن احمد خوارزمی، امام بلندمرتبه و دانشمند کم نظیر در علم فلک و ریاضیات و دانشمند تاریخ و ادب و جامع انواع علوم معروف به ابوریحان بیرونی متولد به سال 336 و متوفی به سال 430 است که نود و چهار سال عمر کرد. همیشه کوشا در تحصیل علوم و مشغول به تألیف کتب بود. هیچ وقت قلم از دست نمی نهاد، مگر در دو روز نوروز و مهرگان (نوروز اول فرودین و مهرگان پانزدهم مهرماه) که در این دو روز هم مایحتاج زندگی از خوراک و لباس تهیه می کرد، دانشمندی فرزانه که ابتکار اعداد از طریق به کار بردن زوایای هندسی هم شکل عربی اعداد: 1- 2- 3- 4- 5- 6- 7- 8- 9 و هم شکل اعدادی که غربی ها گرفته اند: 1- 2- 3- 4- 5- 6- 7- 8- 9 از اوست. دانشمندی که با داخل کردن صفر در اعداد توانست اعداد را از شمار بیرون ببرد و با نوشتن یک و بیست و چهار صفر از راست آن که اگر کسی از اول عمر تا آخر عمر به شمردن آن پردازد به آن نمی رسد، و به این طریق مردم را از اعداد یونانی نجات داد.

1 - 11 - 111 - 1111 - Δ - ΔI - ΔII - ΔIII - ΔIII - X - XI - XII

از یک تا دوازده که هنوز در صفحه ی ساعت دیواری دیده می شود آن وقت همین علامت، از طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب 24 ساعت، از زوال آفتاب تا زوال آفتاب 24 ساعت، از غروب آفتاب تا غروب آفتاب 24 ساعت، از نصف شب تا نصف شب 24 ساعت، قبلاً در کشورهای اسلامی از غروب آفتاب تا غروب آفتاب 24 ساعت معمول می داشتند و امروزه همه جا تقریباً از زوال تا زوال معمول شده است، و کلمه ی بیرونی به مناسبت بیرون بخارا اطلاق شده است؛ همین دانش پرور نابغه در سالی فقط دو روز برای تهیه ی حوائج زندگی قلم را کنار می گذاشت و در غیر این دو روز قلم از دستش نمی افتاد، ببیند که از شوق علم در حال جان کندن هم از تحصیل علم فارغ نشست.

فقیه دانشمند، ابوالحسن علی بن عیسی الکوالجی فرمود که: داخل شدم بر ابوریحان بیرونی در حالی که او جان می داد و

سینه‌اش تنگ شده بود و در عمر 78 سالگی بود. در چنین حالتی به من گفتم: چه می‌گویی در باره‌ی جده‌هایی که جده‌های فاسده^(۱) هستند؟ یعنی میراث نمی‌برند و از طرف مادر هستند. من از روی رَحْم آوردن بر او گفتم: در چنین حالتی آیا جای بحث علمی و تحقیق مسأله‌ای در میراث است؟ فرمود: یا هذا! آیا از دنیا بروم و دانا به این مسأله باشم، بهتر از آن نیست که از دنیا بروم و این مسأله را ندانم؟ آن مسأله را اعاده نمودم و او از بر کرد و آنچه وعده کرده بود به من داد و من از نزد او بیرون رفتم؛ به کوچه رسیدم که فریاد بستگان او بلند شد و معلوم شد که به رحمت حق تعالی انتقال یافته است، اینان هستند که اسلام را در دنیا سربلند نگاه داشتند و خود را وقف علم نمودند. و علم برای ایشان، یعنی همه چیز و همه خوشی. خدا از ایشان راضی باد که بهترین سرمشق جوانان بودند.

همین امام نابغه پنج زبان را به خوبی می‌دانست: عربی، فارسی، سریانی، سنسکریت و هندی. یکصد و بیست تألیف گرانبها را از خود بر جای گذاشت. مستشرق سخاو در باره‌ی او گفت: بیرونی بزرگترین خردمندی است که تاریخ دیده است، مستشرق سارطون گفت: بیرونی از بزرگترین بزرگان اسلام و از بزرگترین دانشمندان جهان است^(۲).

سلیم رازی یا نسخه برداری می‌کرد یا درس می‌داد یا می‌خواند یا تلاوت قرآن می‌نمود:

امام علامه حافظ ابن عساکر در کتاب «تبیین کذب المفتری» و تاج الدین سبکی در کتاب «طبقات الشافعیة الوسطی» در شرح حال امام سلیم رازی از پیشوایان شافعیه در عصر خود و متوفی به سال 447 هجری مطالبی نوشته‌اند. تاج الدین سبکی نوشته است: «امام سلیم رازی بر جانبی عظیم از ورع و پرهیزگاری بود. با خود حساب وقت می‌نمود که امروز وقت خود را چگونه گذرانیده و چه طاعت و خدمتی را انجام داده است. نمی‌گذاشت هیچ لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد، او یا نسخه برداری می‌کرد، یعنی کتاب می‌نوشت یا درس می‌داد و یا کتاب می‌خواند. و در نَسَاحی به بسیاری می‌نوشت. امام حافظ ابن عساکر فرمود: شیخ ما ابوالفرج اسفرائینی به من خبر داد که روزی سلیم به خانه‌ی او آمد و برگشت. سلیم به او گفت: من در راه آمدنم چیزی از کتاب خواندم. ابوالفرج گفت: مؤمل به من خبر داد که روزی سلیم را دید که قلمش نیاز به قَط زدن دارد، در فاصله‌ی قَط زدن قلم، زبانش را به حرکت درآورد تا وقتی که قلم را قَط می‌زند زبانش را به یاد خدا مشغول دارد، برای این که هیچ لحظه نمی‌خواست بیهوده از دست بدهد، آفرین بر او چه خوب می‌دانست چگونه از وقت استفاده نماید!

خطیب بغدادی حتی موقعی که در کوچه راه می‌رفت کتاب به دستش بود و مطالعه می‌کرد:

حافظ شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکره الحُفَاط» در شرح حال خطیب بغدادی مورخ بغداد و محدث بغداد که به سال 392 به دنیا آمد و به سال 463 جهان را به درود گفت نوشته است: خطیب بغدادی راه می‌رفت و در دستش کتابی بود که از روی آن مطالعه می‌نمود. این طریق و روش برای این است که محافظت بر وقت نماید و لحظه‌ای از عمرش بی‌فایده از دستش نرود. این است که موقع راه رفتن هم وقت را غنیمت می‌شمرد.

1- جده‌ی فاسده: مادر پدر است که میراث نمی‌برد و از نوب الارحام است.

2- ن. ک به کتاب «تراث العرب العلمي في الفلك والرياضيات».

امام الحرمین خوراک و خوابش اضطراری بود، نه عادی:

حافظ ابن عساکر در کتاب «تبیین کذب المفتری» در شرح حال امام الحرمین، ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله الجؤینی النیشابوری، شافعی، فقیه اصولی، متکلم نظار، متبحر در انواع علوم، شیخ امام غزالی که به سال 419 هجری به دنیا آمد و به سال 478 درگذشت، چنین نوشت: عبدالغافر فارسی در کتابش «سیاق نیشابور» راجع به امام الحرمین فرمود: «**امام الحرمین، فخر الإسلام، امام الأئمة علی الاطلاق، حبر الشریعة، المجمع علی إمامته شرقاً وغرباً من لم تر العیون مثله ولا تری بعده...**» از او شنیدم که در اثنای سخنش می‌گفت: خواب و خوراک من نه به حسب عادت است، نمی‌خوابم مگر وقتی که خواب بر من غالب شود، در آن موقع می‌خوابم، روز باشد یا شب. و خوراک وقتی می‌خورم که اشتهای آن داشته باشم، هر وقت باشد. یعنی با غالب شدن خواب می‌خوابم و آن هم کمتر از یک ساعت در روز و شب؛ و خوراک وقتی می‌خورم که گرسنگی بر من غالب شود و آن هم اندک و روز و شبی یک بار. و لذت او و خوشی او همه در مذاکره‌ی علم و به دست‌آوردن فواید علم از هر نوع بود.

امام الحرمین در سن پنجاه سالگی شاگرد یک عالم نحوی می‌شود:

و شنیدم از شیخ ابوالحسن علی بن فضال بن علی مجاشعی قیروانی نحوی که در سال 469 نزد ما آمده بود و امام الحرمین او را نزد خود پذیرفته بود و از او پذیرایی و بزرگداشت فرموده بود. آنگاه در نزد او شروع به خواندن درس نحو کرد و دانش‌آموز او شد، بعد از این که خود در آن زمان امام الاثمه بود و عمرش به پنجاه سالگی رسیده بود. با این حال هر روز ابوالحسن را به خانه‌ی خود می‌برد و کتاب «اکسیر الذهب فی صناعة الادب» تألیف ابوالحسن را نزد او می‌خواند. ابوالحسن مجاشعی می‌گفت: من ندیده‌ام کسی را که مانند امام الحرمین عاشق علم باشد و علم را فقط به خاطر علم بخواند. خودتان فکر کنید که این شخصیت بزرگ علمی چگونه عمر خود را وقف علم نموده است و از خوراک و خواب دست برداشته تا بتواند در علم پیش برود و شاگردان و آثاری گرانبها را از خود به یادگار بگذارد.

یعقوب نجیرمی در حال راه رفتن کتابش را مطالعه می‌کرد:

در کتاب «إنباه الرواة علی أنباه النحاة» در شرح حال محمد سعیدی بن برکات نحوی بصری مصری که به سال 420 به دنیا آمد و به سال 520 درگذشت، آمده است که گفت: در وقتی که کودک بودم، دیدم ابویوسف یعقوب بن خُرزاد نجیرمی را که در راه قرافه- در قاهره‌ی مصر- راه می‌رفت در حالی که پیرمرد گندم‌گون ریش بلند بود و دستار گردی به سر داشت و در دستش کتابی بود و او در حال راه رفتن آن کتاب را مطالعه می‌کرد. بنابراین، می‌توان دانست که تا چه اندازه در فکر قدرشناسی عمر خود بودند و عمر را همین وقت می‌دانسته‌اند که در حفظ آن منت‌های کوشش را داشته‌اند.

ابن عقیل و ابن الجوزی در حفظ وقت در غایت و منتهای کوشا بوده‌اند که لحظه‌ای بیهوده نگذرانند:

این دو امام جلیل القدر حنبلی مذهب در محافظت و نگهداری وقت و در شناخت ارزش زمان و گرانبهایی آن و حرص بر پُرکردن اوقات خود به کارهای شایسته و استفاده از لحظه‌های زندگی در اوج مقام علمی بودند، و به طوری قدر وقت می‌دانستند که آنچه در ذهن‌شان خطور می‌کرد، فوراً می‌نوشتند تا خاطرات خود را از دست ندهند، در این جا از سیرت این دو امام و وقت‌شناسی ایشان چند سطری می‌نویسیم.

ابن عقیل یکی از تیزهوشان بنی آدم:

امام ابوالوفا، ابن عقیل حنبلی یا علی بن عقیل بغدادی. حافظ، ابن رجب حنبلی، در ذیل کتاب «طبقات الحنابلة» در شرح حال ابن عقیل عباراتی مبسوط و ترغیب‌کننده در علم و دانش از صفحه‌ی 142 جلد 1 تا صفحه‌ی 162 آورده که مُلَخَّص آن چنین است:

علامه ابن عقیل / به سال 431 به دنیا آمد و به سال 513 هـ وفات یافت، او رحمه الله از افاضل جهان، و از تیزهوشان بنی آدم بود، بسیار تیزهوش و دریایی خروشان در علوم بود.

ابن عقیل هیچ ساعتی از عمر خود را ضایع نمی‌کرد:

او خودش می‌گفت: برای من روا نیست که ساعتی از عمرم را ضایع بسازم، حتی وقتی که زبانم از مذاکره و مناظره باز ماند، فکر خودم را در حالی که دراز کشیده‌ام و آسوده هستم به کار می‌گیرم، و از جای خود بر نمی‌خیزم، مگر در حالی که خاطره‌ای در ذهنم خطور کرده و بخواهم آن را به رشته‌ی تحریر درآورم، و من در سن هشتاد سالگی می‌بینم که حرصم بر علم از ایامی که جوان و بیست ساله بودم بیشتر است.

اختیار ابن عقیل و ترجیح‌دادن کاک آب گرفته بر نان برای استفاده از وقت:

ابن عقیل می‌فرمود: منتهای کوششم را به کار می‌برم تا وقت خوراک را اندک نمایم تا جایی که کاک‌تر شده و آن را با آب فرو بردن بر نان ترجیح می‌دهم، به خاطر تفاوتی که میان خوردن نان و دندان زدن به آن است و فروبردن کاک به آب که حاجت به دندان‌زدن ندارد، این کار را برای به دست‌آوردن وقتی که در مطالعه‌ی کتاب و یا نوشتن خاطره‌ای به کار برم انجام می‌دادم، و گرمی‌ترین تحصیل نزد عاقلان به اتفاق علماء همان وقت است، و همین وقت است که غنیمتی است برای به دست‌آوردن فرصت. برای این که تکالیف زندگی بسیار است و زمان خیلی زودگذر.

شیخ ابن الجوزی فرمود: امام ابن عقیل همیشه مشغول تحصیل علم بود و خاطره‌های خوب و ارزنده‌ی آن دانشمند و بحث و جستجوی او در باره‌ی مسایل پیچیده و دقیق است. او کتابش را که به نام «الفنون» موسوم ساخت، محلی برای خاطرات و پیشامدهایش قرار داد.

تنوع علوم ابن عقیل و تنوع تصنیفات او:

او دارای تألیفات بسیار در انواع علوم است و تألیفات او به بیست عنوان می‌رسد، بزرگترین تألیفات او کتاب «الفنون» است که کتاب بسیار بزرگی است و در آن فایده‌های بسیار است. «الفنون» در موضوعات و عظم، تفسیر قرآن، فقه، اصول فقه، اصول دین، نحو، دستور زبان، شعر، تاریخ و حکایات است. و در همین کتاب بحث و مناظره و مجالس و همنشینی‌هایی که برایش پیش آمده و خاطره‌ها و نتیجه‌های فکر و تجارب خود را آورده است.

گفته‌اند: کتاب «الفنون» او هشتصد جلد بوده و آن یکی از کتاب‌هایش بوده است:

حافظ ذهبی فرموده است که در دنیا بزرگتر از این کتاب نبوده است، او می‌گوید: کسی که بعد از جلد چهارصدم دیده است به من خبر داد که ابن رجب حنبلی گفته است: بعضی گفته‌اند: «الفنون» هشتصد مجلد بوده است. انتهی: سخن ذهبی به پایان رسید. بنده‌ی داعی فکر می‌کنم - والله اعلم - هشتصد جلد مانند هزار جزء ابن شاهین باشد که هر جلدی سی صفحه بوده است و یک جلد به نام الفنون که به چاپ رسیده آن همه موضوع و معلومات ندارد، و تاج الدین سبکی که در علم حدیث از شاگردان حافظ ذهبی است. می‌گوید: شمس الدین ذهبی با آن که استاد ماست، اما عادت دارد، هرکسی که حنبلی است او را بزرگ جلوه می‌دهد و با آب و تاب از او تعریف می‌کند، هرچند فردی کوچک باشد، و در شرح علماء بزرگ مذهب شافعی سهل‌انگاری می‌کند. این بود کلام علامه تاج الدین سبکی / در کتاب «طبقات الشافعیة الكبرى».

بهترین چیزی که صرف وقت و نزدیک شدن به خدا در آن حاصل می‌شود طلب علم است:

ابن عقیل / در مقدمه‌ی کتاب الفنون که به چاپ رسیده گفته است: «بعد از حمد خدا و درود بر رسول الله ص بهترین چیزی که وقت صرف آن می‌شود و انسان به آن مشغول می‌گردد و به وسیله‌ی آن خود را به خدای عزوجل نزدیک می‌سازد طلب علم است که انسان را از تاریکی جهل و نادانی بیرون می‌آورد و به نور شریعت اسلام می‌رساند، و من همیشه خود را به همین مشغول ساختم و وقت خود را صرف آن نمودم، من همیشه آنچه را که از گفتار علماء استفاده می‌کنم و آنچه از درون کتاب‌ها بیرون می‌آورم و آنچه به ذهنم می‌سپارم می‌نویسم، و آن‌ها را از بحث و مناظره با علماء و از اقتباس از تألیفات دانشمندان و از همنشینی با بزرگان به دست می‌آورم، به طمع این که قسمتی از فضل و بزرگی‌شان در دلم جای بگیرد و مرا از جهل دور سازد و تا شاید به مقامی برسم که بزرگان پیش از من به آن مقام رسیده‌اند.

و اگر آن نوشتن‌ها و به خاطر سپردن‌ها فایده‌ای نداشته باشد، مگر پاک کردن دل از حماقت‌های نفسانی که بیشتر اوقات عوام با آن‌ها می‌گذرد، باز هم کفایت است. و خدا راهنمای راه راست است و او مرا کفایت می‌کند و چه خوب کفایت‌کننده‌ای است، خدای تبارک و تعالی. انتهی: سخن ابن عقیل به پایان رسید.

ابن عقیل موقع وفاتش می‌گوید: مرا به حال خود بگذارید تا خوش باشم بِلِقَاءِ اللَّهِ:

ابن الجوزی فرمود: موقعی که هنگام وفات ابوالوفاء ابن عقیل رسید و حالت جان‌دادن به او دست داد، زنان گریان شدند، اما او گفت: بگذارید خوش وقت باشم به ملاقات خدایی که پنجاه سال از طرف او توفیق و امضاء می‌نمودم، یعنی پنجاه سالی که فتاوی را امضاء می‌نمودم، او فکر می‌کرد که امضاء کردنش زیر فتوی و بیان احکام شریعت به نمایندگی از طرف خداست. ابن القیم / کتابی دارد به نام «إعلام الموقعین عن رب العالمین» با خبر ساختن امضاءکنندگان از طرف پروردگار جهانیان، یعنی باید کمال احتیاط را به کار ببرند. ابن الجوزی در اینجا چنانکه ذکر شد، چقدر تعریف و تمجید از ابوالوفا ابن عقیل نموده است و خیلی هم کار به جایی کرده است. امام ابوالوفاء ابن عقیل بعد از خودش چیزی به میراث نگذاشت، مگر کتاب‌هایش و لباس بدنش که کفایت تجهیز او از غسل و کفن و دفن و پرداخت بدهی او نمود.

بنابراین، خواننده‌ی گرامی، ببین حفظ خاطر و نگهداری وقت و غنیمت شمردن آن چگونه اثر نمود و چگونه ثمربخش

شد که کتابی مثل الفنون هشت صد مجلد و کتاب‌های دیگری که بعضی از آن‌ها ده مجلد است، بعد از او به یادگار بماند و همه دست خط یک نفر باشد، خدایش بیامرزد که در حفظ وقت و غنیمت‌شمردن عمر در راه علم و خیر و شایسته کاری سرمشقی برای دیگران بود.

اندک اندک بسیار شود و دریا از قطره‌های جمع‌شده پدید آمده است: قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود:

چه راست و زیباست گفته‌ی بهاء الدین ابن النحاس حلبی نحوی که نام او محمد بن ابراهیم است و به سال 698 درگذشت و گفتار او این معنی را می‌رساند که از جمع اندک با اندک و مداومت بر آن است که بسیار به دست می‌آید و از جمع شدن قطره‌های باران است که سیل و دریاهاى عظیم پیدا می‌شود، امام جلال الدین سیوطی / در کتاب «بغیة الوعاة» که در باره‌ی شرح حال نُحَاة، یعنی علمای نحو تألیف نموده آورده است که بهاء الدین ابن النحاس فرمود:

اليوم شيءٌ وغداً مثله من نُحِب العلمَ التّي نُلْتَقَطُ
يحصّل المرءُ بها حكمةً وإنما السيلُ اجتماعُ النُّقَطِ

امروز چیزی و فردا نیز همانند آن چیز از برگزیده‌های علمی که بر گرفته می‌شود، شخص از جمع آن‌ها حکمتی به دست می‌آورد، و در حقیقت سیل از اجتماع قطره‌های باران جاری شده است.

یعنی با حفظ وقت و جمع انواع علم و حکمت، معلومات بسیار حاصل می‌شود، چنانکه از قطره‌های باران سیل به راه می‌افتد.

تألیفات ابن جوزی به سبب نگهداری وقت از پانصد تألیف گذشت:

امام ابوالفرج بن جوزی، عبدالرحمن بن علی حنبلی بغدادی، به سال 508 به دنیا آمد و به سال 597 درگذشت و تألیفات او از پانصد کتاب بیشتر بود.

لزوم دانستن ارزش وقت و پُرکردن آن به بهتر و بهتر:

قسمتی از وقت او را به شما نشان می‌دهیم تا بدانید چگونه قدر وقت را می‌دانست، اگر وقتی مهمانانی نزد او بودند یا اشخاصی بیکار به حضورش می‌آمدند، می‌دانست چه کاری کند که هم آنان را راضی نگه دارد و هم وقت خود را ضایع نکند، ببینید خودش در این باره در کتابش «صید الخاطر» چه می‌گوید:

و شایسته است که انسان ارزش زمانش و قدر وقتش را بداند و هیچ لحظه‌ای از وقتش در غیر طاعت خدای متعال به کار نبرد، و همیشه هر کاری که بهتر و شایسته‌تر است مقدم بدارد و هر گفتاری که مفیدتر است به جلو بیندازد، و نیت و قصدش در خیر باشد، بدون سستی و به طوری که بدن از آن عاجز نماند، چنانکه در حدیث شریف است: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَعَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ». [رواه الحفاظ ابن حجر الهيثمي و نسبه الى الترمذی فی کتابه «الفتاوی الحدیثیة»].

بسیاری از پیشینیان می‌کوشند تا هیچ لحظه‌ی ضایع نسازند، چنانکه از عامر بن عبد قیس نقل کرده‌اند: - عامر بن عبد قیس یکی از تابعین زاهد و عبادتکار بود - وقتی کسی به او گفت: با من سخن بگوی. عامر گفت: آفتاب را از حرکت باز دار؛ یعنی همانگونه که آفتاب از حرکت نمی‌ایستد، من هم به وظیفه‌ی خود مشغولم و وقت صحبت بی‌فایده‌کردن را ندارم.

بیشتر مردم اوقات خود را بیهوده تلف می‌کنند:

ابن الجوزی فرمود: عموم خلایق را دیدم که دفع الوقت عجیبی دارند، اگر شب دراز بود صرف در گفت و گویی می‌کنند که بی‌فایده است یا خود را مشغول کتابی می‌کنند که در باره‌ی غزل است و شب‌نشینی: فلان دختر زیباروی با عاشقش چه گفت و گویی نمود. و فلان ثروتمند چه نوع شب‌نشینی دارد، و بدین صورت وقت را تلف می‌کنند و عمر را به هیچ به باد می‌دهند، و اگر روز دراز بود آن را به خوابیدن به سر می‌برند یا در کنار دجله یا در بازار. - ابن الجوزی در بغداد زندگی می‌کرد، او مردم را شباهت می‌داد به کسانی که در کشتی نشسته و باهم صحبت می‌کنند و خبری از حرکت کشتی و نزدیکی مقصد ندارند. و گفته است: افرادی نادر را دیدم که فهم زندگی کرده‌اند و در صدد تهیه‌ی توشه‌ی سفر و آمادگی برای انتقال از دنیا و روانه‌شدن به سوی آخرت دارند. بنابراین، الله الله: از خدا بترسید در حفظ عمر و البدار البدار: بشتابید بشتابید برای رسیدن به مقصود پیش از فوت وقت و از دست‌رفتن مقصود. و با زمان همچشمی کنید، یعنی همان گونه که زمان بی‌رحمانه به سرعت می‌گذرد، به سرعت در به دست آوردن رضای خدای تعالی بکوشید.

ابن الجوزی از صحبت افراد بیکار پناه به خدا می‌برد:

و پناه می‌برم به خدا از صحبت مردم بیکار. بسیاری از مردم را دیدم که از روی عادت کارهایی می‌کنند از قبیل دید و بازدید زیاد و آن را خدمت می‌دانند، و وقتی که جایی رفتند طول می‌دهند به نشستن و بازگو کردن صحبت‌های مردم و گفت و گوهای بی‌معنا و بیهوده و در اثنای سخن به غیبت مردم پرداختن. و امروزه بسیاری از مردم این روش را دنبال می‌کنند، و شاید هم کسی که نزد او می‌روند این روش را دوست دارد و شوق داشته باشد که مردم نزد او بروند و پشت سر این و آن حرف بزنند و از تنهایی ناراضی باشد. و مخصوصاً روزهای که در آن‌ها به یکدیگر تبریک می‌گویند، مانند ایام عید و عروسی؛ می‌بینید که آن مردم نزد همدیگر می‌روند و اکتفا نمی‌کنند به سلام و تبریک گفتن، بلکه از هر دری صحبتی بیهوده به میان می‌آورند و وقت و عمر خود را تباه می‌سازند.

ابن الجوزی در چنان اوقاتی کارهایی می‌کرد که هم زایران را راضی نگه دارد و هم وقت خود را حفظ کند:

موقعی که دیدم زمان و وقت گرانبهاترین چیزی است که انسان باید آن را به کارهای خیر اختصاص دهد، صحبت با آنان برایم خوشایند نبود و میان دو کار قرار گرفته بودم: اگر رفتارشان را انکار نمایم، نگرانی و دشمنی پیش می‌آمد، به سبب بریدن مألوف و عادت‌شان. و اگر با آنان بسازم، وقتم ضایع خواهد شد، روی این اصل تا آن جا که می‌توانستم از ملاقات‌شان عذرخواهی می‌نمودم تا مرا معذور دارند و نیایند و وقتم را ضایع نکنند، و موقعی که می‌دانستم نمی‌توانم آنان را نپذیرم، سخن را کوتاه می‌کردم تا هرچه زودتر از آنان جدا شوم و به کار خود پردازم، پس از آن کارهایی را آماده ساختم که مانع گفت و گو نمی‌شود تا آن کارها را در وقت ملاقات‌شان انجام بدهم و وقتم بیهوده نگذرد. بنابراین، کارهایی مثل چیدن کاغذ، قطزیدن قلم و بسته‌بندی دفترها را می‌گذاشتم برای اوقات ملاقات‌شان، برای این که این کارها نیازی به فکر و حضور قلب ندارد، و همین کارها را در وقت آمدن‌شان انجام می‌دادم تا چیزی از وقتم ضایع نشود.

ارزش و گرانبهایی وقت را افراد موفق می‌دانند:

و به چشم خود می‌دیدم مردمی را که معنی زندگی نمی‌دانند؛ از آن جمله هستند کسانی که خدا آنان را ثروتمند ساخته و حاجتی به کسب و کار ندارند؛ اینان بیشتر اوقات روز در بازار می‌نشینند برای نظرکردن به مردم؛ و چه بسیار بود آفت و منکری که از نظرشان می‌گذشت، و از آن جمله مردمی که خلوت داشتند تا با دوستانشان بازی بیهوده کنند؛ و از آن جمله مردمی هستند که زمان را به حکایات پیشامدهای سلاطین و صحبت‌گرانی و ارزانی می‌گذرانند. از این رو دانستم که خدای عزوجل بر ارزش وقت و گرانبهایی عمر آگاه نمی‌سازد، مگر بندگانی را که توفیق قدرشناسی وقت و غنیمت شمردن عمر را به ایشان عطا فرموده است، چنانکه در آیه‌ی 35 سوره‌ی فصلت فرمود: ﴿قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ لِيُحَدِّثَهُمْ آيَاتِهِ وَلِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَتْ تَعْلَمُ الْمُنَافِقِينَ ۗ﴾ (سوره فصلت: 35) «و اما جز کسانی که شکیباً باشند آن را نپذیرند». از خدای عزوجل خواهانیم که ارزش اوقات عمر را به ما بفهماند و ما را برای غنیمت شمردن عمر و پرداختن به کارهایی که در دنیا و آخرت به رضای او باشد موفق فرماید.

محافظت سلف بر وقت و خودداری از ضایع کردن آن:

پیشینیان وقت را خیلی گرامی می‌داشتند و پرهیز می‌کردند از این که وقت‌شان ضایع شود، فضیل بن عیاض فرمود: من می‌شناسم کسی را که سخن خود را از این جمعه تا جمعه‌ی دیگر می‌شمرد، یعنی آنان وقت خود را به تدریس علوم و تألیف کتب و قرائت قرآن و صلوات بر رسول و آل اطهار و صحبت اخیارش صرف می‌کردند و وقتی برای سخن بی‌فایده نداشتند و برای زیاد حرف زدن فارغ نبودند، مردمی از عوام بر یکی از پیشینیان داخل شدند و گفتند: شاید ما تو را مشغول ساختیم و تو را از کارت باز داشتیم. گفت: راستش به شما می‌گویم: مشغول قرائت قرآن بودم و به خاطر شما از قرائت دست کشیدم. و مردی عبادتکار نزد سرّی سقطی آمد و دید گروهی از مردم نزد او نشستند، گفت: محلی شده‌ای برای نشستن بیکاران! این را گفت و رفت و نشست. وقتی شخصی از آمدن دیگران به نزد خود خوشش بیابد، کسانی که نزد او آمده‌اند به نشستن نزد او طول می‌دهند و در این نشستن طولانی از غیبت و پشت سرگویی مردم به سلامت نمی‌ماند. جماعتی نزد معروف کرخی آمدند و به مدت طولانی نشستند؛ معروف گفت: فرشته‌ای که آفتاب را می‌راند از گرداندن آفتاب باز نمی‌ماند، چه وقت می‌خواهید بلند شوید و بروید؟ یعنی وقت به سرعت درگذر است و نمی‌توانم وقت خود را با شما در سخن بی‌فایده ضایع سازم، بروید و مرا رها کنید تا به کار خود برسم.

نمونه‌هایی عالی از محافظت پیشینیان بر وقت‌شان:

جماعتی از سلف آن قدر به وقت خود اهمیت می‌دادند که نمی‌گذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد، داود طایمی، یکی از صالحان، ریزه‌های نان را بر زبان می‌نهاد و با آب آن را فرو می‌برد و می‌گفت: میان جویدن نان و با آب خوردن ریزه‌ی نان قرائت پنجاه آیه از قرآن است. اینان با حفظ وقت و انجام دادن کارهای ثمربخش، هم وقت خود را حفظ می‌کردند و هم طاعت خود را بیشتر می‌نمودند و هم به کارهای خیر عمومی بهتر می‌رسیدند و هم تندرستی خود را حفظ می‌نمودند، برای این که صحت در کم‌خوری و همه نوع امراض در پرخوری است.

عثمان با قلاوی هیچ وقت زبانش از یاد خدا نمی‌ایستاد؛ همیشه زبانش به یاد خدا بود و می‌گفت: وقت خوراک خوردن، روحم می‌خواهد بیرون آید به سبب مشغول شدن به خوراک و بازماندن از یاد خدا. و یکی از صالحان به دوستانش می‌گفت: وقتی که از نزد من بیرون رفتید از هم جدا شوید، برای این که از هم جدا شدید، ممکن است قرآن بخوانید یا به یاد خدا مشغول شوید، اما اگر باهم باشید به سخن گفتن با همدیگر مشغول می‌شوید. و بدانید که زمان و وقت، گرامی‌تر از آن است که بیهوده تلف شود، برای این که در جامع ترمذی: 5: 511 در باب دعوات، و در مستدرک حاکم 1: 501 در باب دعاء، از جابر بن عبدالله ر از رسول الله ص آمده است که فرمود: «مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، غُرِسَتْ لَهُ نَخْلَةٌ فِي الْجَنَّةِ»، «کسی که گفت: سبحان الله العظیم و بحمده، درخت خرما برای او در بهشت کاشته می‌شود». یعنی با هر بار گفتن این کلمه درختی در بهشت برایش کاشته می‌شود. ترمذی در باره‌ی این حدیث فرمود: «حدیث حسن غریب» و حاکم گفت: «صحیح علی شرط مسلم» حدیث در جامع ترمذی و مستدرک حاکم است. بنابراین، گفته‌ی ابن الجوزی که می‌گوید: «فی الصحیح»، درست نیست، برای این که کلمه‌ی فی الصحیح به گمان می‌آورد که در بخاری و یا در مسلم است و این درست نیست. ابن الجوزی کتابی در موضوعات دارد، بسیاری از احادیث که در بخاری یا مسلم است، می‌گوید که موضوع است. و این خلط و خبط او در اثر این است که هر کتابی که می‌نوشت مراجعه نمی‌نمود و مشغول کتابی دیگر می‌شد. و در کتاب «صید الخاطر» خیلی خودستایی دارد و نسبت به ابوالوفاء ابن عقیل مطالبی می‌نویسد و نسبت به امام الحرمین و امام غزالی زبان‌درازی می‌نماید؛ آن هم بنا حق و عجیب این که با اعتراضش بر امام غزالی ناگزیر شده از این که کتاب عظیم «احیاء علوم الدین» امام غزالی را مختصر نماید و نامش بگذارد: «منهاج القاصدین». و نسبت به متنبی و ابومسلم خراسانی، قصدش این است که هیچ کدام مثل خودش نیستند. و این ادعا از شخصی مثل او خیلی بی‌جاست.

الحاصل: انسان چقدر ساعت‌ها که بی‌فایده از دست می‌دهد در حالی که می‌توانست در همان ساعت‌ها ثواب‌های بسیار به دست آورد، و زندگی و روزهای آن مانند کشتزار است، باید در آن همه تخم نیکی بکارد. آیا با این حال درست است که سستی نماید یا از کشت دست بردارد؟

بیان آنچه بر قدرشناسی زمان و اغتنام فرصت کمک می‌کند:

چیزی که به غنیمت‌شمردن فرصت و قدردانی از وقت کمک می‌کند، تنهایی و عزلت از خلق است تا آنجا که ممکن باشد، و با مردم اکتفا کردن بر سلام و علیک و کار ضروری با کسانی که ملاقات می‌شوند و کم خوراکی، برای این که پرخوری باعث خواب زیاد و ضایع کردن شب می‌شود. و هرکس در رفتار و سیرت صالحان نظری بیفکند و ایمان به جزاء داشته باشد، این مسأله را که یاد کردیم برای او روشن می‌شود.

بلندهمتی دانشمندان پیشین و برتری تألیفاتشان:

دانشمندان پیشین بسیار بلندهمت بودند، و همت بلندشان از تألیفاتشان پیداست و همین تألیفاتشان خلاصه و نتیجه‌ی عمرهای ایشان است، افسوس که بیشتر تصنیفاتشان که بسیار مفصل بود از بین رفته است. و علتش این است که

دانشجویان، بلندهمتی را از دست دادند و در صدد کتاب‌های مختصر شدند، و شوق فراگیری و حفظ کتاب‌های بزرگ را نداشتند. این است که کتاب‌های بزرگ نوشته نشد و از بین رفت.

بنابراین، راه موفقیت دانشجویان طالب کمال این است که بر کتاب‌های مفصل آن دانشمندان آگاهی بیابند و بسیاری از آن‌ها را مطالعه نمایند، برای این که مطالعه‌ی کتاب‌های‌شان روح بلندپروازی را در او می‌دمد، و تصمیم او را بر جدیت تقویت می‌نماید و هیچ کتابی خالی از فایده نیست.

و پناه می‌بریم به خدا از رفتار طلاب علم در زمان ما، برای این که در میان آنان نه بلندهمتی است که مبتدیان به او اقتداء کنند و نه پرهیزگاری است که طلاب به او نظر کنند و راه تقوی و صلاح را در پیش بگیرند. بنابراین، ای دانشجویان طالب اطلاع واسع و تحقیق علم، بر شما لازم است مطالعه‌ی بسیار کتاب‌های دانشمندان پیشین و دیدن تصنیفات‌شان و بررسی سیرت و رفتارشان و این که چگونه خود را وقف علم نمودند و چگونه سرآمد علمای جهان شدند و چگونه آثاری از خود به یادگار گذاشتند که هزار سال از آن گذشته و هنوز در آسمان علم می‌درخشد!

حرص ابن جوزی بر علم و شدت علاقه‌اش به کتاب:

من خبر می‌دهم از حال خودم. از مطالعه‌ی کتاب سیر نمی‌شوم، و هرگاه کتابی دیدم که پیشتر از آن ندیده بودم، مثل این است که گنجی یافته‌ام. در فهرست کتاب‌های وقف‌شده در مدرسه‌ی نظامیه نام دانشگاه‌هایی است که خواجه نظام الملک در بغداد و نیشابور و جاهای دیگر ساخته است - و نظر کردم در فهرست کتاب‌های ابوحنیفه و کتاب‌های حمیدی و کتاب‌های محمد بن فتوح اندلسی بغدادی، رفیق ابن حزم، و کتاب‌های شیخ ما عبدالوهاب انماطی و کتاب‌های ابن ناصر و کتاب‌های ابی محمد خَشَّاب که حمل چند شتر بود و غیر آن‌ها از هر کتابی که به دست می‌آوردم، مقصودش این است که فهرست آن کتابخانه‌ها را دیدم و کتاب‌های آن‌ها را مطالعه نمودم و خواندم، در حقیقت شش صد هزار جلد کتاب خواندن خود کرامات است، اگر مقصود دیدن مطالب آن‌ها باشد صعوبتی ندارد، اما خواندن آن کتاب‌ها از اول تا به آخر خیلی دشوار است، و خودش هم می‌فرماید: اگر بگویم بیست هزار جلد را مطالعه کرده‌ام باز هم مطالعه‌ام بیشتر از آن است و هنوز هم در جست و جوی کتابی هستم که بخوانم، پس معلوم شد که شش صد هزار نبوده و فقط فهرست و مطالب آن‌ها را ملاحظه فرموده است.

و با نظرکردن در آن کتاب‌ها این استفاده را نمودم که بر سیرت مؤلفین آن کتاب‌ها و اندازه‌ی همت‌شان و حفظ‌شان و عبادات و علوم غرایب آنان و غرایب علوم‌شان وقوف یافتم، به طوری که اگر آن کتاب‌ها را مطالعه نمی‌نمودم آن استفاده‌ها را نمی‌بردم. و از این رو بود که مردم را در بی‌سوادی خواری می‌دیدم و همت طلاب را حقیر می‌شمردم، و همه‌ی ستایش‌ها برای خداست.

هر نفسی یک کتابخانه است؛ پرهیز از این که کتابخانه‌ات خالی از کتاب باشد:

ابن جوزی / در کتابی که برای نصیحت فرزندش نوشته و نام آن را «لَفْتَةُ الْكَبْدِ فِي نَصِيحَةِ الْوَلَدِ» گذاشته است، فرزند خود را نصیحت فرموده که وقت خود را حفظ کند. عبارت کتابش به این معنی است:

«و بدان ای پسر عزیزم که روزها قسمت می‌شوند به ساعت‌ها و ساعت‌ها قسمت می‌شوند به نفس‌ها و هر نفسی حکم کتابخانه‌ای دارد. بنابراین، بپرهیز از این که نفسی به هیچ بگذرد و روز قیامت کتابخانه‌ات را خالی از کتاب بیابی و باعث ندامت و پشیمانی‌ات شود.

و بنگر به هر ساعتی از ساعت‌های عمرت که بر چه چیزی مصرف می‌شود. بنابراین، در هر ساعتی، گرامی‌ترین چیز را در آن به ودیعت بسپار. و اهمال نکن که در فکر آن نباشی، و انجام‌دادن بهترین و زیباترین و خوبترین کار را عادت خودت قرار بده. و به سوی صندوق قبرت چیزی را بفرست که روز رسیدن به آن تو را شادمان گرداند».

ابن جوزی در هر روز و شبی 4 کراس یعنی 16 برگ یعنی 33 صفحه می‌نوشت:

حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «الصلة» که دنباله‌ی کتاب «طبقات الحنابلة» است، در شرح حال ابن جوزی چنین نوشت: ابن جوزی در هر فنی از فنون علم تألیفی دارد، و موقعی که از ابن جوزی راجع به عدد تألیفاتش پرسیده شد، فرمود: سیصد و چهل تألیف. از آن جمله تألیفی است که بیست مجلد است. و تألیفی است که چهار کراس، یعنی 32 صفحه است، و موفق عبداللطیف فرمود: ابن جوزی از زمان و وقتش هیچ لحظه‌ای را ضایع نمی‌کرد، هر روزی چهار کراس، یعنی 32 صفحه می‌نوشت: و هر سالی از این نوشتن چهار کراس مداوم، پنجاه مجلد یا شصت مجلد به دست می‌آورد.

ابن جوزی به سبب حفظ وقت به دست خود دو هزار جلد نوشت:

ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» و ابن رجب در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» نوشتند که ابوالمظفر، پسر دختر ابن جوزی، گفت: که از پدر مادرم شنیدم که روی منبر مسجد می‌فرمود و آن هم در اواخر عمرش که: من به همین دو انگشتم دو هزار جلد نوشته‌ام. ابن الوردی در کتاب «تمة المختصر فی أخبار البشر» نوشته است: گفته شده که کراس‌هایی را که ابوالفرج، ابن جوزی نوشته بود جمع کردند و مدت عمرش را هم حساب کردند. آن وقت نوشته‌ها را بر مدت عمرش تقسیم کردند، دیدند هر روزی 9 کراس، یعنی هر روزی 36 ورق برابر با 72 صفحه نوشته است.

ابن جوزی وصیت کرد که با آنچه از قطردن قلم‌ها جمع کرده است، آب غسل او را گرم کنند:

قُمی در کتاب «الکُنْی والألقاب» نقل نموده است که تراشیده‌های قطردن قلم‌هایی که ابن جوزی با آن‌ها حدیث می‌نوشت؛ جمع‌آوری شد و بنا به وصیت ابن جوزی آب غسل او را بعد از وفاتش با آن‌ها گرم کردند، کفایت کرد و زیاد هم شد.

استاد عبدالحمید علوجی کتابی به نام «مؤلفات ابن جوزی» تألیف نموده و وزارت فرهنگ و ارشاد عراق آن را در سال 1385 هجری قمری در بغداد به چاپ رسانید. او نام مؤلفات ابن جوزی را شمرد و به 519 کتاب رسید، از کتاب‌های ده جلدی تا کتاب چند صفحه‌ای و باز هم نام کتاب‌هایی از او فوت شد.

ابن تیمیه گفت: تألیفات ابن جوزی بیش از هزار تألیف است:

ابن تیمیه در صفحه‌ی 4 از مقدمه‌اش نقل نمود که حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» نقل نمود که امام ابن تیمیه در کتاب «الأجوبة المصریة» فرمود که: شیخ ابوالفرج، ابن جوزی کتاب‌های بسیاری را تصنیف نمود و من آن‌ها را شمردم و دیدم بیش از هزار تصنیف است. این عبارت که ابن تیمیه در مقدمه از ابن رجب حنبلی نقل نمود، عبارت

درستی نیست، برای این که ابن تیمیه قبل از ابن رجب بوده و این عبارت تصحیح می‌خواهد.

نشناخته‌ام کسی را که به قدر ابن الجوزی تألیف داشته باشد:

حافظ ذهبی در کتابش «تذکره الحفاظ» بعد از این که قسمتی از تألیفات ابن الجوزی را نام برده است فرموده است: ندانسته‌ام که هیچ یک از علماء به قدر ابن الجوزی کتاب را تألیف کرده باشد، آنگاه از موفق عبداللطیف نقل نمود که ابن الجوزی چیزی از وقتش را ضایع نمی‌کرد و هر روزی چهار کراس یعنی 32 صفحه می‌نوشت. با وجود مشغولیت تدریس و فتوا برای پرسندگان و مشارکت در هر علم.

به نظر این داعی امام حافظ جلال الدین سیوطی بیش از امام ابن الجوزی کتاب نوشته است، برای این که بیش از هزار و صد تألیف دارد و همه مقبول اهل علم و مفید است، خدای متعال همگی آن علمای کرام را به رحمتش شاد فرماید.

عبدالغنی مقدسی و محافظت بر اوقاتش و تنظیم آن‌ها

در کتاب تذکره الحفاظ ذهبی در شرح حال حافظ عبدالغنی مقدسی متولد سال 541 و متوفی سال 600 هجری قمری / چنین آمده است: امام محدث اسلام تقی الدین ابومحمد عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی جماعیلی دمشقی صالحی حنبلی که دارای تألیفات است به روایت از ابی طاهر سلفی شافعی هزار جزء نوشت. و نوشته‌هایش از بسیاری به وصف نمی‌آید و تا روزی که از جهان رفت مشغول نسخه‌برداری از کتب و مشغول تألیف و تدریس حدیث و عبادت خدای متعال بود.

دانش‌آموز او ضیاء مقدسی گفت: هیچ قسمت از وقت خود را ضایع نمی‌کرد، نماز صبح می‌خواند و پس از آن قرآن را تعلیم می‌داد و بعضی اوقات به تعلیم حدیث می‌پرداخت، پس از آن برمی‌خواست و سیصد رکعت نماز می‌خواند و در هر دو رکعت فاتحه و قل أعوذ برب الفلق و فاتحه و قل أعوذ برب الناس می‌خواند تا قبل از اذان ظهر. اندکی می‌خوابید و دوباره مشغول به درس حدیث و یا نسخه‌برداری می‌شد تا مغرب - که نماز عصر میان درس حدیث و نسخه‌برداری می‌خواند - اگر روزه بود افطار می‌نمود و نماز مغرب می‌خواند و میان دو نماز مغرب و عشاء مشغول بود. نماز عشاء می‌خواند و می‌خوابید تا نصف شب یا بعد از آن. دوباره وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند، بار دیگر وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند تا نزدیک فجر. و بعضی اوقات میان نصف شب تا فجر هفت بار وضو می‌گرفت و می‌گفت: نماز به دلم خوش است، مادامی که اعضای وضویم تر است. آن وقت اندکی می‌خوابید تا اذان فجر. و همیشه این عادتش بود، او بعد از خود بیش از چهل کتاب از تصنیف خود به یادگار گذارد. کتاب‌هایی گرانها و پر از مطالب سودمند، کسی که بخواهد شرح حال مفصل او را بخواند، به کتاب «ذیل طبقات الحنابله» تألیف ابن رجب صفحه و جزء - 5/2 تا 34 مراجعه کند.

کسی که در علوم متعدد معروف به امام است:

محمد بن عمر، فخر الدین رازی، علامه‌ی متبحر در فنون متعدد خصوصاً در اصول فقه و تفسیر و علم کلام و طب. تأسف می‌خورد بر وقتی که صرف خوراک خوردن می‌نمود.

او به سال 543 به دنیا آمد و به سال 606 هجری رحلت فرمود، افرادی مثل علامه‌ی محقق، سعدالدین تفتازانی، هرگاه قولی را از قول این بزرگوار نقل می‌نماید، می‌فرماید: **قاله الإمام قدس الله سره**. ایشان از جمله افرادی هستند که در تمام ساعات شبانه روز یک ساعت کامل نخواهی‌اند و در دل شب هر مسأله‌ی مشکلی را که حل می‌نمود می‌فرمود:

کجا هستند ابناء ملوک از این لذتی که ما داریم! یعنی شاهزادگان و ثروتمندان لذت‌شان لذت جسمی است که زودگذر است؛ وقت را می‌گذرانند و عمر را ضایع می‌سازد و هیچ دستشان نمی‌گیرد مگر پساخیزگناهان، در حالی که لذت ما لذت معنوی است، می‌ماند و در بطون کتب جاویدان می‌گردد و ثواب آن نزد پروردگار جهانیان برقرار است. تفسیر او «مفاتیح الغیب» از تفسیرهای کم‌نظیر است و کتاب‌های ایشان در اصول، معروف خاص و عام است، با این که در عمر 63 سالگی درگذشت، بیش از دو‌یست تألیف محققانه دارد که تدریس و مطالعه‌ی آن همیشه متداول است، در شرح زندگی‌شان کتاب مخصوص تألیف شده است، او می‌فرمود: **والله من افسوس می‌خورم از وقتی که به سبب خوراک خوردن از مشغول شدن به علم باز می‌مانم**. او از نوشتن اقوال متعدد و بیان ضعیف و قوی آن‌ها باز متأسف بود و می‌خواست شخص عالم چیزهایی بنویسد که چکیده‌ی تحقق باشد و نیازی به نقل اقوال نداشته باشد، در حالی که تحقیق مستلزم بررسی اقوال علماست. او از بی‌وفایی دنیا و دست به دست شدن مقام و منصب‌ها درس عبرتی می‌دانست تا هر دانشمند آخرت را وجهه‌ی همت خود قرار دهد، و کاری کند که نامش به نیکی جاویدان بماند و مثل افرادی نباشد که بر کوه رفتند و پایین آمدند و از بین رفتند و کوه بر جای خود پابرجا ماند.

فرمود:

و غایة سعي العالمين ضلال	نهایة اقدام العقول عقوال
سوی أن جمعنا فيه قيل وقالوا	ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا
وحاصل دنیاننا اذی و ویال	وأرواحنا فی عقاله من جسمنا
فبادوا جمیعاً مسرعین وزالوا	و کم من رجال قد رأینا و دولة
رجال فزالوا والجبال جبال	و کم من جبال قد علا شرفاتها

پایان اقدام عقل پای‌بندی است بر پای او. و منتهای کوشش جهانیان سردرگمی و حیرت است؛ زیرا نمی‌دانند چگونه قدر عمر را بدانند و کوشش خود را در راه رضای خدا به کار برند.

و استفاده نکردیم از بحث و مجادله‌مان در طول عمرمان؛ زیرا عمر گرامی‌تر از آن است که در مجادله صرف شود. و حاصل از بحث و مجادله جز جمع کردن قول ضعیف و قیل و قالوا نبود.

و روح‌های ما در پای‌بند جسم‌های ما هستند. و برآوردن خواسته‌های جسم، روح را از پرواز باز می‌دارد. و محصول دنیای ما آزار و محنت است.

و چه بسیار مردان و دولت‌ها را دیدیم که به سرعت از میان رفتند و منصب و دولت‌شان را از دست دادند.

و چه بسیار کوه‌ها که مردانی بر قله‌های آن‌ها بالا آمدند و از بین رفتند، در حالی که کوه‌ها همان کوه‌ها هستند و بر جای خود استوارند.

این ابیات برای ما حکم درسی آموزنده دارد تا بدانیم که در دنیا هیچ چیز دوام ندارد. و به قول شاعر:
ای خواجه اگر مال و اگر فرزند است پیدا است که مدت بقایش چند است
و باز هم به قول شاعر:

این سرایی است که البته خلیل خواهد یافت خُنک آن قوم که در بند سرای دیگرند
دنیا بسیار خوب است، اگر کشتزار آخرت گردانیده شود. و علم سرآمد تمام نعمت‌هاست بعد از ایمان صحیح، اگر برای طاعت خدا و نفع و خیر رسانی به خلق خدا باشد، مال اگر از طریق حلال باشد، بهترین کمک برای مؤمنین شایسته کار است. زن و فرزند، زینت دنیا و آخرتند، اگر صالح و خدانشناس باشند. اشخاص خواه فرمانروا، خواه دانشمند، خواه ثروتمند، خواه مستمند باشند، باید بدانند که سعادت در معنویات است نه در مادیات. ماده، ماده است، اعتباری ندارد و آنچه به کسی از دنیا داده می‌شود به شرط فنا داده می‌شود، و تا وقتی که فنا نیافته شرط تغییر با آن همراه است. نبینی که نه شیرخوارگی دوام دارد نه کودکی. نه سن بلوغ دوام دارد نه زینت جوانی. نه میانسال می‌ماند نه بزرگسال. آغاز و پایان همه یکسان است، همه برهنه به دنیا می‌آیند و همه مثل هم برهنه از دنیا می‌روند، وقتی که در قبر نهاده شدند چه شاه و چه گدا، چیزی به کارشان نمی‌آید مگر عمل نیکشان. به قول شاعر:

یاد داری که وقت زادن تو همه خندان بُدند و تو گریان
آن چنان زی که وقت رفتن تو همه گریان بُوند و تو خندان

قصد امام رازی قدس الله سره، این است که در طلب علم کوشش شود و علم از هر چیز دیگری مقدم دانسته شود که لذت علم و اطلاع واسع و حل مشکلات علمی با هیچ لذت جسمانی قابل مقایسه نیست. و این که انسان درس عبرت بگیرد از کسانی که آن همه مقام و منصب دنیوی داشتند و هیچ کدام به کارشان نخورد و وقتی که رفتند اثر خیری از ایشان نماند، اما امام رازی/ از طریق تعلیم و تدریس و از راه تصنیف و تألیف و از لحاظ نفوذ در اجتماع و از روش اخلاص رب العالمین، کاری کرد که نام نیکش جاویدان ماند و آثار خیرش برقرار ماند و تألیفات او همه مقبول و مطبوع دانشمندان و از کتاب‌های درسی در قسمتی از جهان است.

امام ابن سُکَیْنَه و حفظ وقت و تنظیم و پرکردن آن به اعمال شایسته:

حافظ مورخ، کسی که دانش‌آموز امام ابن سُکَیْنَه است در کتاب «ذیل تاریخ بغداد» 1: 354-368 و حافظ ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» 21: 502-505. هردو در شرح حال امام ابن سُکَیْنَه گفته‌اند: **الشیخ الإمام العالم الفقیه المحدث الثقة المعمر القدوة الکبیر شیخ الإسلام ومفخر العراق ضیاء الدین ابواحمد، عبدالوهاب بن علی بن سُکَیْنَه البغدادی الصوفی الشافعی.** او به سال 519 به دنیا آمد و به سال 607 چشم از جهان پوشید، او در علو اسناد و در معرفت و اتقان و زهد و

عبادت و حُسن هیئت و موافقت سُنّت و سلوک طریق سلف صالح شیخ زمان خود بود. خدای متعال در عمر او برکت قرار داد تا او توانست بارها همه‌ی مرویات خود را برای طلاب علم حدیث روایت نماید، و طلاب علم از همه طرف برای کسب علم به خدمتش می‌آمدند. و اوقات او همه محفوظ بود؛ هیچ لحظه به هدر نمی‌رفت، و کلمات سخن او معدود بود و سخن زیاد و پرحرفی از او سر نزنده بود. هیچ ساعتی از وقت او نمی‌گذشت مگر در قرائت قرآن یا ذکر یا تهجد یا خواندن مردم بر او. و مردم را منع می‌فرمود از این که در مجلس او سخن بیهوده یا غیبت کسی یا سخن بی‌فایده بگویند. و از خانه بیرون نمی‌رفت مگر برای نماز جمعه یا نماز عید یا نماز جنازه. و به خانه‌ی اهل دنیا نمی‌رفت، نه در عروسی و نه در عزاء.

ابن النجار، دانش‌آموز او گفت: من به شرق و غرب سفر کرده‌ام و ائمه و علماء و زُهّاد بسیار دیده‌ام و با این حال ندیدم کسی که کامل‌تر باشد از ابن سکینه و نه بیشتر از او در عبادت و نه بهتر از او در هیئت و متانت. من بیست سال شب و روز با او بودم و پیش او ادب آموختم و او را خدمت نمودم و قرآن را نزد او به همه مرویات و قرائات خواندم. و از او بیشتر مرویاتش را در حدیث شنیدم، و بر او کتاب‌های بزرگ را خواندم و از او بسیار استفاده کردم.

فرموده‌ی ابن سکینه به شاگردانش که وقتی می‌آیید بیشتر از «سلام علیکم» چیزی نگویید:

یحیی بن قاسم، مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد فرمود: ابن سکینه عالمی عامل به علمش بود، و هیچ وقت خود را ضایع نمی‌کرد و موقعی که بر او داخل می‌شدیم می‌فرمود: بیش از «سلام علیکم» چیزی نگویید، برای این که حریص بود بر مباحثه و روشن کردن مسایل، به همین سبب به سخن بیشتر از آن راضی نمی‌شد. انتهی: سخن یحیی بن قاسم پایان یافت.

این دستور ابن سکینه مبنی بر این که سلام را مختصر کنند، خیلی تعجب‌آور است و می‌رساند که این نابغه چقدر می‌خواهد وقت را مغتنم بشمارد که به شاگردانش دستور می‌دهد در تعارف داخل نشوند و همین که آمدند سلام علیکم بگویند و فوراً مشغول درس و مباحثه شوند تا وقت از دست نرود. چنین افرادی بودند که علم را ترقی دادند و شاگردان را تربیت کردند. بر اکتفاء به سلام مسنون و مشغول شدن به درس تا راه تعارف و مجامله بسته شود و از پرحرفی جلوگیری گردد.

مجدالدین ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله بن تیمیه الحرانی الحنبلی:

و از جمله کسانی که محافظت بر وقت به شکل عجیبی می‌نمود ابن تیمیه الجد است که نام او یاد شد، او به سال 590 به دنیا آمد و به سال 653 وفات یافت.

حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» در شرح حال ابن تیمیه الجد نامبرده فرموده است: **الإمام الفقیه المقرئ المحدث المفسر الأصولی النحوی شیخ الإسلام و فقیه الوقت وأحد الأعلام.** شیخ ما ابو عبدالله بن القیم گفت که: برادر شیخ ما عبدالرحمن بن عبدالحلیم بن تیمیه به من خبر داد که پدرش هرگاه به مستراح می‌رفت به من می‌گفت: این کتاب را بخوان و آوازت را بلند کن تا بشنوم. ابن رجب گفته است: این روش اشاره به حرص او بر علم و به دست‌آوردن و نگاه‌داری وقت است که در آن حالت هم از شنیدن و استفاده‌ی علم محروم نشود.

امام حافظ عبدالعظیم منذری به دست خود نود مجلد نوشت و هفتصد جزء از تألیف غیر خودش:

امام نووی / در آخر کتابش «بستان العارفين» راجع به فضایل جماعتی از بزرگان علماء که افراد متفوق در علم بودند، زیر عنوان «باب فی حکایات مستطرفه / بابی در حکایت‌های طُرفه و شیرین» مَنقبت و تمجیدی که از شیخش شنیده برای شیخش امام حافظ منذری که در قاهره به سال 581 به دنیا آمد و به سال 656 وفات یافت، چنین یاد فرمود:

شنیدم از شیخ و آقای ما امام جلیل، سید نبیل، حافظ محقق، مقتبس مدقق، ضابط مُتقن، مشفق محسن، ورع زاهد، مجتهد عابد، بقیة الحفاظ، المفتی، شیخ الأئمة والمحدثین، ضیاء الدین ابا اسحاق ابراهیم بن عیسی المرادی که می‌گفت: در روز چهارشنبه ششم شوال سال 658⁽¹⁾ در مدرسه با دارئیه دمشق - خدا آن را در پناه خود آورد و آن را نگه دارد -

شنیدم از شیخ عبدالعظیم / که می‌فرمود: به دست خودم نود مجلد کتاب و هفتصد جزء از تألیف دیگران نوشتم.

حافظ منذری در حال خوراک خوردن هم مشغول علم می‌شد:

شیخ ما فرمود: ندیدم و نشنیدم کسی را که بیشتر از حافظ منذری مشغول علم باشد، او همیشه در شب و روز مشغول به علم بود. شیخ ما فرمود: همسایه‌ی امام حافظ منذری شدم در مدرسه در قاهره، در حالی که خانهم بالای خانه‌ی او بود، دوازده سال با او همسایه بودم. هیچگاه بیدار نشدم در شبی از شب‌ها و در ساعتی از ساعت‌های شب، مگر این که می‌دیدم چراغ او روشن است و او مشغول به علم است، حتی در حال خوراک خوردن کتاب‌ها نزد او بود و در آن‌ها مشغول می‌شد.

حافظ منذری از خانه بیرون نمی‌رفت، نه برای شادی و نه برای عزاء:

و شیخ ما یاد می‌فرمود از تحقیق حافظ منذری و شدت بحث و کنجکاوی‌اش و تَفَنُّن او در عبارت‌هایش تا جایی که من از تعبیر آن عاجزم، او از مدرسه بیرون نمی‌رفت، نه برای شادی و نه برای عزاء و نه برای گردش و نه برای غیر آن‌ها، مگر برای نماز جمعه که از مدرسه بیرون می‌رفت، و در همه اوقات غرق در علم بود. رضی الله تعالی عنه وعن والدینا والمسلمین. انتھی: سخن امام نووی پایان یافت.

حافظ منذری پسرش مرد و فقط تا دروازه‌ی مدرسه دنبال او رفت:

امام تاج الدین سبکی در کتاب عظیم خود «طبقات الشافعية الكبرى» در شرح حال حافظ منذری چنین فرمود: در آخر کار حافظ منذری در «دارالحديث کاملیة» درس می‌داد، و از آن جا بیرون نمی‌رفت، مگر برای نماز جمعه. تا جایی که فرزندی داشت فاضل و نجیب و محدث و یکی از تیزهوشان و نابغه‌های حُفاظ به نام رشیدالدین ابوبکر محمد. خدا او را پیش از پدرش از دنیا برد تا حسنات پدرش چندین برابر شود. حافظ منذری در مدرسه نماز بر پسرش خواند و تشییع جنازه‌ی پسرش نمود تا دروازه‌ی مدرسه، در آن جا چشمانش پر از اشک شد و گفت: فرزندم! به خدا سپردم و از او جدا شد و از مدرسه بیرون نرفت.

ابن مالک یا نماز می‌خواند، یا قرآن تلاوت می‌کرد یا کتاب می‌نوشت و یا مطالعه می‌کرد:

و از جمله بزرگان ائمه که بر ساعت‌ها و لحظه‌ها، حتی وقتی که در حال جان‌دادن و ترک زندگی بودند محافظت نمودند و تا اندکی پیش از مردن علاقه به تحصیل علم نشان دادند، امام ابن مالک محمد بن عبدالله نحوی است که به سال 600 به

1- رحمت‌های خدا بر امام نووی که برای زیادت ضبط و اتقاق مسموعات خود را به سال و ماه و روز تاریخ‌گذاری می‌فرمود.

دنیا آمد و به سال 672 درگذشت. او صاحب «الفیه» و غیر آن از کتاب‌های بسیار مهم در نحو است، در کتاب «نفع الطیب» مَقْرَى 2: 222 و 229 شرح حال او چنین آمده است:

او بسیار مطالعه می‌کرد، و سرعت مراجعه به کتاب داشت به طوری که هیچ چیز از حفظ نمی‌نوشت تا اول به کتاب مراجعه بنماید و مطلبی که می‌خواهد در محل آن بیابد. این عادت علمای بزرگ با اعتماد است، و او دیده نمی‌شد، مگر در حالی که یا نماز می‌خواند یا قرآن می‌خواند یا کتاب تألیف می‌کرد و یا کتاب می‌خواند. و حکایت کرده‌اند که روزی او و یارانش در دمشق به گردش رفتند؛ وقتی که به مقصدشان رسیدند ساعتی از او غافل شدند؛ پس از آن به جست و جوی او برآمدند و او را نیافتند؛ پس از مدتی دیدند که او مشغول اوراقی است که به همراه داشته است.

ابن مالک قبل از وفاتش هشت بیت که به او گفته شد از بر کرد:

و شگفت‌تر از آن این که او فوق العاده عنایت به علم داشت و روز وفاتش هشت بیت که پسرش به او می‌گفت، از حفظ نمود. بنابراین، راست گفته‌اند: «بقدر ما تتعني، تنال ما تتمني» یعنی به قدر کوشش و زحمت کشیدنت به دست می‌آوری، آنچه آرزوی آن داری. خدای متعال او را جزای خیر دهد از این بلندهمتی. او در دمشق به سال 672 درگذشت و بالای کوه قاسیون به خاک سپرده شد و قبر او در آن جا معروف است.

امام نووی دو سال پهلوی خود را بر زمین نهاد:

حافظ ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» در شرح حال امام نووی، یحیی بن شرف حورانی، چنین فرموده است: «او امام حافظ، یگانه پیشوای علماء، شیخ الاسلام، علم اولیاء، محیی الدین ابوزکریا، یحیی بن شرف مَرّی حزامی حورانی شافعی، صاحب کتاب‌های سودمند و پر فایده است. او به سال 631 در شهر نوا از منطقه‌ی حوران به دنیا آمد و در سال 649 به دمشق آمد و در مدرسه‌ی رواجیه اقامت گزید و غذای مدرسه می‌خورد. او خودش گفت: در دو سال از سال‌های تحصیل علم، پهلوی بر زمین نهادم.

کتاب «تنبيه» در چهار ماه و نیم از بر کرد و حفظ نمود و در هفت ماه و نیم بقیه‌ی آن سال، ربع کتاب «مهدب» را بر دست شیخش، اسحق بن احمد از حفظ خواند.

این شرح حال را ذهبی در «تذکره الحفاظ» 4: 1472، و ابن قاضی شُهَبَه در «طبقات الشافعية» 2: 194 آورده‌اند.

امام نووی هر روزی دوازده درس می‌خواند با به خاطر سپردن مطالب درس و نوشتن آن

دانش‌آموز او، شیخ ما، ابوالحسن عطار در باره‌ی امام نووی چنین فرمود: شیخ محیی الدین به من گفت که هر روزی دوازده درس با شرح و تصحیح نزد مشایخش می‌خواند. یک درس در کتاب «وسیط» در فقه و یک درس در «مهدب» باز در فقه و درسی در «الجمع بین الصحیحین» در علم حدیث و درسی در صحیح مسلم و درسی در کتاب «اللّمع» تألیف ابن جنی

در نحو و درسی در کتاب «اصلاح المنطق» در علم لغت. و درسی در علم صرف و درسی در اصول فقه، گاهی در کتاب «اللمع» تألیف ابواسحاق شیرازی و گاهی در کاب «المنتخب» تألیف امام رازی و درسی در اسماء رجال و درسی در اصول دین و درسی در نحو. امام نووی فرمود: و من آنچه مربوط به آن درس‌ها بود از قبیل شرح هر مشکلی و روشن کردن هر عبارت سختی و نیز ضبط لغت به شکل آن و بیان معنی آن یادداشت می‌کردم، یعنی همه‌ی این دروس را از روی تحقیق می‌خواندم و هر مشکلی که در آن‌ها بود شرح می‌دادم و هر عبارتی در صورت نیاز روشن می‌کردم و کلمات را به شکل نهادن و وزن آن معین کردن روشن می‌ساختم. و خدا برکت در وقتم قرار داده بود و به همه می‌رسیدم.

امام نووی در هر روز و شبی فقط یک بار خوراک می‌خورد:

ابوالحسن عطار فرمود: شیخ ما (امام نووی) به من گفت که هیچ وقتی در شبانه روز ضایع نمی‌کرد و همه‌ی وقت را در مشغول بودن به علم می‌گذراند، حتی در راه رفتن مشغول تکرار درس و مطالعه می‌شد و بر این حال شش سال گذراند. پس از آن شروع کرد در کتاب نوشتن و فایده به طلاب رسانیدن و نصیحت کردن و حرف حق گفتن. و در هر روز و شبی یک بار خوراک می‌خورد و آن هم بعد از نماز عشاء. و هر روز و شبی یک بار آب می‌آشامید و آن هم در وقت سحر، و خودداری می‌کرد از خوردن میوه و خیار، و می‌فرمود: می‌ترسم اگر میوه و یا خیار بخورم، رطوبت به جسمم بدهد و خواب بیاورد. و او زن نگرفت.

زهد امام نووی در تقشُّف و خشک‌خوری و خشن‌پوشی و زندگی ساده و بدون تجملات:

امام نووی / همیشه مشغول تألیف و نشر علم و عبادت و اوراد و روزه‌داری و ذکر بود. و بر زندگی ساده و خشک‌خوری و خشن‌پوشی و زهد و قناعت به حدی صابر بود که بیش از آن ممکن نبود، لباسش از خام و دستارش، یعنی عمامه‌اش کوچک بود. و در سن 45 سالگی به سال 676 به رحمت حق پیوست، بعد از این که آن همه کتاب‌های بزرگ و بسیار و محققانه و پُر نفع از خود به یادگار گذاشت. و وقتی ورق‌های کتاب‌هایش را تقسیم بر مدت عمرش نمودند، نتیجه این بود که هر روزی چهار کراس، یعنی 72 صفحه نوشته است.

امام نووی در مذهب شافعی جزو سه نفری است که همه‌ی تألیفات علمای شافعی مذهب را که تعداد آنان و تألیفات‌شان زیاد بود از نظر گذراندند و خلاصه‌ی آن همه کتاب را با تحقیق و بیان معتمد در اختیار شافعی‌مذهبان گذاشتند. این سه نفر یکی امام محمد غزالی است که تمام کتاب‌های فقهی علماء را در چهار کتاب «بسیط»، «وسیط»، «وجیز» و «خلاصه» تلخیص نمود و «خلاصه‌ی» محققانه را در اختیار شافعی‌مذهبان گذارد. «بسیط» هنوز به دست نیامده و اگر هست چاپ نشده است. «وسیط» در ده جلد چاپ شده است. وجیز در یک جلد است، اما همین یک جلد حاوی هر چهار مذهب اهل سنت است، زیرا در مسأله‌ای که یاد می‌کند، اگر امام ابوحنیفه در آن مخالف است «ح» را در وسط عبارت می‌آورد تا دانسته شود که امام ابوحنیفه / در این مسأله خلاف مذهب شافعی فرموده است. و اگر در مسأله‌ای امام مالک / برخلاف است «م» در وسط

عبارت می‌آورد تا دانسته شود امام مالک / در این مسأله برخلاف مذهب شافعی فرموده است. و اگر در اقوال علمای مذهب، وجهی باشد واهی و ضعیف «و» را در پرانتز می‌نویسد. و بعد از امام غزالی، امام ابوالقاسم رافعی و امام نووی هستند که مدار معتمد در مذهب امام شافعی به عهده‌ی این دو نفر می‌باشد. رضی الله عنهم و أرضاهم.

طیب ابن النفیس امامی است در طب و فقه و حفظ وقت:

او از جمله دانشمندان بزرگ و طبیبان فرزانه و خیراندیش است که در حفظ وقت می‌کوشیدند و حتی از ضایع کردن یک لحظه هم پرهیز می‌نمودند، حتی در وقت و ساعت‌های غیر عادی. و هرچه مفید بود می‌نوشتند، حتی آنچه به فکرشان می‌آمد و یا در دلشان خطور می‌کرد، در معرفی ایشان در کتاب «قیمة الوقت عند العلماء» چنین آمده است: امام فاضل، حکیم علاء الدین ابن النفیس، علی بن ابی حزم قرشی، منسوب به قرش که نام شهری در ماوراء النهر است. او تقریباً به سال 610 هجری در دمشق به دنیا آمد و به سال 687 هجری در قاهره درگذشت. رحمه الله تعالی رحمة واسعة.

ابن النفیس در علم طب یگانه‌ی روزگار بود، و در علم طب تألیفاتی بسیار عالی و سودمند دارد، او کتاب «الشامل» در طب نوشت و از فهرست این کتاب دانسته می‌شود که این کتاب سیصد جلد بوده است، این را بعضی از دوستان ابن النفیس یاد نموده‌اند که ابن النفیس هشتاد جلد آن را پاک‌نویسی نمود. و کتاب «المهذب» در سُرْمه و علاج چشم نوشت و بر «قانون» ابن سینا در چندین جلد شرح نوشت. و غیر از این‌ها کتاب‌های دیگری نیز در طب دارد.

برای دانستن نام کتاب‌ها و مؤلفات این دانشمند به کتاب «ابن النفیس طلیعة العهد المعلمی فی الطب» تألیف دکتر بول غلیونجی صفحات 141 تا 148 مراجعه بفرمایید. این کتاب را وزارت ارشاد و انباء کویت به چاپ رسانید. و برای این که بدانید او دستگاه گردش خون را کشف نمود مراجعه کنید به کتاب «الطیب العربی ابن النفیس» تألیف دکتر سلمان قَطَایَه، چاپ بیروت، سال 1984 در ضمن سلسله‌ای از مؤلفات که عنوان آن: «أعلام الطب العربی» است والمؤسسة العربیة للدراسات والنشر» در بیروت آن را انتشار داده است. ابن النفیس در علم منطق نیز اطلاع دارد و در این زمینه کتاب مختصری نوشت و بر کتاب «الهدایة» تألیف ابن سینا در منطق شرح نوشت. و در اصول فقه، فقه، علوم عربی، حدیث و غیر از این‌ها نیز تألیف دارد. و بر کتاب «التنبیه» در فقه، تألیف امام علامه ابواسحاق شیرازی از اول آن تا باب «سجود السهو» شرح نوشت. کتاب تنبیه در فقه مذهب شافعی است و می‌رساند که ابن النفیس از علمای بزرگ مذهب شافعی است، او شرح خوبی بر کتاب تنبیه نوشت. او در مدرسه‌ی مسروریه در قاهره مدرس بود.

امام برهان الدین ابراهیم رشیدی فرمود: عادت علاء الدین ابن النفیس این بود که هر وقت کتابی را تألیف می‌کرد، قلم‌های قطزده را برایش می‌گذاشتند. او قلم و کاغذ می‌گرفت و رو به دیوار از حفظ کتابی که می‌خواست می‌نوشت. و در شتاب نوشتن مانند حرکت سیل و دریا بود. و هر وقت که قلم نیاز به قطزدن داشت آن را می‌انداخت و قلمی دیگری می‌گرفت تا وقتش در قطزدن قلم نگذرد. و آنچه می‌نوشت از بر می‌نوشت و در حال تألیف نیاز به مراجعه‌ی کتابی نداشت.

شب‌نشینی ابن النفیس و بحث با قاضی ابن واصل تا اذان صبح:

در قاهره، سدید دمیاطی حکیم که دانش‌آموز ابن النفیس بود فرمود: شبی ابن النفیس و قاضی جمال الدین ابن واصل باهم نشستند. و من آنجا نزدیک ایشان خوابیده بودم، وقتی که از نماز عشاء فارغ شدند شروع کردند در بحث علمی و منتقل می‌شدند از علمی به علم دیگر. علاء الدین ابن النفیس بحث می‌کرد به آرامی بدون سر و صدا. و قاضی جمال الدین از کوره بیرون می‌رفت و آوازش بلند می‌کرد و چشمانش سرخ می‌شد و رگ‌های گردنش باد می‌کرد، و آن دو به بحث خود ادامه دادند تا این که صبح روشن شد.

وقتی که از هم جدا شدند، قاضی جمال الدین فرمود: ما چند مسأله و چند نکته و چند قاعده را می‌دانیم، اما تو ای شیخ علاء الدین، گنجینه‌ی علما نزد توست.

ابن النفیس بعضی از مسایل طبی را که در حال بدن‌شستن به خاطرش می‌آمد می‌نوشت:

دیگری گفت: که ابن النفیس داخل به حمامی شد که در باب الزهومة، است. وقتی که قسمتی از بدن خود شسته بود از حمام بیرون آمد و قلم و کاغذ خواست و شروع کرد به نوشتن مقاله‌ای در خصوص نبض، و وقتی که از آن مقاله فارغ شد برگشت به حمام و بدن‌شستن خود را کامل کرد. ابن النفیس دارای خوی جوانمردی بود، هیچ وقت از فایده‌رسانی خودداری نمی‌کرد، نه به روز و نه به شب. و در خانه‌ی او گروهی از امراء و فرمانروایان جمع می‌شدند. و مهذب الدین بن ابی حلیقه، رئیس اطباء، و شرف الدین صغیر و بزرگان اطباء همه در مجلس او جمع می‌شدند و مردم به حسب منزلت‌شان می‌نشستند. و طبیبان مصر و قاهره بر دست ابن النفیس و عماد الدین نابلسی به مقام ارجمند طبابت رسیدند. ابن النفیس خانه‌ای ساخته بود که فرش آن از مرمر کرده بود حتی ایوان خانه. و موقعی که ابن النفیس بیمار شد، بعضی از دوستانش از اطباء نظر دادند که ابن النفیس خمر بخورد تا بهبود بیابد، برای این که ادعاء داشتند که خمر برای بیماری‌اش مفید است. اما ابن النفیس این نظرشان را مردود شمرد و از نوشیدن خمر خودداری کرد و فرمود: دوست نمی‌دارم خدا را ملاقات نمایم در حالی که در شکم چیزی از خمر باشد، او ازدواج نکرد. و همان خانه‌اش و همه‌ی کتاب‌هایش و اموالش را وقف بیمارستان منصوریه نمود.

علامه عبدالفتاح ابوغده، کتابی نوشته است به نام «العلماء العزاب الذین آثروا العلم علی الزواج» یعنی دانشمندانی که زن نگرفتند و خدمت به علم را مقدم دانستند بر ازدواج. او فرمود: فراموش کردم که اسم ابن النفیس را در آن کتاب بنویسم و اسم او را در آن کتاب می‌نویسم. ان شاء الله تعالی.

ابن النفیس دستگاه گردش خون را هفت قرن پیش از این کشف کرد:

فی الجملة ابن النفیس / امامی بزرگ بود و بسیاری از دانشمندان او را ابن سینای دوم نامیده‌اند. انتهی.

و نباید فراموش کنید که ابن النفیس کاشف دستگاه گردش خون در بدن است که آن کشف بزرگ را در هفت قرن پیش در عالم طب به دست آورد.

عبدالفتاح ابوغده فرمود: ابن النفیس با این فضل عظیم و نبوغ آشکار در طب و غیر آن، همیشه تواضع و فروتنی داشت، در گواهی که برای استفاده کنندگان و گواهی نامه یافتگان که زیر دست او طبیب می شدند، می نوشت: «المتطبب» یعنی کسی که ادعای دانایی در طب دارد، در حالی که او امام طب و اطباء در عصر خود بود، چنانکه نمونه ای از خط زیبای او در کتاب «الأعلام» تألیف خیرادلنی زرکلی می توانید ببینید.

شیخ ابن تیمیه به سبب حفظ وقت، بعد از خود کتابهایی به یادگار گذارد که بی شمار است:

و عجیب تر از آن، شیخ الاسلام ابن تیمیه، ابی العباس احمد بن عبدالحلیم حرانی دمشقی حنبلی است که به سال 661 هجری به دنیا آمد و به سال 728 در عمر 57 سالگی جهان را بدرود گفت و 500 تألیف را به یادگار گذاشت، زیرا نمی گذاشت هیچ ساعتی و لحظه ای از وقت او بدون تعلیم و یا تألیف و یا عبادت بگذرد، تا جایی که تألیفات او به صدها رسید یا از شمار بیرون رفت که خودش شمار آنها را نمی دانست.

ابن شاکر کتبی در کتب «فوات الوفیات» در شرح حال ابن تیمیه / آورده است که تألیفات ابن تیمیه به سیصد مجلد می رسد، و ذهبی فرمود: بعید نیست که تألیفات ابن تیمیه تا امروز به پانصد رسیده باشد. انتهی: سخن ابن شاکر به پایان رسید.

ابن القیم، دانش آموز ابن تیمیه در رساله ای که در باره ی نام های کتاب های ابن تیمیه نوشته است، نوشتن تعداد کتاب های او به 22 صفحه رسیده است و در این 22 صفحه نام 350 تألیف آورده است، شامل کتاب بزرگ و رساله کوچک و قاعده. شیخ ابن القیم در کتابش به نام «الوابل الصیب من الکلم الطیب» فرموده است: فایده ی شصت و یکم ذکر خدا این است که یاد خدا، قوت می دهد به کسی که خدا را یاد می نماید تا جایی که با آن ذکر و یاد خدا کارهایی می تواند که هیچ گاه بدون ذکر، قدرت آن کارها را نداشت. و من به چشم خودم از قوت شیخ الاسلام ابن تیمیه در روش و سخن و اقدام و نوشتن، چیز شگفت آوری را دیدم تا جایی که در یک روز مقداری می نوشت که نویسنده از روی آن و نسخه برداری از آن در یک هفته یا بیشتر نمی توانست بنویسد. انتهی: به پایان رسید سخن ابن القیم دانش آموز ابن تیمیه. و گفته اند که در شمار تألیفات ابن تیمیه صحیح آن، این است که حافظ ابن رجب / در کتاب «ذیل طبقات الحنابله» فرمود: اما تألیفات ابن تیمیه شهرها را پر کرد و از حد بسیاری گذشت و نمی توان آنها را به شمار آورد. انتهی: سخن ابن رجب به پایان رسید.

خواننده ی گرامی این است حاصل کوشش یک نفر که قدر وقت را دانست، یکی از دانشمندان با وقت شناسی توانست این قدر کتاب را بنویسد که آگاهان به حال او گفتند: تألیفاتش از شمار بیرون است. بنابراین، تا می توانی قدر وقت را بدان و فرصت را غنیمت بشمار که شاعر در این باره راست گفت:

نگهدار فرصت که عالم دمی است	دمی پیش دانا به از عالمی است
سکندر به آن روز و قدرت که داشت	در آن دم که می رفت و عالم گذاشت
میسر نبودش کز و عالمی	ستانند و فرصت دهندش دمی

ابن تیمیه در حال سفر و بیماری مطالعه می نمود و تقریر علم می کرد:

عبدالفتاح / گفت که: سبب این زیادی تألیفات این است که شیخ ابن تیمیه هیچ گاه از مطالعه و سخنوری در علم و شرح آن فارغ نمی‌نشست، چه در حضر و چه در سفر و چه در تندرستی و چه در بیماری. دانش آموز او ابن القیم در کتابش «روضه المحبین» فرمود: شیخ من ابن تیمیه به من خبر داد که بیماری ام آغاز شد و طبیب به من گفت: مطالعه در علم بیماریات را زیاد می‌کند، به او گفتم: من نمی‌توانم از مطالعه و تعلیم دست بکشم. و من برای داوری در این مسأله علم تو را به حکمیت می‌طلبم. آیا نه این است که روح وقتی که شاد و مسرور شد نیروی بدنش می‌افزاید و دفع مرض می‌کند؟ گفت: بله. گفتم: پس روح من به علم شاد می‌شود و با شاد شدن جسمم نیرومند می‌شود و من به وسیله‌ی آن آسوده می‌شوم. طبیب گفت: این رویه از طب ما بیرون است، یعنی خودت بهتر دانسته‌ای و به علم خودت عمل کن که زودتر بهبود می‌یابی. والله سبحانه و تعالی اعلم.

علامه ابوالثناء شمس الدین اصفهانی خیلی اندک می‌خورد تا وقتش با رفتن به مستراح ضایع نشود:

امام حافظ ابن حجر در کتابش «الدرر الكامنة» 6: 85 و شوکانی در کتابش «البدر الطالع» 2: 298 در شرح حال امام علامه ابی‌الثناء محمود بن عبدالرحمن بن احمد الاصفهانی، شافعی، اصولی، فقیه، مفسر که به سال 674 در اصفهان به دنیا آمد و به سال 749 در قاهره درگذشت نوشته‌اند: وی در شهر خود اصفهان که آن روز از مراکز علوم در دنیا بود و همه اهل سنت بودند در انواع علوم مهارت یافت و بر اقران خود سبقت یافت. و بعد از زیارت بیت المقدس در صفر سال 725 به دمشق آمد و فضائل او دل‌ها را روشن کرد و مردم را به محبت او وا داشت. و تقی‌الدین، ابن تیمیه سخنان او را شنید و در تعظیم او مبالغه نمود. و به مردم گفت: خاموش باشید تا سخنان این دانشمند را بشنویم که به این شهر دانشمندی مثل او نیامده است. بعد از اقامت در دمشق به قاهره رفت و در آنجا درگذشت. رحمه الله تعالی.

از عادات پسندیده‌ی او این حکایت است که خوراک اندک می‌خورد تا آب نخورد و حاجت به مستراح نداشته باشد و وقتش ضایع نشود. انتهی: سخن ابن حجر و شکوکانی به پایان رسید. ببینید برای این که وقت را از دست ندهند و وقتشان همه در کارهای سودمند و طاعت باشد از خوراک مگر در وقت ضرورت امتناع می‌نموده‌اند. بی‌جهت نیست که نامشان در صفحات تاریخ مثل ستاره می‌درخشد.

دانش آموز او تاج‌الدین سبکی شرح حال او را در کتاب «طبقات الشافعية الكبرى» آورده است. وقتی در کتاب‌های حکماء و اصولیین نام اصفهانی یاد شود، مقصود اصفهانی است که شرح حال او گفته شد. او صاحب «العقیده الاصبهانیة» است که شیخ الاسلام ابن تیمیه در آخر جلد پنجم «الفتاوی الکبری» آن را در 151 صفحه شرح داده است، با دانستن سیرت این دانشمندان بزرگ می‌توان فهمید که چقدر وقت را با ارزش و گرانقدر می‌دانستند. با ارزش و گرانقدر دانستن وقت به خاطر این بوده که علم را با ارزش و گرانقدر می‌دانسته‌اند. «لله دره» چه بصیر و بینا بوده‌اند به ارزش علم و وقت حصول آن. جزاهم الله علی ذلک خیر الجزاء.

شوکانی در روز و شبی سیزده درس داشت:

دانشمند فاضل محمد بن علی شوکانی به سال 1173 در شهر شوکان در یمن به دنیا آمد و به سال 1250 درگذشت. او

از جمله دانشمندانی است که خودشان شرح حال خود را نوشته‌اند. او شرح حال خود را به صیغه‌ی خبر از غایب نوشته است، دروس او در روز و شبی به سیزده درس می‌رسید، از آن جمله درس‌هایی بود که خودش نزد مشایخ می‌آموخت، و دروسی به دانش‌آموزان تعلیم می‌داد و مدتی بر این منوال گذراند تا این که دست از تَلَقُّی از شیوخ برداشت تا بیشتر به تدریس طلاب برسد، و طلاب علم در هر روز بیش از ده درس در علوم متعدد نزد او فرا می‌گرفتند و بعضی اوقات این درس‌ها همه باهم جمع می‌شد: تفسیر، حدیث، اصول، نحو، صرف، بیان، معانی، منطق، فقه، جدل و عروض. عبارت کتاب «البدر الطالع» به پایان رسید.

او مفتی اهل صنعاء و غیره در یمن بود و از سال 1229 قاضی صنعاء شد و تا روز وفاتش 21 سال وظیفه‌ی قضاوت داشت، او دارای 114 تألیف است که نام بسیاری از آن‌ها را در شرح حال خودش در «البدر الطالع» آورده است.

آلوسی تألیف خود را در شب می‌نوشت و در سیزده درس به طلاب می‌آموخت:

ابوالثناء شهاب الدین محمود بن عبدالله آلوسی بغدادی. به سال 1217 هجری به دنیا آمد و به سال 1270 هجری وفات یافت. رحمه الله تعالی. او مفسری زبردست و مفتی بغداد بود.

محمود بن عبدالله آلوسی در ابتداء شافعی‌مذهب بود و بعد منتقل به مذهب امام ابوحنیفه شد و بعد از این که در دربار خلفای عثمانی منزلتی یافت، نسبت به مذهب شافعی خیلی راه بی‌وفایی گرفت، بدین صورت که وقتی صحبت از امام رازی می‌آورد، قال امامهم می‌گوید. و امام رازی در خصوص بسم الله الرحمن الرحیم و لزوم گفتن آن در خواندن سوره‌های قرآن، هفده دلیل آورده است، یکی از آن‌ها این که شخص مسلمان اگر می‌خواهد خوراک بخورد می‌گوید، بسم الله الرحمن الرحیم. همچنین اگر می‌خواهد آب بیاشامد، اگر می‌خواهد لباس بپوشد، اگر می‌خواهد به خانه داخل شود، اگر بخواند کتابی شروع نماید. و خلاصه این که شخص مسلمان هر کاری که می‌خواهد انجام دهد با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌نماید و ابتدای هر تألیف به بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌نماید، چگونه سوره‌ی فاتحه را که خدای عزوجل آغازش را بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است، بدون آن می‌خواند. اما آلوسی روی اصل تعصب نشسته است و همه‌ی هفده دلیل را به حساب خودش رد کرده است. پدرم سلطان العلماء - طاب ثراه - در پایین تفسیر او نوشته‌اند: «لو كان للضلالة أب لكان التعصب أباهما»؛ «اگر گمراهی پدری می‌داشت، پدرش تعصب بود». امام جلال الدین سیوطی / در کتاب جلیل القدرش «قطف الأزهار المتناثرة فی الأحادیث المتواترة» از هفتاد تن از صحابه آورده است که همه بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز جهریه به آواز بلند می‌خوانده‌اند. علت رد او این است که بر آن اطلاع ندارد، لیکن تعصب او مانع از این است که به آن اعتراف نماید.

علامه عبدالفتاح ابوغده / نوشته است که آلوسی بسیار حریص بر این بود که هیچ لحظه از وقت او بی‌فایده نگذرد. روزها به افتاء و تدریس می‌گذراند و اول شب برای همنشینی با کسی که نزد او آمده تا از او کسب استفاده نماید یا کسی که برای همنشینی نزد او می‌آمد اختصاص می‌داد و آخر شب اوراقی از تفسیر می‌نوشت و صبح به کسانی که آنان را موظف به پاک‌نویسی کرده بود می‌داد و آنان هم آن را در ده ساعت می‌نوشتند. او همچنین در بیست و چهار درس تدریس می‌نمود، و روزهایی که مشغول تفسیر و فتوا می‌شد به سیزده درس اکتفاء می‌کرد، او از تألیف دست نمی‌کشید، حتی در بیماری اخیرش

هم از تألیف دست برداشت. تفسیر او تفسیر خوبی است و جزء تفسیرهایی است که تفسیر به مآثور می‌نمایند، یعنی تفسیر قرآن را از احادیث اقتباس می‌نمایند و از علوم عربی مخصوصاً نحو مطالب سودمندی دارد و بر طریق تصوف هم شرح و بسطی دارد و آن را من باب الاشارة می‌نویسد. خلاصه‌ی مطلب، تفسیر او تفسیر خوبی است و می‌توان از آن استفاده‌ی بسیار نمود. و انتقال او از مذهب شافعی به مذهب حنفی هیچ اشکالی ندارد و مذاهب اربعه‌ی اهل سنت همه در حکم یک مذهبند. جزاهم الله جميعاً خیرالجزاء فی الدنيا والآخرة.

عبدالحی لکنوی در جوانی در عمر 39 سالگی درگذشت، اما 110 تألیف بعد از خود به یادگار گذاشت:

ما راه دور نمی‌رویم، این عبدالحی لکنوی از وفات او 120 سال گذشته است. تألیفات او از 110 تألیف گذشته است، شامل کتابی که چند مجلد است و جلدهای قطور دارد و کتابی که چند صفحه است، اما همه‌ی این کتاب‌ها مشتمل بر بحث‌های مفید و دانستنی‌های مهم و مطالب ارزنده است، امام عبدالحی لکنوی توانست ثابت نماید که با قدرشناسی وقت می‌توان در مدت کوتاهی آثار علمی گرانقدری به یادگار گذاشت.

دانشمند گرانمایه، اشرفعلی تهانوی هندی که فقط شصت سال از وفات او می‌گذرد توانست با وقت‌شناسی یک هزار تألیف از خود به یادگار بگذارد.

شیخ الہند، مولانا اشرفعلی تهانوی که وفات او به سال 1362 است و در عمر 81 سالگی درگذشت، توانست بیش از هزار جلد کتاب بنویسد، و این فضل الله است که به هر کسی که بخواهد عطا می‌فرماید. و همه‌ی این آثار سودمند نتیجه‌ی وقت‌شناسی است. و در حقیقت آنانی که قدر وقت را می‌دانند، می‌توانند از فضل خدا در عمری کوتاه آثاری جاویدان و بسیار به جامعه بسپارند.

تألیفات دانشمندان پیشین دلالت می‌دهد بر این که قدر وقت را می‌دانسته‌اند:

علامه عبدالفتاح ابوغده / از شیخ محمد زاهد کوثری نقل می‌کند که او فرمود: این تفسیرهای قرآن، کلام الله مجید که در صد و سیصد جلد و بیشتر تألیف شده است، دلالت دارد بر این که پیشینیان بر اثر حفظ وقت و قدرشناسی زمان توانسته‌اند تألیفاتی به جامعه بسپارند که تا روز قیامت نام‌شان را بر صفحات تاریخ جاویدان بگرداند.

تفسیر قرآن را برای مقاصد مختلف به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. اولاً برای مقایسه، شما دو کتاب تورات و انجیل را از نظر بگذرانید، دو گروه یهود و نصاری به خاطر هر یک از دو کتاب‌شان هیچ خدمتی را انجام نداده‌اند، هیچ علمی از ابتکار نکرده‌اند. فقط در دو و سه قرن اخیر ترجمه‌ی آن دو به زبان‌های مختلف چاپ و انتشار داده‌اند. اما دانشمندان اسلامی به خاطر کلام الله انوعی از علوم را که اصلاً سابقه ندارد ابتکار کرده‌اند. اولاً از حیث اسباب نزول تمام انواع آیات، از مکی و مدنی از سفری و حضری از لیلی و نهاری و به این ترتیب از ناسخ و منسوخ و از حروفی که در آیاتی زیادتیر از حروف دیگر آمده، از عموم و خصوص، مطلق و مقید، امر و نهی، خبر و انشاء و ده‌ها مطالب دیگر به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. در این میان تفسیری است که مواد لغت را در نظر گرفته و آن را شرح داده است، و تفسیری است که قسمت نحو کلام الله مجید را شرح داده و به این ترتیب علم صرف، علم بلاغت، علم معانی، علم بیان، علم بدیع، علم اشتقاق و ده‌ها مطالب از

این نوع را شرح داده‌اند. به کتاب عظیم «الإتقان فی علوم القرآن» بنگرید، چقدر علوم مختلف به خاطر قرآن، کلام الله مجید، در آن ابتکار شده است. و نیز به تفسیری که آیات قرآن را به آیات قرآن شرح می‌دهد و تفسیری که آیات قرآن را به احادیث صحیح و آثار صحابه شرح می‌دهد، روی این اصل است که تفسیر امام محیی السنة و قانع البدعة، علامه ابوالحسن اشعری، در هفتاد جلد آمده است و نام آن را «المختزن» (گنجینه) نامیده است. و تفسیر قاضی عبدالجبار همدانی در یک صد جلد است و نام آن را «المحیط» نامیده است. و تفسیر ابویوسف عبدالسلام قزوینی در سیصد جلد و نام آن را «حدائق ذات بهجة» گذارده است. و محل نگهداری آن را مسجد امام ابوحنیفه / در بغداد قرار داد که متأسفانه در فتنه‌ی وحشیان مغول از بین رفت، متذکر می‌شود روش بوش آمریکایی از چپاول کتابخانه‌ها، موزه‌ها، بانک‌ها و هدم و قتل بی‌گناهان کمتر از وحشیگری مغولیان نیست!

عبدالفتاح ابوغده می‌فرماید که از بعضی از ادبای هند شنیده است که بخشی از تفسیر عبدالسلام قزوینی در فهرست بعضی از کتابخانه‌ها در هند دیده است.

و تفسیر امام حافظ در هزار جزء و تفسیر قاضی ابوبکر بن عربی به نام «انوار الفجر» در هشتاد هزار ورق معروف است که در کتابخانه‌های استانبول و ترکیه موجود است، اگرچه به آن دسترسی نیافته‌ام. و تفسیر ابن النقیب مقدسی که نزدیک به یکصد جلد بوده و بعضی از مجلدات در بعضی از کتابخانه‌های استانبول گویا موجود است.

و بزرگترین تفسیر کاملی که امروز موجود است، تفسیر موسوم به «فتح المنان» است که به تفسیر علامی مشهور است و منسوب است به علامه قطب الدین شیرازی. و آن چهل مجلد است. و جلد اول آن در قاهره، در دارالکتب المصریه موجود است، و در همین جلد روش مؤلف در تفسیر دانسته می‌شود. و باقی مجلدات این تفسیر در دو کتابخانه‌ی محمد اسعد و علی باشا (حکیم اوغلی) موجود است که می‌توان از آن‌ها یک دوره‌ی کامل تفسیر را ترتیب داد.

خلاصه این که علمای بزرگوار این اُمت تفاسیری را به یادگار گذاشته‌اند که بزرگی و پرمغزی آن‌ها را می‌رساند که تا چه حد در صدد خدمت به قرآن کریم بوده‌اند و تا چه حد با قدر وقت‌شناسی تفاسیر عظیم را نوشته‌اند. علمای اسلامی نه تنها در خدمت به قرآن اظهار نبوغ فرموده‌اند، بلکه در حفظ حدیث و ضبط روایات آن خدمتی انجام داده‌اند که هیچ‌گاه فراموش‌شدنی نیست. اولاً هیچ پیغمبری نیست که تاریخ مدونی داشته باشد که شرح حال او در همه‌ی موارد از لحظه‌ی ولادت تا وفات به قلم آورده باشد. اما سیدنا رسول الله خاتم الانبیاء والمرسلین زمان حمل او، قابله‌ی او، مرضعه‌ی او، زمان ازدواج پدر و مادر او، پرورش او، زمان کودکی، جوانی و پیری‌اش و رفتار او در خانه، در بازار، در شهر، در سفر، شکل او، اخلاق او، رفتار او، همه نوع صفات مقدسه‌ی او و رفتارشان با دوست با دشمن در زمان صلح و در زمان جنگ همه‌ی این‌ها مدون و مشهور است، به طوری که هیچ نقطه‌ی ابهامی در سیرت مطهره‌ی ایشان نیست و از ولادت تا وفات کاملاً روشن و محفوظ است. انبیاء دیگر حتی قبرشان معلوم نیست، و این محمد رسول الله خاتم الانبیاء المرسلین است که تمام ادوار حیات مقدسه‌شان به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. و سنت مطهره‌ی ایشان به طوری در حفظ آن کوشیده‌اند که یک هزار و

چهار صد سال از رحلت ایشان گذشته و احادیث صحیح ایشان مثل آفتاب می درخشد. چقدر علوم برای حفظ سنت ابتکار شده است! علم اصول الحدیث، علم الرجال، اسباب ظهور حدیث، صحیح، حسن، ضعیف، ناسخ و منسوخ آن. و همه‌ی آنچه در خدمت به قرآن یاد شد در خدمت به حدیث نیز آمده است. البته آنچه در اینجا یاد کردیم، قطره‌ای است از دریا و گرنه کتاب‌های حدیث از معجم و مسند و اجزاء و جامع آن، همه مشخص و مدون و به بهترین وجهی محفوظ و مصون مانده است.

بنابراین، تفاسیری که بر کلام الله مجید نوشته شده بر انواع و اقسام است و هر کدام امتیازی خاص دارد و عبارات: لا یغنی کتاب عن کتاب. ویوجد فی النهر ما لا یوجد فی البحر. بر همه‌ی آنها صدق دارد. خدای متعال Ψ همه‌ی علمای این امت را جزای خیر دهد که در خدمت به کتاب و سنت هیچ کوتاهی نکردند و در نصیحت و اخلاص برای حفظ سعادت این امت هیچ فروگذار نمودند.

نامه و پیشوایانی که تألیف بسیار نمودند

دانشمند فقیه اصولی بحاثه، محمد حسن حجوی فاسی مغربی / در کتاب خود «الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی» [3: 41-45 چاپ مغرب و 2: 45-48 چاپ نمتکانی کردی]، در شرح حال امام ابوجعفر محمد بن جریر طبری اشاره به کسانی از علماء نموده است که تألیف بسیار دارند، مانند ابن جریر طبری و ابن الجوزی [و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی]. در اینجا از نوشته‌ی او گلچینی می‌نمایم، و اگرچه در عبارت‌م تکرار آید ضرری ندارد. محمد حسن حجوی فرمود:

ابن جریر بزرگترین مؤلف در اسلام است.

هم از لحاظ بسیاری تألیف و هم از نظر خوبی تصنیف. ابن جریر در تألیف گوی سبقت را ربود. در عبارت عربی می‌گویند: أَحْرَزَ قَصَبَ السَّبْقِ. یعنی همان نَبی که در آخر میدان مسابقه است به دست آورد. قَصَبٌ، به معنی نَبی که تو خالی است و آن را در آخر میدان مسابقه می‌کاشته‌اند تا از مسابقه‌دهندگان هر کدام آن را از زمین بیرون آورد و بگیرد او برنده باشد و اسبی را که بر دیگر اسبان سبقت می‌جسته است آن را: الْمَقْصَبُ بر وزن مَحَدَّث می‌نامیده‌اند.

و گفته می‌شود پایان میدان که اسب‌سواران اسبان خود را می‌دوانیده‌اند تا زودتر به آن برسند با چوبی گَز می‌کرده‌اند و همان چوب را در آخر میدان به زمین فرو می‌کردند تا هر یک از مسابقه‌دهندگان که زودتر به آن برسد جایزه را از آن خود گرداند. و در فارسی گفته می‌شود: گوی سبقت را ربود که مقصود از هر دو یکی است، اگرچه در معنی فرق دارد.

ابن جریر / أَحْرَزَ قَصَبَ السَّبْقِ: گوی سبقت را ربود. هم از لحاظ بسیاری تألیف و هم از لحاظ اتقان و خوب نوشتن و هم از لحاظ عموم نفع. او در تألیفاتش 350000 ورق را بر جای گذاشت. و این غنی‌ترین تألیف است در آنچه به ما رسیده و پربرترین میراثی است که به ما رسیده است. فتبارک الله أحسن الخالقین. پر برکت شد خدایی که بهترین آفرینندگان است. بنابراین، ابن جریر برای خودش گرفت: الْمُعَلِّی وَالرَّقِیب. باید دانست که چوب‌های قمار ده تا بوده است که هفت تای آنها دارای سهم بوده‌اند و سه تا سهم و بهره‌ای ندارند. و آن سه تا را برای جلوه‌ی بیشتر افزوده‌اند. اول، فَذَّ است که یک

بهره دارد. دوم، التوأم است که دو بهره دارد. سوم، الرقیب است که سه بهره دارد. چهارم، الحلس است که چهار بهره دارد. پنجم، الالف است که پنج بهره دارد. ششم، المسبل است که شش بهره دارد. هفتم، المعلى است که هفت بهره دارد و این بالاترین سهم و نصیب است. و اما سه تایی که بهره و نصیبی ندارند: السفیح و المنیح و الوغد نام دارد که نه بهره دارند و نه غرامت، اما آن هفت در بردنش بهره است و در باختنش خسارت است.

بنابراین، کسی از پیشینیان در بسیاری تألیف همراه با خوب نوشتن و پُر نفع نوشتن به درجه‌ی او نرسیده است و تا امروز می‌توان او را بزرگترین مؤلف نامید. رحمه الله تعالى رحمة واسعة.

ابوبکر باقلانی شب نمی‌خواهد تا این که سی و پنج ورق تألیف خودش را بنویسد:

در کتاب «الدیباح المذهب» آمده است که قاضی ابوبکر باقلانی ورد او در هر شب بیست رکعت نماز و نوشتن سی و پنج ورقه از حفظ خود بود.

تألیفات بسیار ابن ابی الدنيا و ابن عساکر و ابن شاهین:

ابن ابی الدنيا یک هزار تألیف را بر جای گذاشت. و ابن عساکر تاریخ دمشق را در هشتاد مجلد قطور تألیف نمود که اگر به کتاب‌های کوچک تبدیل شود به هشت صد مجلد می‌رسد. و سیوطی فرمود: مُتَهای کثرت در تألیف برای ابن شاهین است که 330 تألیف دارد. از آن جمله تفسیری در یک هزار جزء دارد و نیز مُسندی در حدیث در 1500 جزء. سیوطی فرمود: این همه تألیف در عمر کوتاه علامت طی زمان است، مثل طی مکان. و این از میراث بردن طی زمان است که برای رسول الله ص در شب اسراء و معراج دست داد و در یک شب توانست به آسمان‌ها عروج نماید، و مثل شب لیلۃ القدر که در یک شب ثواب یک هزار ماه به دست می‌آید. خدای عزوجل برکت در وقت رسول الله ص قرار داد و علمای امتش از آن برکت وقت، میراثی دریافت نمودند و طی مکان برای آن حضرت ص فراهم شد، به گونه‌ای که در یک شب از آسمانی به آسمان دیگر نقل مکان فرمود. و صالحین اُمت هم از آن برکت رسول الله ص میراثی در طی مکان دریافتند. و همه‌ی این برکات برای صالحان و علماء از برکت قدر وقت دانستن فراهم آمد که هر لحظه در طاعت خدا و کارهای سودمند برای جامعه کوشیدند. رضی الله عنهم و أرضاهم.

تألیفات بسیار ابن حزم و ابن ابی حاتم رازی:

امام ابومحمد، علی بن حزم چهار صد جلد تألیف نمود که مشتمل بر نزدیک هشتاد هزار ورق است. و امام ابومحمد، عبدالرحمن بن ابی حاتم تعدادی کتاب در فقه و حدیث و تاریخ تألیف نمود از آن جمله «المُسند» در حدیث در هزار جزء تصنیف نمود، چنانکه آن را در کتاب «الطبقات السبکیه» آورد. و این‌ها همه از برکت قدر وقت دانستن و حتی یک لحظه وقت را به هدر ندادن است.

تألیفات بسیار حاکم نيسابوری:

ابوعبدالله الحاکم، معروف به ابن البیع، مؤلف کتاب «المستدرک علی الصحیحین» یک هزار و پانصد جزء تألیف نمود، از آن جمله است: «تخریج الصحیحین» و «العلل» و «الأمالی» و «فوائد الشیوخ» و «تاریخ نيسابور» و غیر این‌ها که همه‌ی این موفقیت‌ها به سبب فضل خدا و قدر وقت دانستن است که نگذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بیهوده تلف شود.

تألیف بسیار امام ابوالحسن اشعری:

امام ابوالحسن اشعری شخصیتی که توانست بدعت معتزله را درهم بکوبد و از نو احیای سنت نماید: تألیفات ایشان به پنجاه کتاب رسیده و بیشتر آن در رد گروه‌های گمراهان است. و این نوع تألیف دشوارترین انواع تألیف است، برای این که نیاز به زمان طولانی دارد و حاجت به مراجع بسیار دارد و تحقیق بسیار می‌خواهد که همه‌ی این‌ها برای این امام علامه و واسع الاطلاع فراهم گردیده است.

تألیفات بسیار بیهقی و ابن تیمیه و ابن قیم:

امام بیهقی هزار جزء تألیف نمود، همه محققانه، کم‌نظیر و بسیار سودمند و او سی سال کامل روزه‌دار بود. امام ابومحمد جوینی فرمود: هر شافعی مذهبی، امام شافعی بر گردن او حقی دارد، مگر امام بیهقی که او بر گردن امام شافعی حق دارد. تألیف بسیار او در تأیید مذهب شافعی و کتاب او به نام «معرفة السنن والآثار» از کتاب‌های بی‌نظیر است، و تقی الدین ابن تیمیه سیصد تألیف در فنون مختلف دارد که در ضمن پانصد مجلد است و دانش‌آموز او ابن قیم پنجاه تألیف دارد، شامل کتاب‌های بزرگ و کتاب‌های کوچک. و همه‌ی این موفقیت‌ها به سبب قدرشناسی وقت است که نمی‌گذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد.

تألیفات بسیار محمد بن سحنون مالکی:

محمد بن سحنون مالکی کتاب بزرگی در یک صد جزء در فقه و سیر و تاریخ و انواع علم از خود به یادگار گذاشت. و همچنین کتاب احکام القرآن و غیر آن از کتاب‌های دیگر. و همه‌ی این آثار به سبب قدرشناسی وقت و ضایع نکردن هیچ لحظه از عمر به دست آورد.

تألیفات بسیار ابوبکر ابن العربی معافری:

ابوبکر ابن العربی دانش‌آموز امام محمد غزالی است و در فاس مغرب مدفون است، او تفسیر کبیر خود را در هشتاد جزء به آخر رسانید و تألیف‌های دیگری دارد که همه خوب و مفید و مقبول است، مثل شرح «ترمذی» و شرح «موطا» و «احکام القرآن». احکام قرآن بزرگ و مفصل دارد و نیز احکام قرآن که کوچک و مختصر است. «العواصم من القواصم» و «المحصول» در اصول که همه‌ی این‌ها تألیفاتی است در بالاترین مرتبت. و چنین کتاب‌هایی غریب و کمیاب است. خداوند رحمت کناد امام ابن العربی را که او از اعلام و بزرگان بود. و این توفیق را به برکت قدر وقت‌شناسی به دست آورد.

تألیفات بسیار ابوجعفر طحاوی:

امام ابوجعفر طحاوی تألیفات بسیار دارد و در این مسأله که آیا حجة الوداع رسول‌الله ص حج افراد بوده است، بدین صورت که اول حج را به جا آورده و بعد عمره نمود، چنانکه مذهب امام شافعی بر آن است و حدیث مفصل جابر بن عبدالله

انصاری ب در صحیح مسلم دلالت بر آن دارد. و یا این که حجة الوداع رسول الله ص تمتع بوده، بدین صورت که اول احرام به عمره بسته و بعد از فراغت از عمره در مکه ی مکرمه نشسته و هشتم ذیحجه احرام به حج بسته است، چنانکه مذهب مالک بر آن است. و یا این که حجة الوداع رسول الله ص قرآن بوده است، یعنی احرام به حج و عمره باهم بسته است، چنانکه مذهب امام اعظم بر آن است. امام ابوجعفر طحاوی حدیث حج رسول الله ص را در هزار برگ شرح داده است، یک حدیث شرح کردن در هزار برگ، علامت طول عمر او و اطلاع واسع اوست، و کتاب‌های دیگری نیز دارد. بنده ی داعی کتاب عقیده ی طحاویه را شرح نموده‌ام در یک جلد و نامش را «شکر النعم المتوالیة فی شرح العقیده الطحاویة» گذاشتم، اما حج رسول الله ص به عقیده این داعی حج افراد بوده است، برای این که نام آن حجة الوداع است و ثانیاً حدیث مفصل جابر در صحیح مسلم مؤید آن است. توفیق امام طحاوی در قدرشناسی او از وقت است.

تالیفات بسیار ابو عبیده و ابن سریق و ابن حبیب اندلسی:

تالیفات ابو عبیده، معمر بن المثنی به دو یست کتاب در علوم مختلف رسیده است و تالیفات ابن سریق از بزرگان علمای شافعیه به چهار صد کتاب رسیده است، و تالیفات قاضی فاضل نویسنده و مشاور صلاح الدین ایوبی به صد کتاب رسیده است. و تالیفات عبدالملک بن حبیب عالم اندلس به هزار کتاب رسیده است، چنانکه «نفع الطیب» یاد نموده است. و توفیق همه ی این‌ها در قدر وقت شناسی ایشان است.

تالیفات بزرگ گروهی از علمای پیشین:

تالیفات ایشان هر کدام مجلدها بود: «مرآة الزمان» در تاریخ، تألیف پسر دختر ابن الجوزی چهل مجلد است. و «تاریخ بغداد» تألیف خطیب بغدادی چهارده مجلد است. و کتاب «الأغانی» بیست مجلد است، اما کتاب اغانی نباید همراه کتاب خطیب بغداد یاد شود، برای این که در باره ی کتاب اغانی گفته‌اند: أكبر مفسفة إسلامیة. بزرگترین کتاب اسلامی در فسق و فجور. و کتاب «الکامل» در تاریخ، تألیف علامه ابن الاثیر دوازده مجلد است و کتاب «شرح النبات» تألیف ابوحنیفه دینوری شصت مجلد است. و تالیفات یعقوب بن اسحاق کندی، فیلسوف عرب، 231 کتاب یا در واقع از سیصد کتاب بیشتر است و آن در فلسفه و طب و هندسه و علوم بسیار است. توفیق همه ی اینان بر اثر قدرت وقت شناسی ایشان بوده است، لیکن وقتی گفته شد سیصد مجلد، در بزرگی باهم تفاوت دارد، بعضی مجلد آن‌ها ده ورق تا صد ورق است، اما باید دانست که در آن ایام مواد کتابت آن کتاب‌ها و موارد نقل از آن‌ها خیلی به دشواری به دست می‌آمده است.

علامه محمد حسن حجوی می‌فرماید: تالیفات بسیار بعضی از متأخرین به تالیفات بسیار متقدمین نمی‌رسد و آنگاه مثال می‌آورد: امام حافظ عصر خودش، امیر المؤمنین در حدیث، ابن حجر عسقلانی و امام علامه شمس الدین ذهبی. و در باره ی جلال الدین سیوطی که می‌فرماید: تالیفاتش به چهار صد رسیده است و همه کوچک و صغیر الحجم است و یک ورق و دو ورق است. در حقیقت این فرموده ی علامه محمد حسن حجوی ظلم خالص است، برای این که تألیف یک ورق و دو ورق از هیچ کدام از ایشان ندیده‌ام؛ بنابراین، یقیناً علامه محمد حسن حجوی بر تالیفات ایشان اطلاعی ندارد.

اکنون بیان واقع:

امام حافظ علامه مورخ الاسلام شمس الدین ذهبی به کثرت تألیفات و بزرگی کتاب‌هایی که تحریر فرموده معروف است. و امام حافظ احمد بن حجر عسقلانی که شوکانی در باره‌ی یک کتاب او که فتح الباری نام دارد و چهارده مجلد قطور است گفته است: **لا هجرة بعد الفتح**؛ یعنی بعد از کتاب فتح الباری نیاز به کتاب دیگری نیست. و در حیات مؤلف به چهار صد جنی فروخته می‌شد. و دعوتی که ایشان از علمای عصر برای نشر فتح الباری نمودند و اقبال ملوک آن دوره برای خرید بسیار آن در تاریخ کاملاً معروف است، و اما علامه‌ی دنیا امام حافظ جلال الدین سیوطی 1100 تألیف دارد و تألیفات ایشان همه جامع، مانع، مفید و مقبول است. تفسیر جلالین در تمام خانه‌ها وجود دارد و در عالم اسلامی جلال الدین سیوطی در بسیاری تألیفات تک است و نظیر ندارد. از علامه عبدالفتاح ابوغده چنین عبارتی خیلی نا به جا و نارواست. این سه امام هر سه شافعی مذهبند، چنانکه علمای حدیث هشتاد در صد آن‌ها شافعی مذهبند: بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، و دارقطنی، طبرانی و الی آخر، همه شافعی مذهبند.

و اما شمس الدین ذهبی و بسیاری مؤلفات او از این جا دانسته می‌شود که ابن حجر عسقلانی آب زمزم می‌آشامید و دعا می‌کرد که خدا او را به درجه‌ی شمس الدین ذهبی برساند. و خدا او را به آن درجه رسانید و تفوق و برتری هم به او داد و جلال الدین سیوطی آب زمزم می‌آشامید و دعا می‌کرد که خدا او را به درجه‌ی ابن حجر عسقلانی برساند، خدا او را به آن درجه رسانید و برتری و تفوق هم به او ارزانی داشت. و در عالم اسلامی تا امروز دانشمندی نیامده که در علم و تألیف به پایه‌ی جلال الدین سیوطی رسیده باشد.

در تألیفات علامه ذهبی و در کتاب‌های نوشته‌ی ابن حجر و در تصانیف سیوطی کتابی که یک ورق باشد وجود ندارد، خدا رحم نماید که کتاب دو ورقی نزد عوام معنای مکروهی دارد، بگذریم و این حکایت را بشنویم: ابن معطی زوای حنفی، الفیه‌ای در نحو تألیف کرد؛ سپس ابن مالک جیانی اندلسی مالکی، الفیه‌ای در نحو تألیف کرد و فرمود:

وتقتضى رضاً بغير سخط فائقة الغيبة ابن معطي

سپس جلال الدین سیوطی الفیه‌ای در نحو تألیف کرد و فرمود:

فائقة الفية ابن مالك لانها واضحة المسالك

سپس یکی از دانش‌آموزان سیوطی الفیه‌ای در نحو نوشت و گفت: فائقة الفية السيوطي. اما قسمت دوم و مکمل این بیت به یادش نیامد. شب جلال الدین سیوطی به خواب او آمد و فرمود: بیت شعر را تکمیل نمودی؟ گفت: به خاطر نیامد. جلال الدین سیوطی به او فرمود: بنویس:

فائقة الفية السيوطي لانها من فاسق و لوطي

آخر الفیه‌ای که تو نوشته‌ای از کجا بهتر از الفیه‌ی من می‌شود!

تألیفات شیخ الاسلام ذهبی همه چندین جلد قطور است. به «تاریخ اسلام» تألیف ذهبی بنگرید، بیست جلد قطور است، به «فتح الباری» ابن حجر بنگرید؛ چهار جلد قطور است و همچنین «الإصابة في معرفة الصحابة» و ده‌ها کتاب قطور دیگر به «جمع الجوامع» سیوطی بنگرید؛ یکصد هزار حدیث در آن آورده است و همچنین «الدرر المنتور» او.

روی این اصل نباید عبارتی بدون تحقیق نوشت که در عالم اسلام علمای اعلام بسیارند و همیشه وجود دارند تا نگذارند کسی به ساحت مقدسه‌ی علمای اعلام زبان‌درازی نماید. و خدا از فضل و کرمش ما را و شیخ عبدالفتاح ابوغده را و دیگر مسلمانان را بیامزد.

محمد حسن حجوی فرمود: شیخ ابوالفیض محب الدین محمد مرتضی حسینی واسطی زبیدی حنفی بیشتر از سیوطی تألیفات دارد، ولادت و بزرگ‌شدنش در هند بوده است و دو کتاب او «شرح قاموس» و «شرح احیاء علوم الدین» کفایت است بر استدلال گفتار ما مبنی بر این که نفع این دو کتاب عام است و مورد اقبال عالم اسلامی قرار گرفته است؛ به خاطر این که آن دو کتاب صحیح و به خوبی انجام یافته است، سخن علامه حجوی به اختصار به پایان رسید.

و عجیب است از مرحوم علامه عبدالفتاح ابوغده که گفتار بی‌دلیل و بیهوده‌ی محمد حسن حجوی را نقل می‌نماید و بر آن اعتراضی نمی‌کند، و ما بیان نمودیم که گفتار حجوی هیچ ثبوتی ندارد و می‌رساند که حجوی بدون مطالعه و تحقیق، آن مطالب را نوشته است، خدا از فضل و کرمش گناهان ما و حجوی و ابوغده و همه‌ی مسلمین را بیامزد.

مثل این که مرحوم علامه عبدالفتاح ابوغده هم دانسته است که نوشته‌ی محمد حسن حجوی بدون تحقیق و تتبع بوده است، چرا که می‌نویسد:

قال عبدالفتاح: هذه كلمة عجلي بشأن المكثرين من التأليف غير محررة ولا مستوفاة. كتبها العلامة الحجوي رحمه الله تعالى استطراداً بدون تتبع واستقراء بمناسبة ذكره كثرة مؤلفات الإمام ابن جرير الطبري.

عبدالفتاح گفت: این کلمه‌ای است که به عجله و شتاب نوشته شد در خصوص کسانی که بسیار کتاب نوشته‌اند، نه پاک‌نویسی شده و نه مطلب را به وفاء و تمام بیان کرده است. مرحوم علامه حجوی به طور استطراد و بدون بررسی و استقراء به مناسبت این که حجوی بسیاری تألیفات امام جریر طبری را یاد نمود، نوشته است.

اما صحبت ما این است که وقتی عبدالفتاح فهمید که گفته و نوشته‌ی محمد حسن حجوی از روی تحقیق و تتبع نیست، بهتر بود سخن او را نقل نکند، والله سبحانه وتعالى اعلم.

مراعات حفظ وقت عمر را طولانی می‌کند و بر آثار خیر می‌افزاید:

چیزی که باعث شد این جمله را بیاورم و حفظ وقت را از انساب طول عمر بشمارم این عدد شگفت‌آور از کتاب‌های نوشته شده به وسیله‌ی علمای اعلام است که انسان به خود می‌گوید: چگونه این همه را نوشتند؟ چقدر از عمر خود را صرف نوشتن آن همه کتاب نمودند؟ چه وقت این همه کتاب جمع‌آوری شد؟ در حقیقت جواب همه‌ی این‌ها این است که وقت خود را حفظ کردند بدون آن که ساعتی از وقتشان ضایع سازند. و به وسیله‌ی حفظ وقت بود که خدا برکت در وقتشان، در عمرشان و در آثارشان قرار داد: «**والله يوتي فضله من يشاء**». اما باید دانست که متأخرین هرچند دارای کتاب‌ها و آثار شگرف باشند به متقدمین نمی‌رسند، برای این که پیشینیان داناتر به شرع خدا و دین او هستند، اما نظر به این که سخن در باره‌ی سلف و پیشینیان اندک است و گفتار در باره‌ی خلف و پسینیان زیادتر است، شاید از این راه دچار اشتباه شویم، این بود که این اشاره به میان آمد.

سخنانی از گروهی از تابعین راجع به داناتری سلف از خلف

- 1- تابعی جلیل، شیخ قاریان و مفسران، حافظ، محدث، امام فقیه، مجاهد بن جبر مکی / که به سال 21 هجری به دنیا آمد و به سال 104 درگذشت فرمود: علماء رفتند و نماندند مگر دانشجویان. امروز کسی که در میان شما به عنوان مجتهد و بسیار کوشاست به نسبت پیشینیان بازیگری بیشتر نیست.
- 2- تابعی جلیل، بلال بن سعید اشعری دمشقی، امام ربانی، واعظ، شیخ اهل دمشق و یکی از دانشمندان معتبر و از زاهدان عبادتکار که به سال 120 هجری وفات یافت، فرمود: زاهد شما مشتاق دنیا است و مجتهد شما مقصر است و دانایتان نادان است. و نادانتان مغرور است.
- 3- تابعی جلیل، حافظ، امام، از علمای بلندنام، سرور دانشمندان و فقهای عصر خویش، ایوب سنحیانی / متولد 68 هجری، متوفی 131 هجری است. حماد بن زید گفت که به ایوب سنحیانی گفته شد: امروز علم از سابق بیشتر یا کمتر است؟ فرمود: سخن امروز بیشتر است و علم بیشتر بیشتر بود.
- 4- ابو عمرو بن العلاء بصری، تابعی جلیل، یکی از قاریان قرآن، از قراء سبعة، دانشمندترین مردم زمان خود در قرآن، قراءات، علوم عربی، ادب، شعر و نحو است. کتاب‌هایی که او در باره‌ی فصیحی عرب نوشته بود - کسانی که ملاقات‌شان کرده و با آنان همنشینی داشته است - اتاقی را تا زیر سقف پر کرده بود. به سال 70 هجری به دنیا آمد و به سال 154 وفات یافت. او فرمود: ما نسبت به دانشمندان پیش از ما مثل سبزه‌ای هستیم که زیر درخت‌های خرما بن استوار کاشته شده باشد.
- این چهار تابعی که از شهرهای دور از هم بوده‌اند مضمون سخنان‌شان یکی است و آن اعتراف به این که دانشمندان متقدم بر دانشمندان متأخر تقوق و برتری دارند؛ چه رسد به دانشمندان زمان ما که نسبت به سابقان خیلی فرق دارند. و من در اینجا کلام علامه ابن رجب حنبلی نقل می‌نمایم:
- فرمود: بسیاری از متأخرین از این لحاظ که سخن بسیار می‌گویند گمان کرده‌اند که هرکس سخنش بیشتر و مجادله و دشمنی بیشتر دارد، داناتر است از کسی که زبان‌درازی ندارد و این نادانی خالص است. شما بنگرید به بزرگان صحابه و دانشمندان‌شان، مثل ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاذ و ابن مسعود و زید بن ثابت، اینان سخن‌شان از ابن عباس کمتر است، در حالی که آنان از ابن عباس داناترند.
- بزرگان تابعین، سخن‌شان از صحابه بیشتر است، در حالی که صحابه از تابعین داناترند، و همچنین اتباع تابعین سخن‌شان از تابعین بیشتر است، در حالی که تابعین از آنان داناترند. و در حقیقت علم به بسیاری روایت و به بسیاری گفتار نیست، بلکه علم نوری است که خدا آن را در دل هر کسی که بخواهد می‌اندازد، و به وسیله‌ی همین نور است که خدای عزوجل دل‌ها را به آن روشن می‌سازد، و به وسیله‌ی همین نور است که بنده حق را می‌شناسد و جدایی میان حق و باطل را می‌داند، و تعبیر از آن به عبارات مختلفه آمده است که همه کوتاه و پرمغز و رساننده به مقاصد خیر است. رسول الله ص جوامع کلمه

به ایشان داده شد و سخن برای او مختصر شده بود. روی این اصل است که رسول الله ص از پُر حرفی منع فرمود و از بسیارکردن قیل و قال پرهیز داشت.

در این زمانه ما دچار مردم نادانی شده‌ایم که گمان می‌کنند هر قدر شخص بیشتر پُر حرفی کند، علم و دانشش بیشتر است. و به جایی در این نادانی پیش رفته‌اند که یاوه‌گویان پرحرف را از علمای مشهور پیشینیان که گروهی از علماء پیرو آنان هستند، برتر می‌دانند. هرچه کسانی پیشتر بوده‌اند سخنان‌شان اندک‌تر بوده است و هرچه بعدتر آمده‌اند، پرحرفی داشته و سخنان بیشتر گفته‌اند. اما وقتی که میزان فضل بر پرحرفی و یاوه‌گویی قرار داده شود، اساءه‌ی ادب نسبت به سلف صالح می‌شود. ولا حول ولا قوة إلا بالله. پایان پذیرفت سخن علامه ابن رجب. اشرف الدین رشتی صاحب مجله‌ی حبل المتین نوشته بود که: ایرانیان در قدیم کلاه‌شان دراز بوده و ریش‌شان و زبان‌شان دراز بوده است. رژیم پهلوی که آمد کلاه و ریش دراز را از آنان گرفت و در نتیجه زبان‌شان درازتر و درازتر شد. و همین زبان‌درازی است که همیشه مایه‌ی محنت می‌گردد. و به فرموده‌ی سعدی علیه الرحمة:

زبان بریده به کُنْجی نشسته صُمُّ بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

شاعر گفته است: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

و به قول جامی علیه الرحمة:

لاف از سخن چو دُرُ توان زد آن خشت بود که پرتوان زد
کم گوی و گزیده گوی چون دُرُ تا زانندک تو جهان شود پُر
یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه بهتر

علامه عبدالفتاح گفته است:

و من سخنم را در باره‌ی دانشمندانی که رعایت اوقات و نگهداری لحظه‌ها و استفاده از وقت می‌نمودند و بهترین ثمر وقت‌شناسی را به دست می‌دادند، به آوردن شرح حال مختصری از امام حافظ ابن عساکر دمشقی پایان می‌دهم، برای این که در شرح زندگانی او مطالبی است که خفته را بیدار می‌سازد و افراد سست عنصر را به تصمیم و تکان‌دادن همت و عزم وادار می‌دارد.

ابن عساکر

امام حافظ و دانشمند خستگی‌ناپذیر، ابوالقاسم علی بن حسن معروف به ابن عساکر دمشقی، متولد به سال 499 در دمشق و متوفی به سال 571 در دمشق است، او حتی از ضایع شدن لحظه‌ای از وقت خود پرهیز می‌کرد و در نتیجه این قدرشناسی وقت کتاب‌هایی را به مراکز علمی اسلامی اهداء نمود که مراکز امروز از چاپ‌کردن آن‌ها باز مانده‌اند، در حالی که او به تنهایی آن کتاب‌ها را به دست و به قلم خودش نوشت، و آنچه نوشت بر میزان تحقیق قرار داد و پایه‌های آن‌ها را محکم نمود و برگزیده‌ی آن‌ها را منظم و مرتب نمود، و کتاب‌هایی به دست داد که نشانه‌ی فضل و بزرگی اوست و

اعجوبه‌ی اعجاب به شمار می‌رود. در داشتن حافظه‌ی زیاد و وفور معرفت و بلندی همت در تألیف و بسیاری تصنیفات محیر العقول است. و در این جا من قسمت بسیار مختصری از شرح حال او که از سه کتاب گرفته‌ام بیان می‌نمایم و از بین آثار ایشان آنچه تعلق به کثرت جهانگردی او در طلب علم و بسیاری تألیفات او و زیادت سخت‌گیری او بر حفظ وقت است به رشته تحریر می‌آورم:

1- دانشمند برجسته و قاضی مورخ در کتاب نامی خود «وَفَيَاتِ الْأَعْيَان» در شرح حال امام حافظ ابن عساکر چنین فرمود:

محدث شام در وقت خود و از بزرگان فقهای شافعیه، نظر به این که علاقه‌اش بیشتر به حدیث رسول الله ص بود به علم حدیث بیشتر معروف شد، اگرچه او در تمام علوم متداول دانا بود. او در طلب حدیث رسول الله ص زیاد کوشش نمود و رنج سفرها و ملاقات شیوخ را متحمل شد. از این رو آنچه برای غیر او فراهم نشده بود، برای او فراهم شد، او بار سفر بست و به شهرها رفت و شیوخ و بزرگان علماء را دیدار کرد. در سفرها همسفر علامه ابوسعید عبدالکریم بن سمعانی بود و شمار شیوخی که سمعانی نامبرده در کشور پهناور اسلام‌دیده به هفت هزار شیخ رسید که همه استاد او بودند.

امام حافظ ابن عساکر، شخصی متدین بود که میان متون و اساتید جمع نمود. در بغداد سماع حدیث نمود و از آن جا به دمشق برگشت. پس از آن به خراسان رفت، و به نیشابور، هرات، اصفهان و جبال (مجموع شهرهای کوهستانی) وارد شد. و تصنیف‌های مفید تألیف کرد، و در تخریح احادیث سعی بلیغ نمود. سخنش در بیان حدیث، سخنی محبوب بود. و در جمع معلومات و تألیف کتاب‌ها خوش حظ و بخت بود. تاریخ دمشق را در هشتاد جلد قطور تألیف نمود که اگر به حساب کتاب‌های امروزه چاپ شود، شاید به هشتصد جلد برسد. و در این تاریخ عظیم عجایب علمی آورد. تاریخ دمشق از لحاظ شرط مؤلف همانند تاریخ بغداد است، اما از حیث فواید متنوع و وسعت اطلاع و شامل بودن مطالب با تاریخ بغداد قابل مقایسه نیست، قاضی ابن خلکان فرمود: شیخ ما، حافظ مصر، امام حافظ، علامه زکی الدین ابومحمد، عبدالعظیم منذری، وقتی که صحبت از تاریخ دمشق شد، یک مجلد از تاریخ دمشق بیرون آورد و سخنی طولانی در بیان عظمت این تاریخ بیان نمود و فرمود: گمان نمی‌کنم مگر این که این مرد از روزی که خود را شناخته- از سن چهارسالگی مثلاً- تصمیم گرفته این تاریخ را بنویسد و شروع به جمع معلومات بنماید، مگر از چهارسالگی این تاریخ عظیم را تألیف کرده باشد و گرنه عمر آدمی به نوشتن چنین کتابی وفا نمی‌کند، آن هم بعد از شهرت و مشغولیت تدریس و افاده و کارهای دیگر زندگی. و در حقیقت حافظ منذری حرف حق گفت. و هرکسی که بر این کتاب اطلاع بیابد همین سخن را خواهد گفت، و این تاریخ دمشق که اکنون در دست ما می‌باشد، علامه ابن عساکر آن را اختصار نمود، و گرنه خدا می‌داند که چقدر نوشته بوده که پاکنویسی آن به این عظمت رسیده است. و با این حال در حدود پنجاه عنوان کتاب‌های دیگر نیز دارد.

گفتیم که حافظ، ابن عساکر پس از شهرت و مشغولیت و جواب سؤال پرسندگان و داشتن زن و فرزند و گرفتاری‌های زندگی باز هم توانست آنچه می‌خواهد و آن چنانکه می‌خواهد و در وقتی که می‌خواهد تصمیم خود را عملی سازد و بیش

از مدت عمر خود از علم و عمل و تألیف و محبوبیت استفاده کند، خدا او را بیامرزد که یگانه‌ی روزگار خود بود و برای همیشه می‌تواند سرمشقی برای دانش دوستان باشد.

بلندهمتی ابن عساکرو پهناوری شهرها و قصباتی که برای ملاقات اساتید به آن جاها سفر نمود:

2- کتاب دومی که شرح حال امام حافظ ابن عساکر از آن نقل می‌شود:

در کتاب «تذکره الحفاظ» 4: 1328 حافظ شمس الدین ذهبی فرمود: «امام حافظ کبیر، محدث شام، فخر الأئمة، ابوالقاسم بن عساکر صاحب تصانیف و تاریخ کبیر به سال 499 به دنیا آمد. و در سال 505 به عنایت پدرش و برادرش، امام ضیاء الدین هبة الله، سماع حدیث در دمشق را شروع کرد و در سال 520 از دمشق به بغداد و سپس به مکه و سپس به کوفه و سپس به نيسابور و سپس به اصفهان و سپس به مرو و سپس به هرات رفت و کتاب «الأربعین البُلدانیة» را تألیف کرد: چهل حدیث از چهل شیخ از چهل شهر. و شمار شیوخ، یعنی استادان او 1303 شیخ و هشتاد و چند زن است که استاد او بودند. و جمعی بسیار از او حدیث روایت نمودند؛ از آن جمله همسفر او در طلب حدیث، ابوسعید سمعانی است، پس از آن علامه شمس الدین ذهبی تألیفات ابن عساکر را شمرد و به پنجاه عنوان رسید. و در باب‌های علم چهار صد مجلس املاء نمود. و املاء هر مجلسی به منزلت کتابی بود.

املاء: یعنی گفتن عباراتی تا طلاب علم آن را بنویسند و عوام آن را بشنوند و استفاده ببرند. چقدر باید سینه‌ی این دانشمند پُر از علم باشد که از حفظ در چهار صد مجلس املاء نماید و املاء هر مجلسی به منزلت کتابی باشد!

فرزند او محدث بهاء الدین قاسم گفت: پدرم مواظب بر نماز با جماعت و بر تلاوت قرآن بود. در غیر رمضان در هفته‌ای یک ختم قرآن می‌نمود و در ماه رمضان هر روزی یک ختم قرآن می‌نمود و در مناره‌ی شرقی از مسجد جامع نیمه‌ی شعبان و دو عید به نماز و ذکر خدا به پایان می‌رسانید. و از چهل سال به این طرف، اگر لحظه‌ای از وقت او فوت می‌شد خود را به حساب می‌کشید که چرا گذاشته است لحظه‌ای از وقتش از دست برود، و ظرف چهل سال، یعنی از لحظه‌ای که شیوخ و استادانش به او اجازه دادند که حدیث را روایت نماید و حدیث رسول الله ص به مردم برساند، در آن چهل سال کارش جمع معلومات و شنوایدن علم به طلب علم بود، حتی در خلوتگاه و گردشگاهش نیز همین کار را می‌کرد.

حافظ ابوالعلاء همدانی فرمود: ابوالقاسم ابن عساکر در بغداد به شعله‌ی آتش نامیده می‌شد، به خاطر تیزهوشی و برافروختگی و درک خوبش.

ابوالموهّب بن صصّری می‌گوید: به ابوالقاسم ابن عساکر گفتم: آیا سرور ما مثل خودش را دیده است؟ فرمود: این چنین مگو، برای این که خدای متعال فرمود: ﴿مَنْ عَمِلْ عَمَلًا نَجَسًا﴾ [النجم: 32]. «پس خودتان را نستائید (پاک نسمازید)». گفتم: خدای متعال فرمود: ﴿مَنْ عَمِلْ عَمَلًا نَجَسًا﴾ [الضحی: 11]. «ونعمت‌های پروردگارت را باز گو کن و سپاس بگزار» یعنی نعمتی که خدا به تو ارزانی داشت، ظاهر بنما و سپاس او را بگو و خیرسان به مردم باش. وقتی که این آیه را گفتم

فرمود: اگر کسی بگوید که مانند مرا ندیده است، راست گفته است. آنگاه ابوالموهب گفت: من مثل او را ندیده‌ام و نه کسی هست که از لحاظ داشتن آن همه خصلت‌های پسندیده و بودن بر یک راه مستقیم در مدت چهل سال مثل او باشد. همیشه در مسجد در صف اول بود، مگر در صورت عذر. و در ماه مبارک رمضان و ده روز اول ذیحجه در مسجد معتکف بود. و هیچ‌گاه چشمش به دنبال املاک و خانه و مستغلان نبود، در حقیقت از این چیزها روگردان شده و این فکر را از سر خود انداخته بود. و از مناصب دنیوی و همچنین از امامت و خطابه خودداری می‌کرد. و وقتی که این مناصب بر او عرضه شد امتناع ورزید و خود را ملزم به امر به معروف و نهی از منکر کرده بود. «**لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٌ**»؛ «وقتی که برای خدا کاری می‌کرد سرزنش سرزنش‌کننده او را از آن کار باز نمی‌داشت». سخن علامه ذهبی به پایان رسید.

ابن عساکر تمام وجود خود را وقف علم کرده بود و آموزگاران مرد و زن او بسیار بودند و نیروی محکم‌کاری و به خوبی انجام‌دادن کارها در او قوی بود.

3- امام حافظ علامه تاج الدین سبکی در کتاب «طبقات الشافعية الكبرى» در شرح حال ایشان چنین نوشته است: «امام جلیل، حافظ اُمّت، ابوالقاسم بن عساکر». معلوم نیست که از اجداد ایشان یکی به نام عساکر بوده باشد، چیزی که هست او به این نام شهرت یافته است، او یاری‌دهنده‌ی سنّت پیغمبر و خادم سنّت است. امام اهل حدیث در زمان خود و خاتمه‌ی حافظان زبردست می‌باشد. طلب علم نزد منزل او رحل اقامت می‌افگندند.

جان خود را بر انواع علوم جمع نمود، غیر از علم و عمل دوست دیگری نمی‌خواست، و منتهای آرزویش علم و عمل بود. حافظه‌ای داشت که هیچ چیز از ذهن او بیرون نمی‌رفت، و ضابطه‌ای داشت که کهنه و نو در برابر آن یکسان بود، و طوری در علم خود محکم‌کاری و اتقان داشت که با علمای بزرگ پیش از خود برابری داشت، اگر نگوییم که بر آنان تَفَوُّق داشت و کثرت علم او به حدی بود که او غنی بود و مردم همه نیازمند به علم او بودند، از جمعی از علماء سماع علم داشت. و تعداد شیوخ و استادان او از مردان 1300 شیخ و از زنان هشتاد و چند استاد بود. بار سفر به سوی مکه‌ی مکرمه و مدینه‌ی منوره و عراق بست. و از دیار عجم از علمای اصفهان، نیشابور، مرو، تبریز، میهنه، بیهق، خسروجرد، بسطام، دامغان، ری، زنجان، همدان، اسدآباد، جی، هرات بون، بغ، بوشنج، سرخس، نوقان، سمنان، آبه‌ر، مرند، خوی، جرباذفان، و مشکان، رودراور حُلُون و آرجیش سماع علم داشت.

همچنین از علمای انبار، رافقه، رَحَبَه، ماردین، ماکسین و غیر این‌ها از بسیاری از شهرهای دور و اقلیم‌های پراکنده سماع داشت و همیشه دور از خانه بود. و اسب را سوی شهرها و صحراهای دور دست به تنهایی می‌راند و همراهی جز تقوی و پرهیزکاری نداشت و عزم و تصمیمی داشت که غیر از رسیدن به آرزوی خود در علم، هیچ چیز دیگری او را قانع نمی‌کرد. شیخ او ابوالفضل طوسی فرمود: نمی‌شناسم کسی را که امروز شایسته‌ی لقب الحافظ در حدیث باشد جز او. علامه ابن نجار فرمود: او امام محدثین است در زمان خود. و او کسی است که برتری در حفظ و اتقان و معرفت کامل در علوم حدیث و اعتماد و کفایت و خوبی تألیف به او پایان پذیرفته است. علامه ابن النجار فرمود: شنیدم از شیخ عبدالوهاب بن امین که

روزی همراه حافظ ابوالقاسم ابن عساکر و ابوسعید بن سمعانی در طلب حدیث و ملاقات شیوخ راه می‌رفتیم؛ آنگاه شیخی را ملاقات نمودیم، ابن سمعانی از آن شیخ خواست تا بایستد و چیزی از حدیث را بر او بخواند، در کیسه‌ای که اوراق سماعش در آن بود بررسی نمود و برگه‌ی سماع خود را نیافت و دلتنگ شد. حافظ ابن عساکر فرمود: آن جزء که دنبالش می‌گردی راجع به چه موضوعی است؟ ابن سمعانی فرمود: «کتاب بحث و نشور» از ابن ابی داود است که آن را از شیخش ابونصر زینی شنیده است. ابن عساکر فرمود: دلتنگ مباش و آن کتاب بحث و نشور را از حفظ خواند. همه‌ی آن را یا قسمتی از آن را که مورد نیاز بود. ابن نجار فرمود: که شک در این که همه‌ی آن کتاب را خواند یا بعضی از آن را، این شک از شیخ ما عبدالوهاب بن امین است.

امام نووی / در باره‌ی حافظ ابن عساکر نوشت و من از خط او نقل کردم؛ فرمود: او - یعنی ابن عساکر - حافظ شام است، بلکه حافظ دنیا است، امام است و مطلقاً مورد اعتماد و اطمینان است.

ابن عساکر مسموعات خود را به کسی سپرده بود تا برایش بیاورد: تأخیر نمود و ابن عساکر از این تأخیر ناراحت بود تا این که باو رسید:

حافظ ابومحمد قاسم، فرزند حافظ بن عساکر فرمود: پدرم کتاب‌های بسیاری شنیده بود و نسخه‌های آن را به دست نیاورده بود، بنا به اعتمادی که بر رفیقش حافظ ابوعلی بن وزیر نموده بود، زیرا آن چه ابن وزیر به دست می‌آورد، پدرم به دست نمی‌آورد. و آن چه پدرم به دست می‌آورد ابن وزیر به دست نمی‌آورد، در یکی از شب‌ها شنیدم که پدرم با یکی از دوستانش صحبت می‌کرد که به سفر رفته‌ام و مثل این است که به سفر نرفته‌ام. و مسموعاتی را به دست آوردم و مثل این است که به دست نیاورده‌ام. گمان می‌کردم که رفیقم ابن وزیر کتاب‌هایی را که سماع من است می‌آورد، مثل «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «کتاب‌های بیهقی» و جزوه‌هایی که با اسنادهای عالی بود. رفیقم ابن وزیر، در شهر مرو نشست و آنجا اقامت گزید. و انتظار داشتم رفیق دیگرم به نام یوسف بن فاروا جیانی بیاید که او نیز نیامد. و انتظار داشتم رفیق دیگرم که ابوالحسن مرادی است برسد، برای این که می‌گفت: ممکن است بیایم به دمشق و از آنجا به شهرم اندلس بروم. و هیچ کدام از این‌ها به دمشق نیامدند. بنابراین، ناگزیرم سومین بار به سفر بروم تا کتاب‌های بزرگ و مهم و جزوه‌ها و اسنادهای عالی را به دست آورم. چند روزی نگذشت که یکی از دوستانش درب خانه‌اش را زد و گفت: این ابوالحسن مرادی است که آمده است. پدرم نزد او رفت و او را به خوشوقتی ملاقات کرد و در خانه‌ی خودش او را منزل داد. او با خودش چهار سَفَط پر از کتاب آورده بود - سَفَط: ظرفی است که از تخته و چوب می‌سازند و در آن میوه و غیره جای می‌دهند - که همه به خط پدرم بود که مسموعات خود را نوشته بود. پدرم از رسیدن این مخطوطات که به خاطر آن‌ها سفر کرده و مدتی به نوشتن آن‌ها پرداخته بود، وقتی که دید همه‌ی آن‌ها سالم رسیده‌اند، خیلی خوشوقت شد و شکر خدای متعال را به جا آورد که همه‌ی مسموعات او را بدون زحمت به او رسانیده است. و زحمت سفر را از دوش او برداشته است. آن گاه به آن کتاب‌ها رو آورده و به نسخه‌برداری از آن‌ها پرداخت تا این که به مقصود خودش از آن‌ها رسید و هر کتابی از آن کتاب‌ها را که از سَفَط

(صندوق) بیرون می‌آورد این قدر شاد می‌شد که گویا همه‌ی مُلک دنیا را به او داده‌اند. خدایش بیامرزد و از او خوشنود باشد. انتهی: عبارت تاج الدین سبکی به پایان رسید.

این هم چند صفت درخشنده بود از سیرت این امام یگانه و فرزانه، حافظ ابن عساکر دمشقی. شما در سیرت او خواندید که چگونه دارای تبحر در علوم بود و چگونه کتاب‌هایی را از خود به یادگار گذاشت، اگر نه این بود که او حتی یک لحظه از حیاتش نمی‌گذاشت بی‌فایده بگذرد و روز و شب همه در فکر علم و تألیف و فایده‌رسانی بود، اگر این محافظت بر وقت و قدردانی حتی از دقائق و لحظات آن نبود، هیچ‌گاه نمی‌توانست چنین کتاب‌های ضخیم و پرارزش را بنویسد که مراکز علمی از طبع و چاپ کردن آن‌ها عاجزند، چه رسد به تألیف مثل آن‌ها. بنابراین، ای جوانان! وقت خود را گرامی بدارید و نگذارید لحظه‌ای از وقت‌تان به هدر برود، برای این که وقت‌ها و لحظه‌ها گنجینه‌های خیرات و برکات هستند.

تقسیم‌بندی هر کاری برای وقت مناسب آن از اسباب کامیابی است

آنچه برای قدرشناسی وقت جلب توجه می‌نماید، دانستن منزلت هر کار علمی است تا وقتی مناسب برایش در نظر گرفته شود، برای این که بعضی از کارهای علمی هر وقتی برای آن مناسب است، مثل مطالعه‌ی سریع کتاب. و بعضی از کارهای علمی است که نیازمند حضور قلب و بیداری کامل و فکر روشن و آسودگی خاطر است.

چنین کارهای علمی که حاجت به صفای ذهن و نشاط قریحه و فهم دارد، اختصاص به وقت‌هایی دارد که وقت نزول برکات و حصول نفعات است: مثل سحر و بامداد و اوقات آرام شب و هنگام فراغت قلب و در جایی که آرامش در آن باشد.

امام خلیل بن احمد فراهیدی، شیخ امام النحاة، سیبویه، و یکی از عقلائی بنی آدم فرمود:

سحرگاه بهترین وقت با صفا بودن ذهن انسان است. و علامه جارالله زمخشری در کتاب «اساس البلاغة» در ماده‌ی (وضع) فرمود: «و در سخن یکی از علماء آمده است: وقتی که سحر ظهور کرد در خانه‌ام را بکوب تا بدانی موضع رأی مرا. یعنی اگر رأی مرا می‌خواهی در وقت سحر رأی مرا بخواه.

علامه عبدالفتاح ابوغدّه فرمود: تمجید خلیل بن احمد و زمخشری از وقت سحر و فضل آن، زمانی بود که سحرگاه بهترین وقت نشاط عقلی و راحت جسمی در زندگی آن رادمردان بود، اما امروز اوضاع تغییر کرده و پیش مردم سحرگاه سنگین‌ترین وقت‌هاست که به خواب و سستی می‌گذرد و صفای دل و جان در سحرگاهان و استنشاق نسیم بامدادان از دست این مردم بیرون رفته است.

امام ادیب، ابوعلی حسن بن رشیق قیروانی در کتابش «العُمدَةُ فی محاسن الشعر و آدابهِ و نَفَدِهِ» فرمود: و از آنچه فکر را جمع می‌کند بر پشت خوابیدن برای مطالعه است، اما قفل دریای خاطر را، مثل آغاز به کار در سحرگاه نمی‌گشاید، زیرا انسان در سحرگاه از خواب برخاسته است، و روح پراکنده نشده است و اسباب لهو و بازی در کار نیست و امور معیشت

ذهن را به خود مشغول نساخته است. سحرگاه وقتی است که گویا انسان از نو زنده شده است. و هوای سحری لطیف‌ترین هوا، و نسیم سحری نسیمی است روح افزا و درست‌ترین میزان میان شب و روز است، اما چرا اول شب مانند سحرگاه و آخر شب نیست؟ برای این که اول شب موقعی است که تاریکی بر روشنایی پیروز شده، برعکس سحر که روشنایی سحر بر تاریکی شب پیروز شده است. و اول شب موقعی است که نفس انسانی از کارهای روز خسته و بیمار است و حاجت به شب دارد تا از خواب راحت، خستگی‌های روز را بزدايد.

بنابراین، شایسته است که این اوقات با صفا و پر برکت برای حل مشکلات و پاک‌کردن مسائل پیچیده و تصحیح اشتباهات غنیمت شمرده شود.

بیان بهترین وقت و محل برای حفظ‌کردن

امام حافظ خطیب بغدادی در کتاب «الفقیه والمتفقہ» در جایی که صحبت از بهترین وقت و محل برای حفظ‌کردن دارد، می‌فرماید: بدان که برای حفظ، ساعت‌هایی است که شایسته است برای کسی که قصد حفظ‌کردن دارد آن اوقات را رعایت بنماید، و برای حفظ جاهایی است که شایسته است برای کسی که قصد حفظ دارد در آن جاها باشد. بنابراین، بهترین وقت برای حفظ‌کردن سحرگاه است. و بعد از آن نیمروز. و بعد از آن بامدادن. و شب برای حفظ بهتر از روز است، و هنگام گرسنگی شایسته‌تر است از وقت سیری، و لازم است برای کسی که قصد حفظ دارد بسنجد که برای او چه وقت برای حفظ‌کردن بهتر است، برای این که بعضی از مردم هستند که اگر زیاد گرسنه باشند، نمی‌توانند چیزی را از حفظ کنند. برای چنین اشخاصی مناسب است که گرسنگی را به غذای سبکی رفع کنند.

و بهترین جاها برای حفظ، جاهای بلند است، مثل بالاخانه که از جاهای پایین بهتر است، نیز هر جایی که از چیزهایی که خاطر انسان را به خود مشغول می‌سازد دور باشد، برای این که هر جا که دل را مشغول می‌سازد و یا بر انسان چیره می‌شود از حفظ باز می‌دارد. بر سر یک مسأله میان خطیب بغدادی و ابونصر فارابی اختلاف است: خطیب می‌فرماید که موقع حفظ باید از جاهای سبز و خرم و لب جوی آب پرهیز کرد، برای این که روی چمن سبز و لب جوی آب و میان کوچه در اکثر اوقات خالی از رفت و آمد نیست و نتیجه این می‌شود که انسان از حفظ باز می‌ماند و ابونصر فارابی عادت داشت که تنهایی را می‌پسندید و مدت اقامتش در دمشق در محلی که آب و سبزه بود می‌نشست و کتاب خود را تألیف می‌کرد و مردمی که می‌خواستند از علم او استفاده کنند در آنجا به خدمتش می‌آمدند.

در حقیقت هر دو درست فرموده‌اند: جاهایی است که لب جوی و روی چمن سبز محل اجتماع مردم و هیاهوی آنان است، چنین محل‌هایی است که به فرموده‌ی خطیب بغدادی به کار حفظ نمی‌خورد.

و جاهایی است که لب جوی آب و بر چمن سبز محل خلوت است و این جاهاست که ابونصر می‌نشست و کتاب را می‌نوشت و به افاده‌ی دانش پژوهان می‌پرداخت. به عقیده‌ی این داعی لب جوی آب و بر چمن سبز و قلعه‌ی کوه خوش نسیم، بهترین جا برای حفظ است. ابونصر فارابی از بزرگترین فلاسفه‌ی مسلمان است، او در فاراب نزدیک مرز چین به سال 260 به دنیا آمد و به سال 339 در دمشق وفات یافت.

مستحب بودن دوری از جاهای پرهیاهو به هنگام حفظ کردن:

در حقیقت از این که برای دانشجویان جاهای خلوت و دور از مردم و جار و جنجالشان پسندیده‌اند، این است که خلوت به صفای ذهن و حضور قلب کمک می‌کند و موقعی که فکر روشن شد، صحت نظر و فهم در طلب معلومات به دست می‌آید. و علما علم را از میزان عقل طلب می‌کنند و این میزان در منت‌های لطافت است و از هر مشغلتی متأثر می‌شود و از طریق مستقیم منحرف می‌گردد، از این رو در تحصیل علم خصوصاً علم‌هایی که باریک‌بینی و فهم قوی می‌خواهد، رعایت زمان و مکان را لازم دانسته‌اند تا فهم درست حاصل شود و تصور و حکم را به درستی دریافت.

امام محدث و فقیه ادیب، ابوسلیمان حمد بن محمد خطابی متولد سال 319 و متوفای سال 388، چنانکه شرح حالش در کتاب «یتیمه الدهر» دوستش، ثعالبی آمده است، فرمود: موقعی که در خلوت هستم، ذهنم صفا می‌یابد و مطالب درخشنده‌ای بر من عرضه می‌شود که به منزلت برق در تاریکی است و موقعی که پیاپی آواز الاغ‌ها به گوشم می‌رسد حالتی به من دست می‌دهد که لکنت زبان می‌گیرم و نمی‌توانم سخن بگویم. از بین علوم، علمی است که فایده‌اش اندک است و از کمالیات است و ندانستن آن مایه‌ی نقص نیست، نفع آن اندک است و حاجت به آن اندک‌تر است؛ چنین علمی شایسته نیست وقت گرانبها را در تحصیل آن از دست داد، برای این که مشغول مفضول شدن از رسیدن به فاضل و افضل باز می‌دارد.

همچنین فرموده است: و هرگاه به طلب علم مشغول شدی، بدان که علم بار است پس بنگر که چه چیز را بار می‌کنی، و موقعی که دانستی آن بالا و پایین بردن دارد، دل خود را مشغول علمی بساز که بهتر است.

بنابراین، سزاوار است که شخص عاقل ذهن قوی و وقت گرانبهای خود را صرف علمی بسازد که بهتر است. تا از آن علم بهتر زندگی بهتر بیابد و نیکبختی دو جهان را برای خود ذخیره نماید.

خوب است که انسان وقتی احساس خستگی و ملال نمود خود را فریب دهد:

در کتاب «الحث علی طلب العلم» 1: 66 تألیف علامه ابو هلال عسکری آمده است که: ابوالقاسم، عبیدالله بن محمد اسدی معتزلی، ادیب نحوی عروضی، معروف به ابن جرو موصلی متوفی 387 فرمود: شایسته است که انسان درس اخبار و اشعار را برای وقت خستگی به تأخیر بیندازد.

و ابوالفتح محمد بن جعفر همدانی بغدادی، ادیب نحوی، لغوی، معروف به ابن المراغی فرمود: شایسته است که انسان در درس خود را بفریبد. انتهی: سخن ابو هلال عسکری به پایان رسید.

علامه عبدالفتاح ابو غده فرمود: قصد ابن المرغی از این که شایسته است انسان در درس خود را بفریبد، این است که اگر در درسی سستی و خستگی دچار انسان شد، درس را رها نکند و از خواندن باز نماند، بلکه به خود بگوید که خسته نیستم و نشاط خود را از دست نداده‌ام، بهتر است درس را ادامه بدهم تا از دیگران عقب نیفتم. به این طریق نشاط خود را باز یابد، اصولاً تلقین نفس اثری عجیب دارد.

عواملی که خستگی را از بین می‌برد و خواب و سستی را می‌راند:

درمان ملولی و خستگی و راندن خواب و سستی به وسیله‌ی این عوامل امکان‌پذیر است: جویدن آدامس، رفتن به فضای آزاد، تغییر دادن محل، بدن‌شستن، قدم‌زدن، شستن سر و صورت، مطالعه‌ی کتاب دیگر و نظیر آن‌ها هرچه که خستگی و سستی را رفع کند.

معمولاً سهر جسمی به نوعی صلاح می‌یابد و هر نشاطی کلیدی دارد که بر افراد حریص بر علم و دانش پنهان نمی‌ماند. **لازم است رعایت کردن اصل الأهم فالأهم و مقدم‌داشتن مهم بر غیر مهم:** امام حافظ خطیب بغدادی / فرمود: علم مانند دریاست، یعنی آیا ممکن است دریا را به پیمانه خشک کرد؟ دریا را نمی‌توان به پیمانه تمام کرد. و علم مانند معدن‌هایی است که حاصل آن پایان ندارد. بنابراین، خود را به الأهم (مهم‌تر) مشغول دار و آنچه اهمیتی ندارد به آن مشغول مشو و کسی که غیر مهم را دنبال کرد، خود را از مهم محروم ساخته است. **انتهی:** سخن خطیب به آخر رسید.

و این فرموده‌ی خطیب بغدادی همان است که عباس بن حسن علوی به آن اشاره فرمود: خطیب در تاریخ بغداد 12: 126 شرح حال او را آورد و نصیحت او را که از بهترین نصیحت‌هاست یاد نمود و آن نصیحت این است: بدان که رأی تو آن وسعت را ندارد که به همه چیز برسد. بنابراین، رأی خود را آماده ساز برای آنچه مهم است. و مال تو آن قدر نمی‌تواند باشد که به همه‌ی مردم برسانی. بنابراین، مال خود را اختصاص بده به کسانی که اهل حق هستند و بزرگواریت نمی‌تواند که به همه‌ی عوام برسد. بنابراین، بزرگواری خود را به اهل فضل اختصاص بده. و شب و روزت نمی‌توانند به همه‌ی حاجت‌هایت برسند. بنابراین، وقت خود را به خوبی قسمت کن میان وقتی که باید به کار مشغول شوی و وقتی که باید راحت خود را دریابی. برای این که اگر رأی خود را در غیر مهم به کار ببری، مهم را خوار داشته‌ای. و این روش مانند این است که دانشجو در روزهایی که امتحان در پیش دارد کتاب‌های درسی خود را کنار بگذارد و به خواندن جنگ رستم و اسفندیار پردازد که در این صورت در امتحان موفق نمی‌شود و زحمت یک‌ساله‌اش برباد می‌رود. از این روی همیشه باید به آنچه مهم‌تر است پرداخت و در وقت امتحان به کتاب‌های درسی و آماده‌شدن برای امتحان پرداخت تا موفق شد. و اگر وقت را در شب و روز در کاری که به آن نیازی نداری به کار ببری، وقتی برای رفع نیازت به وقت نیاز داری، به خواری می‌افتی.

این‌هایی که یاد شد همه اشاراتی بود در بیان ارزش وقت نزد آن دانشمندان برجسته و آن پیشوایان حُجسته، کسانی که با یاد کرد ایشان از یادکردن بسیاری از دانشمندان دیگر صرف‌نظر کردیم. و در حقیقت همه‌شان مایه‌ی افتخار اسلام و بلکه مایه‌ی افتخار انسانیت بودند؛ آنان مردمی بودند که خدای عزوجل فخرشان را پایه‌گذاری فرمود. بنابراین، بالاتر از افتخار ایشان افتخاری نیست؛ و هرچند کسی دارای فخری عظیم باشد به افتخار ایشان نمی‌رسد.

روی این اصل، ای خواننده‌ی بزرگوار، آنچه را که شنیدی و خواندی شگفت‌مدان؛ وقتی که خواندی فلانی بیش از صد کتاب تألیف نمود و با تألیفات در هر علمی بهترین بهره و حظاً را یافته است، زیرا ایشان وقت خود را حفظ کردند و

نگذاشتند غفلت باعث از میان رفتن وقت‌شان گردد؛ لحظه و دقیقه و ساعت همه را در راه علم نافع و مهم به کار بردند. و بدین سبب آن همه افتخار را به دست آوردند.

یادکردن گروهی از دانشمندان که پنجاه تألیف تا صد تألیف یا بیشتر داشتند

استاد جمیل العظم دمشقی متوفی به سال 1352 کتابی نوشته است به نام: «عقد الجواهر فی تراجم من لهم خصمون تصنیفاً فمائة فأكثر». در این کتاب اشخاص بسیاری یاد نموده است که به بسیاری تألیفات و مصنفات مشهورند؛ از قبیل: ابن جریر طبری، ابن الجوزی، نووی، ابن سینا، ابن تیمیه، ابن القیم، غزالی، ابن حجر عسقلانی، بدر الدین العینی، سیوطی، علی القاری، مناوی، عبدالغنی نابلسی و عبدالحی لکنوی. و افرادی دیگر از کسانی که تألیف هریک از ایشان از یک صد کتاب یا از پنجاه کتاب بیشتر است.

وقتی که بر شرح حال هریک از آن دانشمندان فاضل و مشهور آگاه شدی، همتت باعث می‌شود تا بکوشی و خودت را به ایشان برسانی، اگر دارای همت بلند هستی و قدر عمر و وقت خود را می‌دانی، و از جهان نروی مگر موقعی که از دسترنج خود سی کتاب یا چهل کتاب یا پنجاه کتاب به یادگار گذاشته باشی. «ویزید الله فی الخلق ما یشاء. ویختص برحمته من یشاء والله واسع علیم»؛ «و خدا زیادی فرماید در مخلوقاتش آنچه را که بخواهد. و خدای متعال اختصاص می‌دهد به رحمتش هر که را بخواهد و فضل خدا پهناور است و بسیار داناست به همه چیز».

بیان چیزهایی که بر وقت‌یابی و استفاده از آن کمک می‌کنند

برای حفظ وقت و به دست آوردنش از قدیم در وصف طالبی که آمادگی تحصیل علم دارد و امید نابغه شدنش هست، گفته شده که باید شتاب نوشتن و شتاب خواندن و شتاب راهرفتن را داشته باشد.

حافظ ابن رجب حنبلی در ذیل کتاب «طبقات الحنابلة» در شرح حال حافظ شیخ الاسلام ابن ابی اسماعیل هرّوی، خواجه عبدالله انصاری حنبلی که متوفای سال 481 هجری است، آورده است که حافظ محمد بن طاهر مقدسی فرمود که از ابواسماعیل انصاری شنیدم که می‌فرمود: محدث واجب است که سریع المشی، سریع الكتابة و سریع القراءة باشد، یعنی عالم به حدیث باید شتاب نویس شتاب خوان شتاب راه رونده باشد. شتاب راهرفتن طالب برای این است که در اندک زمانی بتواند به شیوخ و استادان علم حدیث برسد. و شتاب نوشتن و شتاب خواندنش برای این است که وقت را مختصر نماید و حفظ وقت نماید برای کارهای دیگر و برای زیادکردن علم خود. و این وصف‌هایی که یاد شد یقیناً به زیادت توشه گرفتن از علم و استفاده نمودن از شیوخ و علماء در مدت کمتری از وقت و عمر کمک می‌کند.

عبدالفتاح می‌فرماید: من وصف چهارمی را بر آن‌ها افزوده‌ام و آن این که سریع الأکل باشد، یعنی کم‌خوراک باشد، زیرا اگر خوردن خوراک را طول بدهید، آن وقت اندوخته را که از شتاب خواندن و نوشتن و راهرفتن به دست آورده است با طول دادن در وقت خوراک خوردن و پرخوری و بیرون دادنش از دست می‌دهد. و بنده‌ی داعی وصف پنجمی بر آن‌ها افزوده‌ام و آن این که کم‌خواب باشد و زود از خواب بیدار شود. بنابراین، طالب علم حدیث، باید شتاب راه برود، شتاب

بنویسد، شتاب بخواند، کم خوراک باشد و کم خواب باشد تا بتواند به خوبی استفاده از وقت نماید و به خوبی از نصیحت بزرگان پیروی نماید. قاضی عیاض مالکی / در کتاب «الشفا بتعريف حقوق المصطفى ص» 1: 109 در فصل هفتم از باب دوم فرموده است: همیشه عرب و حکیمان افتخار به کم خوابی و کم خوراک می نموده اند و نکوهش پرخوری و پر خوابی می کرده اند، زیرا پرخوری دلیل حرص و کودنی و باعث بیماری و سنگین شدن بدن و محروم شدن از نشاط و چابکی و کارآمدی است. آن چنانکه کم خوراکي دليل قناعت و خودداری و سبب تندرستی و صفای باطن و تیزهوشی است، زیرا پرخوری به آشامیدن آب زیاد منجر می شود و پرخوری و پرآشامیدن به خواب سنگین و پر خوابی می انجامد. و چه فایده دارد عمری که به پرخوری و پر خوابی و رفت و آمد زیاد به مستراح بگذرد. و در حکمت های لقمان حکیم آمده است: ای پسر عزیزم! وقتی که معده پر شد، فکر به خواب می رود و حکمت گنگ می شود و اعضای بدن از عبادت خدا باز می ماند.

سفیان ثوری فرمود: به اندک خوری، شب بیداری به دست می آید. سحنون فرمود: علم به صلاح نمی آید برای کسی که می خورد تا سیر شود. سیدنا عمر τ فرمود: شما را بر حذر می دارم از پرخوری، برای این که پرخوری وسیله ی سستی از نماز و باعث فساد جسم و رساننده به بیماری است. بر شما باد میانه روی که آن از اسراف به دور است و باعث صحت بدن و بیشتر نیرو گرفتن در عبادت می شود و انسان هلاک نمی شود مگر وقتی که شهوت و خواسته اش را بر دین ترجیح داد.

طالب علم باید خوراک و خواب و استراحتش به قدر ضرورت باشد:

امام نووی: در مقدمه ی گرانقدر کتاب عظیم «مجموع» فرمود: سزاوار است که طالب علم حریص بر تعلم و فراگرفتن علم باشد و در همه اوقات: شب و روز، در سفر و حضر بر فراگرفتن علم مواظب باشد و وقت خود را صرف غیر علم نکند، مگر به قدر ضرورت. و برای خوراک و خواب مقداری از وقت صرف آن ها نماید که ناگزیر از آن باشد. و برای استراحت به قدری که ملال و خستگی را از خود دور کند و مانند این ها از هر چه که از ضروریات است، اگر می توانست مثل خود امام نووی همیشه روزه باشد و یک بار خوراک بخورد و آن هم اندک و روز و شبی ربع ساعت نشسته بخوابد، خوب بود؛ اما افسوس که این روش کار همه کس نیست.

ابوالوفا، ابن عقیل فرمود تا می توانم از وقت خوراکم کم می کنم:

پیشتر در شرح حال امام ابوالوفا ابن عقیل حنبلی گفتیم که او می فرمود: منتهای کوشش دارم تا وقت خوراکم را کم نمایم، تا جایی که کاک نرم شده را با آب بلعیدن بر خوردن نان ترجیح می دهم، زیرا میان این دو تفاوت جویدن است و تا وقت برای مطالعه ام بیشتر شود یا فایده را بنویسم که اگر مشغول مشغول نان خوردن شوم نوشتن آن فایده از دستم بیرون می رود، و در حقیقت با شکوه ترین تحصیل، نزد عقلاء به اجماع علماء وقت است. و همین وقت غنیمتی است که باید فرصت آن را به دست آورد، برای این که تکالیف زندگی بسیار است و وقت زودگذر است. انتهی: گفتار ابن عقیل به پایان رسید.

دو بیت شعر از امام جلال الدین سیوطی است در باره ی آنچه طالب علم برای به دست آوردن وقت نیاز دارد.
پس از آن دیدم که امام حافظ جلال الدین سیوطی / اشاره فرمود به نیاز طالب علم به شتابیدن در خوراک خوردن، راه رفتن و نوشتن برای به دست آوردن وقت. و اشاره فرمود به این دو بیت:

سستی در به دست آوردن فضیلت‌ها چه بد رفیقی است. و آسایش و تن‌آسایی باعث پشیمانی است، پشیمانی‌ای که بر هر لذتی چیره آید. بنابراین، آگاه باش و برای سعادتت تلاش کن و بر آنچه گذشت از کوتاه‌کاری اظهار پشیمانی کن. و بکوش برای رسیدن به کاملان مادامی که وقت کوشش برای رسیدن به کاملان وجود دارد. و شاخه‌ات را آبیاری کن، مادامی که خشک نشده و در آن رطوبتی باقی است. و به یاد بیاورد ساعتی از وقتت که ضایع شد. و همین کافی است که اندرزی باشد، برای این که لذت سستی در آن از بین رفت و مرتبت فضایل از دست رفت. در حالی که اگر وقت ضایع نشده بود، مرتبه‌ای از فضایل به دست آمده بود. و همت‌ها در بعضی اوقات کوتاه‌کاری می‌نماید و موقعی که تشویق شد به سیر خود ادامه می‌دهد. و هر همتی که ایستاد پستی خود را نشان داد، برای این که همت عالی به پستی خوشنود نخواهد شد. هر کسی که عالی‌همت باشد در صدد علو و رفعت خود برمی‌آید و آن پست‌همت است که به پستی راضی می‌شود.

بالا رفتن نفس به سوی فضایل نشانه‌ی شرف و بزرگواری آن است:

و از نفس بخواه تا راه فضایل را در پیش گیرد. و این منت‌های مقصود مجتهدان است. فضایل هم تفاوت دارد، شخصی آن را در زهد و بی‌میلی در دنیا می‌داند و شخصی آن را در مشغول‌شدن به عبادت می‌داند و در حقیقت فضایی که کاملند از جمع بین علم و عمل به دست می‌آیند. و وقتی که علم و عمل هر دو حاصل شدند، صاحب علم و عمل را به بالاترین مقام می‌رسانند. و غایت مقصود همین است که علم و عمل باهم به دست آیند. و به اندازه‌ی عزم و تصمیم منزلت‌های بزرگ فراهم می‌شود. بنابراین، شایسته است که همت به سوی کمال بالا رود. مردمی در زهد ایستادند که زهد خودش مقصود است. و مردمی مشغول علم شدند و ندانستند که علم برای عمل است. و نادر هستند مردمی که میان علم کامل و عمل کامل جمع نمایند.

و نه هرچه قصد آن می‌شود مراد مقصود است، و نه هر طالبی یابنده‌ی مطلوب خود است. و نه هرکسی که کاری را آغاز نمود به آخر می‌رساند. و نه هرچه دل خواه انسان است به دست می‌آید. و چنانکه ابوالطیب متنبی گفت:

وما کل هوا للجمیل بفاعل ولا کل فعال له بمتمم

نه هرکسی که هوا خواه خوبی است برای حصول آن دست به کار می‌شود، و نه هرکسی که کاری را آغاز می‌کند آن را به اتمام می‌رساند.

و لکن وظیفه‌ی بنده کوشش کردن است. و هرکس در کاری که برای آن آفریده شده است موفق می‌شود. پایان سخن ابن الجوزی با اندک تصرف.

بیان مهم‌ترین کاری که بر غنیمت‌شمردن وقت کمک می‌کند:

در واقع چیزی که مساعدت می‌نماید بر اغتنام وقت، منظم‌نمودن اعمال است و دوری از مجلس‌هایی که از خیر خالی است و ترک کردن از هر چیزی که بیهوده است و همنشینی با مردمی که اهل کوشش و تیزهوش و بیدار هستند و نمی‌گذارند دقیقه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد و نیز خواندن سیرت دانشمندانی که یگانه‌ی روزگار خود بودند و شرح حالشان

تکان‌دهنده است، مانند دانشمندانی که در این کتاب شرح حالشان گذشت. و لذت‌بردن از شیرینی قدر وقت‌شناسی برای نتیجه‌گرفتن از وقت در خدمات ارزنده‌ی علمی. و غرق‌شدن در خوشی مطالعه‌ی کتاب و افزودن معلومات و پاکسازی و تحقیق در معلومات، برای این که این گونه مسایل هستند که تو را آشنا به ارزش وقت می‌سازند، قدر وقت‌شناسی را در وجودت برمی‌انگیزانند تا همیشه در صدد حفظ وقت و نگهداری آن و به کار گرفتن وقت در اعمال صالح برآیی.

وقت یعنی حیات، وقت یعنی عمر و زندگی

استاد ناصح درستکار، حسن البنا / فرمود: کسی که حق وقت را شناخت زندگی را یافته است، برای این که وقت حیات است. عماره / شاعر، فقیه و ادیب یمینی متوفی سال 569 قصیده‌ای دارد که قاضی ابن خلقکان در «وفیات الأعیان» آن را آورده و معنای ابیاتی از آن چنین است:

هرگاه سرمایه‌ات عمر تو باشد، بپرهیز از مصرف‌کردن عمر در غیر واجب.

و میان رفتن شب و آمدن صبح معرکه‌ای است که لشکر آن شگفتی‌ها را به سوی ما می‌آورد.

و شاعر ادیب احمد شوقی / فرمود:

قلب در حرکاتش به شخص می‌گوید: زندگی عبارت است از دقیقه‌ها و ثانیه‌ها، کاری کن که بعد از وفاتت اسم و آوازه‌ات بالا گیرد، برای این که ماندن نام نیک آدمی، عمر دوم اوست.

حفصه دختر سیرین خواهر محمد بن سیرین فرمود: وقت کار، ایام جوانی است:

عمر حقیقی انسان که در آن فعالیت دارد در سن جوانی است، برای این که جوانی زمان کار و تحصیل علم است، همان گونه که جوانی ایام بخشش و تولید است. در جوانی نیروی فکر و بدن هردو فراهم است. و همت در جوانی عالی است و بیماری و موانع زندگی به سبب اندکی متعلقات به دور از آدمی است. تابعی جلیل، حفصه بنت سیرین می‌فرمود: ای گروه جوانان، از وجودتان بهره‌برداری کنید تا وقتی که جوان هستید، برای این که عمل و کار را ندیدم، مگر در ایام جوانی.

حفصه دختر سیرین، خواهر گرامی امام محمد بن سیرین یکی از زنان بلندنامی است که تابعی بود و از فقه و حدیث بهره‌ای وافر داشت؛ در صلاح و تقوی معروف است و گفته‌ی او از لحاظ اعتبار سَنَد است، به سال 11 هجری به دنیا آمد و به سال 101 در عمر نود سالگی وفات یافت. رحمه الله تعالی. شرح حال او در «صفة الصفوة» ابن الجوزی 4: 24 و «تهذیب التهذیب» ابن حجر 13: 409 آمده است.

امام نووی در مقدمه‌ی کتاب عظیم خود «المجموع»: 1: 69 فرموده است: «سزاوار است برای دانشجو که تحصیل علم را در وقت فراغت غنیمت بشمارد، و در وقت نشاط و جوانی و نیرومندی بدن و آسودگی خاطر منتهای کوشش خود را در فراگیری علم به کار گیرد، پیش از این که عوارض سستی پدید آید و انسان نتواند کاری کند». چه بسیار هستند کسانی که جوانی و فراغت را از دست می‌دهند و در پیری زانوی غم به بغل می‌گیرند و بر گذشته که به نادانی گذشته است اشک می‌ریزند. اما چه سود که گذشته بر نمی‌گردد.

امام احمد فرمود: شباب و جوانی را به چیزی شباهت می‌دهم که در آستینم بود و افتاد:

عمر طولانی روز به روز می‌گذرد. و چه بسیار که فراموش می‌کنی که عمر به شتاب می‌گذرد و آنچه گذشت بر نمی‌گردد، و گمان می‌کنی که زمان دراز می‌ماند. و واقعیت غیر از این است.

امام احمد فرمود: جوانی را شباهت به چیزی ندادم، مگر به چیزی که در آستینم بود و افتاد. این در حالی بود که 77 سال عمر کرد.

بنابراین، جوانی اگر بماند بازهم مدت ماندنش اندک است. و عمر اگرچه طولانی باشد کوتاه است، خدا بیامرزد شاعری که این ابیات را گفت:

أذان المرء حين الطفل يأتي وتأخير الصلاة إلى الممات
دلیل آن محیة یسیر کما بین الأذان إلى الصلاة

اذان گفتن شخص در گوش شیرخوار وقتی که به دنیا می‌آید و به تأخیر انداختن نماز جنازه بر او این که بمیرد، دلیل بر این است که عمر و زندگی‌اش اندک است. مثل فاصله‌ی میان اذان و نماز.

شاعر دیگری گفت:

وما بین میلاد الفتی و وفاته إذا نصح الأقوام أنفسهم عُمر
لأن الذي يأتي شبيهه الذي مضي وما هو إلا وقتك الضيق النزر

و میان تولد شخص و وفات او، اگر مردمان نصیحت خود بنمایند عمری نیست، زیرا کسی که می‌آید شبیه کسی است که رفته است، و عمر نیست، مگر همان وقت تنگ اندک تو.

امروزه میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد:

باعث افسوس و تأسف این است که امروز میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد، بدین صورت که همه طالب راحتی و خوشی هستند و جدیت و مداومت بر درس نمی‌خواهند. روی این اصل، خوشی و انواع کارهای بیهوده نزد آنان یکی از خواسته‌های زندگی محسوب می‌شود. خوشی گردش و انواع لباس و خوشی خوراک و خواب طولانی خواسته‌ی اساسی آنان شده است. و وقتی برای درس و تحصیل ندارند. و حالشان شباهت حال کسی است که احمد بن فارس لغوی در این دو بیت حال او را گفته است:

إذا كان يؤذك حرّ المصيف ویبس الخریف وبرد الشتاء
ویلهیک حسن زمان الربیع فأخذك للعلم قل لي متى؟!

اگر گرمای تابستان و خشکی پاییز و سرمای زمستان تو را می‌آزارد و خوبی هوای بهار تو را به خود مشغول می‌دارد، پس بگو چه وقت علم را فرا می‌گیری؟

یعنی آن کسی که طالب علم است و شوق فراگرفتن علم او را از همه چیز جدا ساخته است، نه از گرمای تابستان می‌ترسد و نه از خشکی پاییز می‌ترسد و نه از سرمای زمستان می‌لرزد و نه خوبی هوای بهار او را به خود مشغول می‌سازد، او طالب علم است و همیشه در راه علم گام برمی‌دارد تا به خواسته‌ی خود که نابغه‌شدن در علم است برسد.

آلوسی پسرزاده‌ی آلوسی مفسر، و حرص شدید او بر درس و علم:

علامه ابوالمعالی محمود شکری آلوسی پسرزاده‌ی محمود آلوسی مفسر، او مردی ادیب بود و در سال 1342 در بغداد وفات یافت. امتیاز او این بود که بر وقت خود خیلی حریص بود و هیچ چیز او را از درسش باز نمی‌داشت، نه چله‌ی گرمای تابستان و نه چله‌ی سرمای زمستان. و چه بسیار اتفاق می‌افتاد که اگر یکی از شاگردانش از درس غایب می‌شد، در معرض انتقاد و درشتی سخن او واقع می‌شد.

دانش‌آموز او شیخ بهجت اثری می‌گوید: روزی که بسیار ناراحت‌کننده بود و باد سخت و باران شدید و گل بسیار کوجه‌ها باعث شد که آن روز غایب شوم و فکر نمی‌کردم در چنان روزی شیخ برای درس به مدرسه آمده باشد، فردای آن روز که به مدرسه رفتم، دیدم که با لحن خشمناک می‌فرماید: **ولا خیر فیمن عاقه الحر والبرد: خیری نیست در کسی که گرما و سرما باعث غیبت او شود.**

انسان در بزرگسالی از سن جوانی و کودکی مشغول‌تر و ناتوان‌تر می‌شود:

گاه است که این خیال برای بعضی پیش می‌آید که روزهای آینده، فراغت بیشتری برایش پیش می‌آید و زمانه در آینده وقتی بهتر و به دور از مشاغل و گرفتاری‌ها فراهم می‌سازد، اما من به شما می‌گویم:

هر چقدر سن و سالت بیشتر می‌شود، مسؤولیت و تعلقات بیشتر و اوقات تنگ‌تر و توانایی‌ات کمتر می‌شود، برای این که وقت در پیری تنگ‌تر و جسم در پیری ناتوان‌تر و تندرستی و نشاط در آن کمتر است. و واجبات و مشاغل بیشتر و سخت‌تر می‌شود. بنابراین، ساعت‌های عمر را گرمی بدار و کار امروز را به فردا می‌فکن که فردا را کاری دیگر است. هیچ ظرفی نمی‌تواند خالی باشد، اگر چیزی در آن نباشد هوا آن را پر می‌کند و هر زمانی پر از مشاغل و کارها و اتفاقات ناگهانی است.

شریف محدث عباسی وصیت کرد که روی قبر او بنویسد: «حاجت‌هایی است که انجام نگرفت و آرزو‌هایی است که حاصل نشده است و جان‌هایی است که مُرد و هزار و یک حسرت با خود برد».

عالمی می‌فرماید: روزهای شادمانی اندک است و روزهای نابسامانی بسیار است.

ابوالفتح بستی می‌فرماید: **إن سرکَکَ زمن ساءتکَ اَزمان: اگر روزی تو را خوشوقت کرد روزها تو را بدحال نماید.**

و دیگری گفت:

عروس بی‌عزا را امام گیتی نیست اندر یاد زحق مگذر که آن شادی به این شیون نمی‌ارزد

یکی از علماء در ابیات زیر چنین می‌گوید:

يقولون إن الدهر يومان كله فيوم مسرات ويوم مكاره
وما صدقوا والدهر يوم مسرة وأيام مكاره كثير البدائة

شیخ مصلح الدین سعدی از نوادر روزگار است و دو کتاب او «گلستان» و «بوستان» از افتخارات ادبی فارسی است. اما تاکنون معنی این فرموده‌ی او را ندانسته‌ام که فرمود:

جز به خردمندی مفرما عمل. این سخنی است کاملاً صحیح، اما: گرچه عمل کار خردمند نیست، نمی‌دانم به چه معنی است. آیا عمل کار خردمند نیست و عمل کار بی‌خرد و دیوانه است؟ و کجا می‌توان خردمندی را یافت که دوش از زیر بار عمل خالی کند، در حقیقت عمل کار خردمند است و خردمند است که از عهده‌ی عمل برمی‌آید و عمل را به درستی به انجام می‌رساند.

کسی که قدر وقت می‌داند وقت نزد او گرامی‌ترین دارایی است و کسی که قدر وقت نمی‌داند وقت نزد او ارزانترین چیزی است که از دست می‌رود.

خدا بیامرزد وزیر شایسته کار و دانشمند پرهیزکار، یحیی بن هبیره بغدادی حنبلی، متولد سال 449، متوفای سال 560 هـ ق و شیخ امام ابن الجوزی که فرمود:

والوقت أنفس ما عنیت بحفظه وأراه أسهل ما علیک یضیع

وقت گرامی‌ترین چیزی است که نگهداریش از تو خواسته شده است. و گمان می‌کنم که نزد تو آسان‌ترین چیزی است که ضایع می‌شود.

مقاله‌ی احمد امین در حفظ وقت و اثرهای ضایع کردن وقت:

واقف شدم بر مقاله‌ای که از استاد احمد مصری است که در سال 1373 در گذشته است. او در کتابش «فیض الخاطر» تحت عنوان «اوقات الفراغ» مقاله‌ای دارد که نظرم بر این شد تا در خاتمه‌ی این کتاب با تصرف در آن و زیاد کردن کلماتی اندک بیاورم. بدین علت که با خاتمه‌ی کتاب مناسبت دارد و به امید آن که مورد استفاده قرار گیرد.

فرموده است: در خانه‌ها هزاران هزار از طلاب مدارس هستند که چهار ماه یا پنج ماه تعطیلات تابستانه را می‌گذرانند. آیا پدران از آنان سؤال کرده‌اند که چگونه باید این مدت طولانی را بگذرانند که نفع آن عاید جسم، عقل، اخلاق و وطنشان گردد؟ و در خانه‌ها به قدر همین یا بیشتر از آن زنان هستند، آن‌ها چگونه اوقات فراغتشان را می‌گذرانند؟

اگر زمان، ماده‌ی خام به دست آوردن مال و تحصیل علم و یافتن تندرستی است، پس چه بسیار از همه‌ی این‌ها که از دست دادیم، و چه بسیار عمرهای گران‌بها که به عبث و بازی از دست می‌رود و نه در کار دنیاست و نه در عمل آخرت. از نتایج ضایع شدن زمان، ضایع شدن منابع ثروت است که ممکن بود از آن‌ها بهره گرفت، اگر بی‌اعتنایی به زمان و نادانی به استعمال آن نبود، چقدر زمین‌های بایر است که ممکن بود اصلاح شود. و چقدر شرکت‌ها بود که ممکن بود تأسیس شود. و چه تأسیسات و بنگاه‌های گوناگون که ممکن بود سازمان‌دهی شود و با استفاده قسمتی از آن وقت‌هایی که بیهوده گذشت اداره شود.

و از نتایج ضایع کردن وقت در دنیای ما، کساد و بازار نداشتن کتاب و نخواندن آن‌ها و راضی بودن به جهل و نادانی است، کم هستند افرادی که از نادانی رنج ببرند و به فکر دانایی باشند. و لیکن بسیاری کسانی که به سوی راحتی و تن

آسایی و تن پروری روی آورده‌اند. اضافه بر این‌ها عقب‌افتادگی فکری اجازه می‌دهد تا راه برای بیگانه‌ی فعال باز شود، آن که می‌داند چگونه از وقتش فایده ببرد، و قصدم از حفظ وقت این نیست که زمان همه‌اش در کار بگذرد. و زندگی همه‌اش جدیت در کار باشد و استراحت و آرامشی در آن نباشد. و قصدم این نیست که همه ترشروی باشد، نه خنده‌ای باشد و نه اظهار شادمانی، بلکه قصد من این است که اوقات فراغت بر اوقات کار چیره نگردد. و این که تصور نشود که اصل زندگانی در بیکاری و فراغت است و وقت کار در حاشیه‌ی وقت فراغت است؛ فراغت اصل باشد و کار فرع آن، بلکه کار اصل باشد و فراغت برای تقویت خود برای ادامه‌ی کار. علاوه بر این قصدم این است که ما کار می‌کنیم و در کارمان هدف و مقصودی داریم، پس باید در فراغت هم هدف و مقصودی داشته باشیم. بنابراین، اوقات فراغت یا باید مفید برای صحت و تندرستی باشد، مثل راه رفتن و ورزش کردن و امثال این‌ها از هر چیزی که برای تندرستی مفید باشد و یا این که وقت فراغت برای لذت معنوی باشد، مثل مطالعه‌ی کتب علمی و سودمند. و یا این که اوقات فراغت برای غذای روحی باشد، مثل تلاوت قرآن، خواندن حدیث، صله‌ی ارحام، رسیدن به مستمندان، نوازش و مدد به یتیمان، مساعدت بیماران یا امثال این‌ها از طاعات و عبادات مستحب.

اما این که هدف صرف وقت بدون نتیجه باشد، این هدفی نیست که شرع آن را بپسندد و یا عقل آن را بپذیرد. بنابراین، مردمی که وقت‌شان صرف لهو و لعب غیر مشروع می‌شود، یا مشغول چشم‌چرانی و وقت‌گذرانی در قهوه‌خانه یا در کوچه و امثال این‌ها می‌گردد، این نوع وقت‌گذرانی مشروع نیست، نه شرع آن را می‌پسندد و نه عقل آن را می‌پذیرد. و باید دانست که وقت نه دشمن است که قصد از بین بردنش بکنی، بلکه وقت حیات و عمر آدمی است و علاج مشکل اتلاف وقت بدون هدف صحیح این است که انسان معتقد شود که می‌تواند حبّ و بغض خود را تعدیل کند و آنچه زیانمند است به آنچه سودمند است تبدیل نماید. بیشتر مردم وقتی که اراده کنند می‌توانند وقت فراغت خود را تقسیم نمایند به آنچه برای تندرستی، عقل و دین‌شان مفید است. چقدر اشتباه می‌کنند کسانی که شب را در خارج از خانه با این و آن می‌گذرانند و اهل خانه از زن و بچه تنها هستند. می‌توانند به جای آن فرزندان را تربیت و نوازش کنند، برایشان حکایت‌های سودمند بگویند، با اهل خانه صحبت کنند، ببینند چه کمبودی دارند تا رفع کنند. گوش به درس خواندن بچه‌ها بکنند، و از خانواده در برابر زحماتشان تشکر کنند، وقتی که به خانه می‌آیند، هر وقتی که مناسب می‌دانند هدیه‌ای برای بچه‌ها، دسته‌گلی برای مادر بچه‌ها بیاورند.

متأسفانه عوام الناس عقیده دارند که خواندن قصه‌های سبک و مطالعه‌ی مجلات نامطلوب برای غذای روحی‌شان کافی است، در حالی که اینگونه حکایات و مجلات روح را معذب می‌سازد، و حکم مخدرات عقل و محرک غرایز جنسی دارد که ضررش خیلی بیش از نفعش می‌باشد، و با اندکی صبر و اراده می‌توان نوآموز را برای جدیت در درس و مطالعه‌ی سودمند آماده و تربیت نمود.

هر باسوادی می‌تواند در فراگیری انواع علوم و معارف همت خود را به حرکت درآورد، به طوری که آن‌ها را بررسی نماید و بخواند و اطلاع خود را در آن توسعه دهد و اطلاع عمیقی را در آن به دست آورد. خواه این فراگیری در باره‌ی ادبیات، حیوانات، گیاهان و گل‌ها، میکانیک، تاریخ یکی از عصرهای گذشته و یا در باره‌ی هر نوعی از معارف انسانی باشد، آنگاه رغبت و شوق خود را در آن تقویت بخشد، پس از آن بخشی از روز و شب خود را برای خواندن و اهمیت دادن به آن قرار دهد.

با این روش می‌بینید که او دگرگون شده و بعد از بی‌دانشی اکنون در علمی تخصص یافته و می‌تواند به اُمت خود، به میهن خود و به جامعه‌ی خود نفعی برساند.

و بدین شکل امت به فرزندان خود از دیگران بی‌نیاز می‌شود و در انواع علوم و معارف افرادی آگاه و مطلع خواهد داشت و بر هرکدام در همان رشته‌ای که در آن تخصص دارد اعتماد می‌نماید.

و بدین ترتیب صحبت مردم در مجالس‌شان عوض می‌شود؛ فکرشان ترقی می‌یابد؛ زندگی‌شان تازه می‌شود و از یکدیگر علم، ادب، اخلاق، رفتار و کردار نیک می‌آموزند و وقت خود را پاس می‌دارند. و چیزی نگذرد که می‌بینیم دانش بالا رفته و عقل‌ها وسعت یافته و زندگی روشن گردیده و قوت و نیرو افزایش یافته و راه‌های معیشت آسان و بهتر گردیده است. در این موقع است که مردم احساس می‌کنند که بر آنان واجب است که عقل و فهم خود را تغذیه کنند، همان‌گونه که جسم خود را تغذیه می‌کنند. و بدانند که زندگی بدون غذا ممکن نیست و غذا هم میسر نمی‌شود، مگر بر نگهداری وقت و به دست آوردن وقت و بهترین استفاده از آن نمودن.

آن وقت است که جامعه ترقی می‌کند و در پی آن مردم جامعه نیز در فکر و صنعت و نفع رسانی و تولید آنچه به آن نیاز دارند و داد و ستد سالم و پیشرفته و خودکفایی و بی‌نیازی از دیگران ترقی می‌کنند. آن وقت است که می‌توانی از خود پرسوی و بگویی: من در وقتی که دارم چه کاری انجام می‌دهم؟ تندرستی به دست می‌آورم، صحتم را نگه می‌دارم، بر علم خود می‌افزایم، فایده می‌برم، خیری به خود و یا به دیگری می‌رسانم؟

و بنگر آیا وقت فراغت تابع حکم عقلت شده است که هدف پسندیده‌ای داشته باشی و وقت خود را در راه آن صرف نمایی. اگر پاسخت مثبت بود، کامیاب شده‌ای. و اگر پاسخت مثبت نبود، بکوش تا پاسخت مثبت شود و کامیاب گردی.

قلم به دست گرفتن و خوب و بد زندگی را نوشتن و نفع و ضرر خود را سنجیدن و در صدد بهتر کردن وضع خود برآمدن از موفقیت در زندگی است. و صبر و شکیبایی با سعی و کوشش، لازمه‌ی هر موفقیتی است.

امت ما زندگی می‌کند در یک دهم آنچه می‌بایست در آن زندگی کند یا در کمتر از آن. هم در بازدهی و تولید و هم در توانایی عقلی خود و هم در حالت تندرستی خود. همه در یک دهم متوقف می‌شود و باقی امور زندگی به هدر می‌رود، یا در سستی و گمنامی می‌گذرانند یا در لهو و لغو به سر می‌برد و یا در هیچ می‌گذرانند. در حالی که برای زیستنی که سزاوار اوست کمبودی

ندارد، مگر دانستن راهی که بتواند وقت خود را از کار خیر پُر نماید و از حکم شرع و عقل اطاعت نماید. انتهی: گفتار احمد امین به آخر رسید.

وقت حیات است و زندگی و وقت گرانبهاتر از طلاست:

استاد حسن البنا در کتاب «منبر الجمعة للامام الشهيد حسن البنا» در مقاله‌ای تحت عنوان: «الوقت هو الحياة» فرمود: گفته می‌شود که وقت طلاست و این صحیح است هر وقت قیمت مادی آن را در نظر بگیریم، آن هم برای کسانی که اندازه و ارزش هرچیز را به طلا تعیین می‌کنند. ولیکن وقت، برای مدمی که نظری فراتر از آن دارند، زندگی است. ای آدمی، آیا زندگی تو در این جهان چیزی است جز مقدار وقتی که بین تولد و وفات توست. ممکن است طلا تمام شود و از بین برود و تو بتوانی چند برابر آن را به دست آوری. ولیکن زمانی که گذشت و وقتی که از دست رفت به هیچ قیمتی نمی‌توانی آن را برگردانی. بنابراین، وقت گران‌تر از طلاست و گران‌تر از الماس است. و از هر نگین و گوهری گران‌تر است، برای این که وقت حیات است.

هر نوع پیروزی و کامیابی تنها وابسته به برنامه‌ریزی دقیق و شرایط مناسب نیست، بلکه وابسته به وقت مناسب نیز هست. در گذشته از رأی خام که تجاری به همراه نداشته باشد و از رأی متأخر که بعد از فوت وقت باشد پرهیز می‌کردند. توفیق و کامیابی در این است که رأی پخته و رسا و در وقت مناسب آن باشد.

روی این اصل بزرگترین زبان از آن مردمی است که از وقت‌شناسی در غفلتند. خدای متعال فرمود: ﴿قَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (سوره بشر: ۴). «بیتحقیق گروه بسیاری از جن وانس را برای جهنم آفریده‌ایم، آنها دلهای دارند که با آن نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشه‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان مانند چهار پایاند بلکه اینان گمراه ترند، اینان همان غافلاند».

و زیباترین و بلیغ‌ترین تصویر وقت در بیان خاتم النبیین ص است که فرمود: «ما من يوم طلعت شمسه إلا يقول: من استطاع أن يفعل في خيراً فليعمله فإني غير مكرر عليكم أبداً»^(۱).

«هر روزی که آفتاب آن طلوع نمود می‌گوید: کسی که بتواند عمل خیری در من انجام بدهد، آن را انجام بدهد، برای این که وقتی که رفتم برنمی‌گردم».

بنابراین، در این جهان گرانبهاتر از وقت نیست. و وقت‌ها هم در یمن و برکتشان و در خوبی و سعادت‌شان متفاوتند. ممکن است ساعتی برکتش بیشتر از ساعت دیگر باشد، و روزی ممکن است نزد خدای متعال از روز دیگر بهتر باشد و ممکن است ماهی از ماه دیگر پُر خیرتر باشد.

رسول الله ص فرمود:

1- أخرجه الديلمي عن سعيد بن المسيب عن ابن عباس وأخرجه البيهقي في الشعب عن عثمان بن محمد بن المغيرة مرسلًا.

«المؤمن بين مخافتين: بين عاجل قد مضى لا يدري ما الله صانع فيه. وبين أجل قد بقي لا يدري ما الله قاضٍ فيه»^(۱).

«مؤمن میان دو ترس می‌باشد: ترس زمانی که گذشت و نمی‌داند خدای عزوجل در آن گذشته چگونه با او حساب نموده است، (خطاهایش آمرزیده است یا نیامرزیده و عقوبتش را نوشته است). و ترس آینده و باقی عمر خود است که نمی‌داند در باقی عمرش با او چگونه رفتار می‌کند و چه حکمی بر او جاری می‌سازد؛ (حکم سعادت او تا عاقبت به خیر باشد و یا حکم شقاوت او تا عاقبت به شر باشد. والعقباد بالله از دنیا برود)». این پنهان‌بودن حساب و عاقبت آدمی به نفع اوست تا همیشه حساب کار خود را داشته باشد و کاری نکند که خشم خدا را برانگیزد و همه آن کند که رضای پروردگار بسیار مهربان در آن است. بنابراین، ای برادر گرامی! در فکر خود باش و از وجود خود سعادت خود را فراهم ساز. و از دنیای خودت توشه‌ای برای آخرت فراهم کن. و از جوانی‌ات برای روزهای پیری‌ات قبل از این که پیر شوی زندگی خوشی در نظیر گیر. و در حیات خودت برای بعد از وفات روشنایی قبر و عاقبت به خیر و از همه مهمتر رضای خالق متعال را به دست آور. خدای بسیار مهربان به ما و شما ای خواننده‌ی گرامی توفیق حفظ وقت و صرف وقت در عمل صالح و علم نافع کرامت فرماید و ما و شما را از مردمی قرار دهد که ارزش وقت و زندگی را می‌دانند. و به راه خدمت و نفع‌رسانی به خلق و امت و جهانیان هدایت فرماید ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. «اینانند که هدایت یافتگانند».

عبدالفتاح ابوغده فرمود: تصحیح چاپ پنجم این کتاب را در ماه ربیع الاول سال 1409 هـ ق به پایان رساندم. امیدوارم دعای خیر خوانندگان این کتاب را دریابم. والحمد لله رب العالمین.

وسبحان الله وبحمده وسبحان الله العظيم وأستغفرالله. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. محمداسماعیل حقانی

غوری

1- قال الحافظ العراقي في تخريج أحاديث الإحياء (2/ 204): أخرجه البيهقي في الشعب عن الحسن البصري عن رجل من أصحاب النبي p وفيه انقطاع.